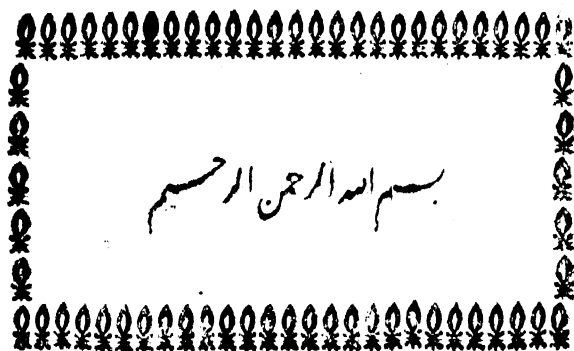


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232141

UNIVERSAL
LIBRARY



بسم الله الرحمن الرحيم

خودیکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطاع باشد در حیطه بیان
احدی جز ذات پاک وی نمی گنجد * و بر مان مطاع این بیان کند

مطاع کلام تقدس الیقام لا اُجْصِي نِئَاءَ اَعْلِيكَ اَنْتَ كَمَا

اَشْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ بر مفارق جمهور انا می درخشد * و شکر بکه

حق آلائی بر حصر و احصای وی را که در هر لمح بر نقطه انسانی که

مرکز دایره لطف رحمانی است ریزان می ماند ادا نماید از هیچ

محل محو می آید * چه این شکر خود نعمتی است که بی جنبش هیچ نعمتی

نمی بنشیند و بمنزله است و مقایسه کند و صدهای شاید * لکن آنرا
 تمام عالم خلق و امر که مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال
 خود در مبادی این دادی قدم نهاده الی ابد الابد تنگاپوی
 بی قیاس کند و باز خطرۀ موازنۀ شکر نعماء و در خیالش بگذرد
 بحر عرق شرمندگی رونق بخش جبین تصور آکین خود نیابد * و هزاران
 زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مسجل وَان تَعَدَّ
نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا به محکمه بندگی بر عجز خود شاید عدل
 ویش آرد * پس ازین مشت خاک شمه از حمد و شکرش
 نمی آید مگر آنچه او تعالی با لطف عظیم خود بمان امر میفرماید ناچار
 چاره کار این سیاره آن است که از جمل وفوت خود متبری گشته
 اتباعا لامره تعالی الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفته گاهی سر از جیب
 تصور بیرون نکشد * و بناتۀ و کالت و ولایت آن حکیم حقیقی که
 خود آن پاک بی چون و بی چگونه به تعلیم حمد و شکر خود این ناپیر محض
 را بنواخته فرار سیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام
بِمَدَاقِ كَلَامِ بَارِئِهِ و أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

الحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة

الا بالله العلي العظيم * را همدم و هم نفس و مونس نفس خود

وز زده * در روزنامه و در علم عرصه وجود * صاحب مقام

محمود * مبلغ حریه اصفیا * منقطع قصیده انبیا * رونق افزای

چمن اصطناع * گل مرشد گلشن اجنبیا * مضمون کتاب ایجاد

و تدوین * مقصود خطاب ارشاد و تاقین * طغرای فرامین تکلیف

و تشریع * خط کش دواوین تدلیس و تمیيع * اغنی احمد مجتبی

محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و علی اله واصحابه

اجمعین و علی وراثته و نوابه الی یوم الدین و علینا معهم و

فیهم برحمتک یا ارحم الراحمین * اما بعد می گوید عاجز

بذلیل * الراجی لرحمة الله الخلیل * بنده ضعیف محمد اسمعیل * که

نعم الهی در باره این ضعیف نامتناهی است و از اناظم آن

حضور محفل بایست منزل ملازمان مقرر خاندان سیادت *

مرجع ادب - بایست * مرکز امور دولتی و دینی سبیل

فلاح و در شاد * در بنمای طریق احمد مقامت و سداد * مرصع
 انوار نبوی * منبع آثار مصطفوی * سیلا له خاندان صاحب ظاهر
 سید الادلیا * اعنی علی مرتضی * ثناده و دومان ضبط اکبر
 سند الاصفیا * اعنی حسن مجتبی * مقته اسی اصحاب شریعت *
 پیشوای ارباب طریقت * مادی زمانه * مرشد یگان * سراج المحبین *

 تاج المحبوبین * الامام الادب * السید احمد متع الله المسلمین

 بطول بقائه و نفعنا و سائر الطالبین باقواله و افعاله و احواله
 است * داین ضعیف در ادا آن محسوس ملائک مانس
 باستماع کلمات هایت آیات فائز گردیده * پس محض نصیحت
 عامه مسلمین و خیرخواهی جمهور طالبین چنین اقرضا کرده که
 در این فیوض الهیه و فائده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین
 اشتراکی بهم رسد و طریق آن بحر نقید کردن آن مضامین باشد و از
 یتیمه قنص تشریر نیافته * اگر چه از عیان تا بیان و از حضور تا
 غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست

 که الشاهد بر ما لا اله الا الله و لا اله الا الله است *

لیکن بحکم مَالَا یَدْرُکُ کَلِمَهُ لَا یُتْرَکُ کَلِمَهُ کَرِهْتَ دُرِّ اَتَمِّ

این امر چیست بس و نیت خالصه از نه دل درست نموده

موسی بیش از پیش بجا آورد * و در اثنای تحریر این کتاب

مستطاب باور اقی چند که جناب افادت مآب قدوه فستلائی

زبان * زبده علمای دوران * مولانا عبدالحی ادا م العبد بر کار

که در سنک ملازمان آن عالی جناب * و بار یافتگان حضور آن

والا قباب * سنک بودند پاره از مضامین به ایت آکین

و اک از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیده و در آن

ادراق تحریر کرده بودند فائز گردید * پس آن ادراق را

غنیمت بارده فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را بران

کلام به ایت الیاس بعینه کمثل ساخت * اگر چه احسن و ادلی

و نمایان این کتاب چنان می نمود که بطوریکه در تحریر اکثر

مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان به ایت نشان

شرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد و تمامی

مضامین این را او میموده میشت * لیکن از سه نفس عالی

حضرت ایشان بر همان مشابَهت جناب رسالت مآب
علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بد و فطرت مخلوق شده
بنیاد علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه
و انشمنه آن کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و لکن ادراک
این استمرار غامضه و مضامین عمیق بدون تمهید مقدمات و
ایراد تمیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف
ستقد مبین بر اذنان اهل زمان که بعلموم رسمیه معناد اند از محض
ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته
بود خیلی دشوار می نمود * لکن در بعضی مقامات کونه اثر تقدیم
و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمیلات
و تطبیق بر اصطلاحات سلف لایما بر اصطلاح قطب المحققین
فخر العرفاء المکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله فلس سره *
برای تقریب مضامین بسوی اذنان شناسین بعمل آورده
شد * معذرت این ضعیف هر باره را ازین کتاب بعد از اتمام
بر صبح مبارک حضرت ایشان عرض نموده بخشت از زمین و

مقصود و از غیر مقصود ممتاز شود و تقسایم که بسبب مداعلت عقل

ناقص این بیچ بدان راه یافته باشد باصلاح حضرت ایشان

منجبر که دو * و این کتاب را بصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک

مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت و ابواب را

بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات

تقسیم کرد ایند و مبادی را با لفظ تمهید و مقاصد را با لفظ افاده

مصدر ساخت * وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

* مقدمه * و آن ستمل بر سه افاده است

* افاده اول * باید دانست که شرع شریعت و طریقت و اساس

حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه

مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا فَزَمَّرَ بِهِ جَنَانُهُ

از آن * وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ است بآن * این

منهاه اگر چه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه مستحق علیه طوایف

انام بر اینجا نکته ایست بصیرت باریک که اکثر اهل زمان

از آن غفلت بر زبان از و آن غفلت در میان

حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور
 بمحب محلی است * چه اول از واردات مبادی سلوک
 است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات اولیای عظام اکثر
 عوام صوفیه اول و ثانی بجای ثانی نهاده و مشاء الیه باشار است
 شرحیه پنداشته و دو تلبیس میرانیا و اولیا باحوال اهل عشق
 و مواجید تشویشات بی حاصل بگرمی برند حالانکه سیر این
 بزرگواران هیچ گونه واردات این سالکان مطابقت پذیر
 نیست * تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلقی و شودشی
 است که در باطن انسان بسبب فقه مقصود پدید می آید
 و در تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن
 مقصود و وصال آن محبوب است * موقع اول این قالب
 است که محل جمیع کیفیات نفسانیه است * دانیاسر قوای
 باطنه و غایتش انضمام الی و از خود رفتگی طالب است و
 وجدان مطلوب باز چون این غایت مرتب می شود
 شورش آرزو و اضطراب فرو می نشیند و در نهایت مسی

بعضی است ز ائمه میگردد و * و مراد از حجب عقلی انباشت
 داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و منافع او احتیاج
 خود بسوی او مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق
 طلب را بر وی سهل گردانیده و باین سبب کمر همت
 در طلب او بسته و هر چیله که در کیسه فکر خود میداشت بر
 طلب او باخته و از مرد و سامان خود در گذرشته اختیار الا اضطرار را
 و موقع اول این عقل است که خزانه معلومات است * و ثانیاً
 در سائر قوای باطنه بهمین داعیه مریان می کند مثل سر بیان
 آب از اهل شجر و در بر کد و ثمر او پس در عقل چه افکار
 و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عرایض
 و استهاس است که در طلب او می انگیزد و در جوارح چه مشقت ها و ترک
 مالموفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد
 و چنانکه نتیجه حجب اول فنای علم است یعنی غیبت و عدم
 شعور بهما سوای محبوب حتی که به نفس خود هم چنین شرعاً حجب
 ثانی فنای هست است یعنی هر چه می گوید از نبوب میگوید

و هر چه می شنود از آن می شنود و هر کاری و نظری که نتیجه
 اش جز تحصیل محبوب و سادوکت طریق او باشد نزد او
 از قبیل و سادوس لَا يَعْجَبُ بِهَا است * و هر چه و بغض
 و استخسان و گمراهی که بملائم و منافر محبوب و طریق او
 باشد پیش او از قبیل عوارض لَا يُلْتَفَتُ إِلَيْهَا است *
 یا بجهت داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن
 طالب را زیر حکومت و فرمان روائی خود قرار گرفته بخلاف
 حب اول که استلای تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی تواند
 شد چه با است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود و
لَا سِيمَا عِنْدَ الْمُتَعَارِضِ بَيْنَ الْحُبِّينِ * مثلاً نوجوانی سده
 باز بوالهین را عشق زنی یا مردی بهم میرسد و از بسکه
 شاد و یاد او که بن که نزد او محبوب بحب عقلی اند تعرض
 ازین امر می نمایند هر آینه آن سعادت مند آن معشوق را
 بلکه عشق او را نیز مکرر و مبنغوض از همیم عقلی چند دارد
 گو با اعتبار طبعی است خود منسوب آن ماست * و اما صاحب ثانی

پس از بسکه مقرر اصلی او عقل است و از اینجا جنود او
بقوای طبیعی رسیده تمام باطن محب را مستخر کرده است
معارض را باجم کوزه در آن راه نیست و چنانکه حب اول بعد و بعد آن
محبوب زائل میگردد و دل به آن منطفی میشود همچنان حب ثانی
بوصال محبوب رو باز دمی نهد و از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد
که هرگز آن وسعت و قوت در بحر منصوص نیست * چه اول
معنی بر فقه بود و مشروط به بحر و اذافات الشرط فوات المشروطه
و ثانی به علم فوائد و منافع محبوب و برداشتن کمالات او
و احتیاج بسوی او * و این معنی در وصال واضح تر می شود
چه عالم الیقین بعین الیقین مدخل می گردد و اجمال به تفصیل
مشرح می شود مثلاً عطشان را از دیک عرض حالت عطش
یعنی بیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی
بر لب به نسبت آب عشق بهم رسیده * یعنی از جود طبیعت
او میلانی بسوی آب و فلقی و کرمی بنیافت او سر بر می زند
اگر چه از کسی نشنیده باشد که آب مسکون عطش است *

اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی
 جسمانی یا نفسانی باشد و چون در عین شدت غلش بآب
 ذلالی می رسد و از آن سیراب می شود و آن سیرابی در هر
 بن موسی او سرایت می کند و از آن زمان یک حالتی دارد
 می شود که تغییر از آن بجز نسیان ماسوای آب توان کرد بلکه
 بسا است که خماری شیشه بگرد آورد و ابهم می رسد و
 بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
 حالت غشیه بالکل زایل می گردد* و اهل زراعت و فلاحات
 را به نسبت آب حب عقلی است* چه میدان آنها بسوی
 تحصیل آب مبنی بر آن است که قطعا میداند که مزارع و مراعی
 و ریاض آنها که سرمایه معاش و اساس حیات است
 بدون آن آب صورت نهند و بالجمبه شدت احتیاج خود را
 بسوی آب و کثرت منتفعند و در او در حبوب و شمار دانسته
 و اعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی
 هست ایشان را در طلب آب معمر و ن ساخته پس

پر تغیرغات و ادعیه است که در ثواب باران از ایشان
 خدا ر می شود * و چه حیل و تدبیر است است که در ترکیب
 دولابات و توانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مشقت
 هست که در حفر آبار و گرمی آنها و کشیدن غرب و درست
 کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهایم ایشان می
 گذرد و ایشان آن همه را کمال و افتخار خود دانسته
 به تمامی هست خود را استغراقی و در امثال این امور سرگرمی
 و چالاکي در تحصیل آنها بکار می برند که هرگز فتور هست و
 مستی عزیمت را در آن دخلی نیست * و اگر اعیان کسی از
 ایشان درین امور فاجر الهست شود هر آنکه او را مطعون
 و ملامت خواهند کرد و بسفاهت و دون همستی او را منسوب
 خواهند نمود * و هر قدر یکم آب بدست ایشان می آید و بر
 فوائد و منافع اربعین الیقین مطرح می شوند تمام جهد و سعی خود
 را در مشاققه در طلبش تحمل کرده بودند بجای از کارند و بان
 فرحان و شاکرمی شوند و در تحمل مشاق چالاک ترمی کردند *

چون این مقدمه ذهن نشین شد پسر باید دانست که حق
جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که عبادت ازلی نصیب
شان شده اصطفا کرده به محض عنایت و کرم خود نوعی از نوعین
محبت یا بهر دو از آن به نسبت خود به ایت می کند * و ایشان
را باین صریح سعادت و جلالی موفق می سازد * و ثمرات
و تسایح آن مفتخر و مباهی می گرداند * و ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء * و هر یکی را از این نوعین اسبابی و مؤیداتی و
آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص می دارد *
و ازبکه طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع
دیگر بهمین امور می شناسد لهذا این امور را در بعضی را بوجه
تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد

* افاده ۲ * از بسکه حب ایمانی و احوال و مقامات او

و تسایح و ثمرات او منتهی به نبوت می شد این طریق را
له ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است
راه نبوت و نسبت نبوت مسمی گردید و از بسکه

حسب عشقی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات
 او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود
 حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است می‌شود
 بنا بر علیه این طریق را که ابتدا می‌آن از حسب عشقی و انتهای آن
 به معرفت است بر اده ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده آمد
 * افاده ۳ * اکابر این است یعنی آئینه طریقت و پیشوایان حقیقت
 اگر چه بکمالات طریق نوت متمتع و در مقام ثمرات او
 تراسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را متمما از طریق تحصیل
 راه ولایت نفی نموده * و در مباحث ادا استقلال لب نگاشوده *
 و در تعیین سبای آن سعی بلیغ نموده * لهد اچنان مناسب
 می نماید که یک باب ازین کتاب بر ای بیان وجوه تمایز فیما بین
 الحجبین عقد کرده شود * و از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق
 مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب
 کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از ذایل و تحلیه آن بفضائل و بجا
 آوردن عبادات شریکه بطریقیکه مقصود شارع است انسانس

و ایه نبوت و در وقت بخش راه ولایت است پس لابد یکت باب ازین
 کتاب که مشتمل بر تخلیه و تعلیه و مستغنین بیان طریق ادای عبادات
 شرعی باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و موخر از بیان
 فواید نایب طریق معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را
 هر دو مسندت دارند بدست آید و سالیکن راه ولایت را اثرات
 سعی خود و نماید و نیز اکابر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه
 ولایت از کار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش
 از پیش بکار برده اند اما بحکم آنگه * ع * هر سخن وقتی و هر نکته مکانی
 وارد * اشغال مناسب هر وقت در یانبات لائمه هر قرن
 جدا جدا می باشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید
 اشغال کوشش نموده اند بناء ایله مصاحبت دید وقت چنان
 اقتضای کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدید
 که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال
 بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده شود که این
 طرق ثلثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق منی از

بدید استعمال دیگر طرق است و ازب که حصول نسبت
 ولایت سلبو که راه نبوت را آسان می گوید و صاحب نسبت
 ولایت نسبت نبوت را بعضی قبیل حاصل تواند کرد * آمده
 احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل
 بر طریق سلبو که راه نبوت است کرده و بانه التوفیق و بیده از نه
 التحقیق * باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین * یعنی طریق
 نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است
 * فصل اول در بیان وجوه تمایز طریق ولایت * و آن مشتمل
 بر چهار پدایت است * هایت اولی در بیان اسباب
 تحصیل حب عشقی * و آن شش تا می رسد و افاده است * افاده
 باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق
 ذکر و فکر است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین
 محبت باشد غیر ذکر و فکر نیست که سبب تحصیل نوع دیگر
 تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام
 آن مبرود و نوع کرده خواهد شد * افاده ۲ * اما سبب حصول

عشق پس تصویرش آنست که چنانکه ناز که اللف و اصفی

و اعلائی عناصر است با اجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است

ممتزج می شود و آنرا بسوی حرّ خود که فوق جمیع اجیاز عنصریه است

جذب می کند تا در افانی در خود گزند و همسر یک خود در آثار و احکام

بسازد ولیکن چون نخباریکه مجتمع در جوّ بوده بوده شده است

عائق از صعود آن دخان بجانب زیر نار میشود و لابد که در میان

اقتضای نار و اقتضای نخبار تزامنی و تعارضی بهم می رسد و باین

سبب اصوات ناله و عدید و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا اینکه

اجزای ناریه بسبب شدت و عدّت خود بعضی عوائق را تحویل

بآب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده و

در جوّ پریشان می سازد تا اجزای لطیفه دخانه را کشتان کشتان

بجانب حرّ خود برده و افانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ

مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نشأ الفاظ چون

حلق و زبان و کام و گوش و اگر را بالطرق المعهودة فیما بین

الصوفیة للذکر الجهر الموضوعة لدفع الیه اوس و جمع الخواطر

و ترقیق الارواح از نور و سببه و التذاذ مالامال می سازد * و هم چنین

خیال در هم ادراک بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر الخفی

الموضوعة لوجدان الحلاوة بهذا اللفظ و لحصول الالنداف

بالخلوة و السکوة و النفرة عن المخالطة مع الناس و

المکالمة معهم المسمیة و خمولی می بخشد * خواه بدکردن مجرد و همین

لفظ این معنی حاصل شده باشد * خواه بضم نفی یا صفات

دیگر طالب را ازان انتقال تصور مفهوم این لفظ می گردد *

و آن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که الهف و اعلامی

تجلیات و اقرب آنهاست بحضرت ذات * و چون این

تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسط محض و مجرد بخت است

در ذهن او استوار میگیرد بچینی که بصیر بصیرت او

و ایم الطموح بجانب همان مفهوم باشد * و تمام قوت دراک

او مثل چشم و امقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد

و التذاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بر نهد اگر احوال

خطر ماسوادر ذین خطوری کند برآینه مثل امور اتفاقیه

باشند نه از صمیم قلب و این مسمی ب فکر است نه از یک قوم
 بالجمله چون طالب ادراک و هست خود درین مفهوم
 استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان آدمی گردد *
 الطیف اجرای سالک را که روح الهی اوست و کر خود
 ساخته و با او امتزاجی بهم رسانیده و در باصل خود می کشد
 و روح الهی که از عالم پاک است * وَفَاءُ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
 و در شان اوست * و بسبب محبوسید باین مثنی خاک
 اصل خود را انسیان کرده و اینجه ادراک او زنگ خورده
 بود چون نور این تجلی زوی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق
 و در خود دیده که * إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ * است و رنگی است
 بآن * و وطن فراموشش کرده خود را باز یاد ننموده و اقتضای
 وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح
 را داند اب این روح بسبب تشبیهی و یقینگی که از امتزاج
 این تجلی حاصل کرده و اقتضای صعود و طغیر تا القدس میکند
 و تقاضای لحوق بر رفیق اعلی می نماید اما چون عجز بر بشریت

مانع الحوق اوبه حظیره القهس میگرد و ناچار تراحمی در مابین
 اقتضای روحانی و نفسانی حادث می شود و باین سبب
 شورش و تغافل و گرمی در نسیم که مایه بر روح طبعی است
 حادث میشود مثل حدوث شورش و گرمی در وقت غصه
 یا انبساط و انشراح در وقت فرح * یا لجه این شورش
 و تغافل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه
 و اوردستانه شمار می گرداند و عقل و فکر او را بر هم می زند
 و باینست که از قانون شرع و ادب بیرون می کشد و
 بسبب شدت وحدت این آنست بقیافه و سیادین و
 وحشت از مجامع و مسکن و صد و راه و فغان و حدوث
 زردی رنگ و اشکباری بهم می رسد * و همین کیفیت
 مستحسبی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی
 است این را بحسب نفسانی مستحسبی کرده شد و این کیفیت
 آنانا نامزد میشود و تا که حجاب بشریه و نکره منخرق شود
 و عیار نفسانیه پاشش پذیرد و دود ثمره این حب

مترتب شود * هایت ثانیه در بیان مؤید است حب عشقی *

و آن مثل بر سه افاده است * افاده ۱ * از عمده مؤید است

حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت

با انام چه روح حیوانی را باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود

و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغافل و شورش و گرمی

مزیع تر * افاده ۲ * از جمله مؤیدات آن استماع الحان خوش

و آسموات و دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است

* افاده ۳ * از جمله مؤیدات آن اجتناب از اموریکه باعث

حدوث کثافتی در روح عجبی باشد مثل کثرت منام و مداومت

بر اعتدیه کثیفه و احشال آنها که بر اهل نجارب پوشیده نیست

* هایت ثالثه در بیان آثار حب عشقی * و آن مشتمل بر

افاده است * افاده ۱ * از جمله آثار آن این است که این حب

بالذات اقتضای انحراف حجاب بشری و وصول روح الهی

باصول خود میکند و پس نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون

مشرع باشد خواه قانون ادب و ذلتغای رضای کسی خواه رضای

محبوب باشد خواه رضای غیر آن و ذلت ائمه متابعت کسی خواه
 متابعت خود و محبوب باشد خواه غیر آن * بدانکه مقصود از این
 کلام آنست که ارباب عشق و مواجید سقیمه و شرعیه و منادب
 بادان عربیه و غالب رضای مولی و مانع متابعت مدحوظی صلی
 الله علیه و سلم نمی باشند حاشا و کلام دیگر مقصود آنست که
 این حب بالذات مقتضی این امور نیست بلکه محسوس اضمحلال
 صاحب این حال در مشاهد جمال حضرت ذوالجلال می خواهد
 و بس هر طریقیکه بدست آید خصوصیت این طریق را داده
 و قضای آن دینی نیست سلا اگر صاحب این حال را طین حصول
 مقصود خود در اسباب ناعز امیر و عشق مجازی و شغل بر رخ و
 تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال آنها از امور مهمتو
 شرمناهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی
 خواهد گرفت اگر چه آن صاحب مال از راه بدین و تشرع از
 ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند آیا نمی بینی
 که در عشق مجازی عاشق را مشاهد جمال معشوق و قرب و وصال

او مطلوب می باشد اگر چه آن معشوق از قرب این عاشق منازعی باشد
 بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده
 باز می و آمد و رفت در مجلس خود مانعت می کنند و از قرب و جواد
 بلکه از محله و دیار خود اخراج می نمایند چنانکه نوبت بسبب دشمن
 و لکه کوب می رسد و آن عشاق هیچگونه از دید و ادید و از آمد و رفت
 محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول
 شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان
 در کوی آنها باختن را کمال نخر و علوهست می شمارند چنانچه کلمات
 نظمیه و نثریه آنها دلالت صراحت بر این می دارد * و آریانی بینی که
 کلام شکایت آئینز هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف بگوید کسی
 برزدن چو قد و باعث رنجش آن شخص می شود و در مقام حب
 عقلی بلکه ام پاید می افکند * معده او را باب عشق مجازی ده
 میان اسنان این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام
 خود را با مثال این مضامین و ناکین و مزین می سازند * با جمیع
 مقصود از این کلام امانت است حب عشق نیست حاشا و کلام بلکه

است و نیست بسوی فرنی که در میان حب عشقی و حب محلی است

* افاده ۲۰ * از جمله آثار آن نثر و است یعنی قطع علائق

ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض متناغل متشبه و هجوم

علائق متناثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل

سیاست منزلی و سیاست مدنی و امامت جماعات و

اقامت اعیاد و جمعاعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل

قربابت و امثال آن * دلمه از تزوج که اصل همه علائق

است نهایت نفرت و وحشت میگیرد * افاده ۳ * از جمله

آن شدت تعلق قلب است بر مرشد خود استقلال

یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص نادان فیض حضرت حق

و واسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتی که متعلق عشق همان میگردد

چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت

مرشد من تجلی فرماید هر آینه مرا با او التفات در کار نیست

* افاده ۳۱ * از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره

شماره بایری علوم از جمله نظم و ترتیب امور متشبهه

است و از بسکه کار او بساطت و در بساطت است
 است تعالی باستان این امور کار و بار او را پریشان می سازد
 * آغاز ده * از جمله آثار آن عدم تفتن علاقه است که در میان
 ظاهر شریع و باطن آن واقع است * تفصیل این اجمال
 آنکه شریع را باطنی است و آن تعلو قاب است بحضرت
 حی جل و علا و این تعلو را انجائی است مختلفه که هر یک را از ان
 انجاء نسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است *
 و ظاهر بست و آن امثال او امر و استقامت از مناهای است *
 و در پایین این افعال ظاهره و آن تعلقات قایمه علیه است
 پس باریک که قبله از باب تحقیق و کعبه اصحاب مدقیق
 اعني الشيخ ولي الله قدس سره بشرح و تفصیل، آن
 موفق شده اند پس هر کسی که بوجدان خود متفطن آن علامه
 میشود و عبادت او سر اسرار مغربی پیوسته می گردد و او را
 در او متمرج بافعال میشود و الا آن شخص قشری محض و متقشع
 بحث میکرد و اگر فقط تمسک بظاهر افعال نرجیه کرده

باشد و الاشعبه از الحاد و در عقائد او راه می یابد اگر فقط تسک
 بیاطن شرح نموده ظاهر را از وجه اعتبار کتف و اند *
 و از بسکه نقطن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در
 وحدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان
 جولانی نبست الا بتقلید از باب حب عقلی * و ازین آثار مذکور
 بآثار دیگر که بسبب تنگی مقام در نظم تحریر نیامده پی بردن بر اهل
 فطانت چندان محیر نیست که العاقل تکفیه الاشارة * به ایت
 و ابعده در بیان ثمرات حب عشقی * و آن مشتمل بر سه افاده است
 * افاده اول * چون بسبب عدت و شدت کیفیه عشقیه و قوت
 جذب نجای علمی و کمال انجذاب روح الهی عبارت شهادت و
 مثال مشکفت می گردد و حجب نورانیه و ظلمانیه متخرق می شود
 لابد بنا بر انجام زده که منطوق کلام لازم الوثوق و التذین
 جاهدا و ائینا انهم سبیلنا است * و در اول کلمه فاذا ذکر و پی
 اذ ذکر کم است * شاید و جمال لایزال حضرت ذوالجلال
 و ست میانه به معنی قرب و محبت که مضمون * انا عبد ظن عبدی

بِمِیْ وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذُكِرْتِیْ وَاحْفَظِ اللَّهَ تَجِدَهُ تُجَامِلُكَ
 که مبر بوصول است موید امی کرد و در چهاردهی تب و نالی
 و قلن و اضطرابی که در وقت حرمان و بجران تحمل کرده بود
 ظل سرد و آتیهاج و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید *
 بالجمله سرا سیمکی بالفت مبدل می گردد و وحشت بانست
 * افاده ۲ * باز چون قائد توفیق دست این مدهوش آتیهاج مشاهده
 و اگر فیه بیلامی کشف مقام فنا و بقا از پرده اختصار و بظهور می آرد *
 بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند
 و زبانه های آتش او را از هر جانب محیط می شود بلکه اجزای
 لطیفه ناریه در نفس جوهر آن آهن پاره مدخلت می نماید
 و شکل و لون او را هر یک خود می سازد و حرارت و احراق
 که از خواص ناریه است با دمی بخشه هر آینه آن قطعه حدید به معدود
 از جمله قبسات ناریه خواهد شدند بمان منی که آغذید از حقیقت خوا
 متبدل شده بنار صرمت منقول گردیده که این امریست بدیهی
 البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن

بسبب انجم جنود شعل نارید حدیثش مع آثار و احکام خود در
 بنابر آورده در زاویه اختفا خمبول در زیده * پس هر چه در
 نار از آثار و احکام مترتب می شد همان آثار و احکام بنماها
 بی کم و کاست بر آهین پاره هم می تواند شد * فی فی بلکه آن
 آثار و احکام حالاً هم مترتب بر نار است که آن آهین پاره را
 اعاطه کرده * اما چون آن نار این آهین پاره را مرکب خود ساخته
 هر شس سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهین پاره
 نسبت می توان کرد * چنانچه وما فعلتہ عن امری تصریح است
 ازان * وفا را در بکلمو چیست بیان * القصة اگر آن آهین پاره را
 درین حال محال مقال به وی هر آینه بعد زبان آوازه عینیه خود
 بانار و غلظه اتحاد نار با حدید در کنند افلاک انداختی * البته البته
 ساعتی از خود در فیه و از حقیقت خود غافل گشته باین گمراهی می شدی که
 من انکاری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباطبائی و
 جدا دان و صواغان بایک جمیع ارباب صنایع منوط بمنست * هم چنین
 چون امواج جد سب و کشش و جهانی نفس کامله این طالب را در قعر

لج لمار احدث فرومی کشد زمره انا الحق وکیس فی

جبتی سوی الله از ان مربر می زند * کلام به ایت الیمام
 کنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويد

التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها * وروای

و لسانه الذي يتكلم به حکایت از ان * و اذا قال الله

على لسان نبيه سمع الله لمن حمده ويقضي الله على لسان

نبيه ما شاء كناية است از ان * این مقالست بس باریک

و مسئله است بس نازک باید که در ان تکامل کنی

و تفصیل او را بر مقامی دیگر تفویض نمائی * شعر * و وراء ذاك

فلا اقول لانه * سر لسان المطلق عنه اخرس * و زنها درین

معامله تعجب نمائی و باز کار پیش نمی زنی زیرا که چون از نار وادی

مقدم می زنی ای انی انا الله رب العالمین مربر زد * اگر از نفس

گامه که اشرف موجودات و نمود حضرت ذات است

آواز انا الحق بر آید محل تعجب نیست * و از جمله لوازم این مقام

صد و در خوارق غریبه و ظهور تا ثرات قویه استنجا بهی دعوات

و دفع یلمات است * که لان سالنی لاعطینه و لان استعاذنی

لا عید نه صرح است باین معنی * و از جمله لوازم آن ظهور

گامت و وبال برعه و بدسکال این صاحب حال است که من

مادای و لیافقد اذ نه بالحرِب رفید همین مضمون است

* اوده ۳ * باز اگر لطیفه دیگر از غیب و جذبی جدید از پرده لاریب

بادمی رسد ادر اک اود مننی بس عظیم و پهنای بس فخم پیدا

می کند که سبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه و موجودات امریانیه

و در جنب ذات یحیی مویدامی گردد و نسبی که مابین نفس

این طالب و حضرت حی ظاهر شده بود همان نسبت در میان

هر چیزی که در عرصه وجود ظهور رسیده و حضرت حی روشن

می گردد * بالجمله انبساط قیومیه حضرت حی بر بساط وجود و قیام این

حقائق سیکره بان ذات متوحده مدرك می گردد و در مضمون

و الاول والاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء محیط و ازلیم

بحبل الی الارض السابعة السفلی لهبط علی الله دم می زند *

سبحان الله نه تاثر حب عشقی و خنی جذب تجلی علمی که سبب

آن این مستی خاک در مقام مقدس و پاک چقد چالاک گردیده *
 و این تراب مهین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه
 مقعد صدق و مقام کریم یافته * شعر * چشم خاک از عشق برافلاک
 شد * کوه در رقص آمد و چالاک شد * عشق جان طود
 آمد عاشقا * طور مست و خر مومی صاعقا * و از لوازم این مقام
 است دم از وحدت وجود زدن و لب به معارف الهیه
 کشودن و ترغیم به مضامین این ابیات نمودن * شعر * انجمنی میکویید
 اندر زیر و بم * فاش کردیم جهان بر هم زخم * جمله معشوق است
 و عاشق پرده * زنده معشوق است و عاشق مرده * این است آنچه
 از احکام حب نفسانی ضروری الی بیان بود * تا ما شرح و بسط این احکام
 خصوصاً تفصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم لب باید کرد *
 و قدوه اولیا و زبده ارباب - صفا الغنی شیخ دلی اسم ازین
 کمال بحر . النوافل بغیر می فرمایند * فصل ثانی در بیان
 وجوه نایز طریق نبوت * و آن مشتمل بر چهار بهایت است
 * بهایت اولی در بیان اسباب تحبیل است ایمانی *

و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است * تمهید اول * باید
دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفاوود
است و استحسان آن امور و استحسان اضداد آنها در
مد و جبلت او و ویعت نهاده اند * و هر فردی از بن نوع که
نوع جبلت او از نقوش باطنه تقلید از باب جهل و عناد که
فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست
واده اند صافی نباشد البته این امور را از مفاخر و مناقب
خود بنگاه جمیع انبای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص
و معائب خود و امثال خود میداند * و هر کرا از انبای نوع
خود غافل ازین امور و غافل از طلب آنها می بیند البته او را از
زمره انبیاء و سفهائیداند از جمله آن امور حب منعم و تغیم
اوست و ترجیح جانب او بر ماسوائی او و شکر نعمای او و
تحسین شاق و ترک مالمولات و عذر منم غوبات و استغای
رضای او و خود را در زمره کاندگان از شمردن و نفس خود را
بچیز منحصر درجه با او دیدن و زبان را بحدی که کشان و جوارح را

در خدمت او بپا آرد و در کمر او در زیر بار دست او فرو
 نهد و دست او را بر خود تکیه و قیام نماید و اظهار نمودن و مرغوبات
 خود را در انبساط و باخشن و دل را بر عزیمت امثال ادا و امور
 و رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او غافل گردیدن
 گو که ممانعت امور خسیسه یا منافقه پیش آید و استقامت
 و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم
 است نمون دنیا بجمعه خلاصه این کلمات آنکه انسان
 جید الفطرت را با منعم خود و علاقه بهم میرسد که هرگز از عهد و آن
 مدد العمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را
 به مقابل نهی او نمی تواند شناخت و برای تحمل مشاق در
 بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر
 یک نامی کنی هیچ فردی را از افراد انسان که در وجودت
 فطرت هم اقران خود باشد خالی از این امور نخواهی یافت
 و تا در محبت منعم و پناهی و تقاضای آن و اجتناب از کفران
 منعم و نفرت از آن و تسبیح و تهنیت آن در مابین

افراد این نوع جا نیست مثلا اگر کسی را ببر دالدین و
 نیز خواهی موالی و نمک علای آقا و تعظیم استاد و اتقیا سلاطین
 یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدائح خود خواهد شمرد
 و در اباین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبی و سعی در
 نفع رسانیدن و در دل او به نسبت این قائل استقراری خواهد
 یافت و اگر بعقود دالدین و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا
 و امانت استاذ و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص
 این قول را ذم و بهی خود دانسته آشتکی و غضبی و بغض و سعی در
 ایذای قائل بهم رساند و از فروغ حب منعم است تعظیم شعائر
 و یعنی اموری که بان مناسبی خاص می دارد و بچیزی که ذهن کسی که
 واقف بان مناسبست باشد از ان اموری بان منعم انتقال می کند
 مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و تا که م کب او و
 مسکن او چنانچه بر کسی که ممارست این امور کرده و مجاست باستحق
 شأنان از امرای عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را امر
 قرآن بادشاهی و ذلت بادشاهی ابدیده و پیشیده خواهد ماند و چون تعظیم

شعائر منتهی بکمال می رسد باعث تعظیم مهر خیر بکه مؤید حب و
 مردج شکو او باشد می گردد * مثلاً تعظیم کسی که به شکر او دعوت
 می نماید یاد خدمت کز اری و تائید این محب می کند یا اعلام نعم او
 می نماید * و چون این مرتبه هم قوت می گیرد و روافض و غلوی نهد باعث
 تعظیم امور می شود که از محب در تعظیم منعم و خدمت کز اری او بظهور
 رسیده مثل تعظیم اقوال و افعالی که باز اسی نعم او بجای آورد و تعظیم
 اموالیکه در رضا جوئی او باخته * ندانی که این از قبیل عجب باقوال
 و افعال خود و اخیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال
 و افعال و اموال را دو جهت است یک جهت از کمالات
 و ملاکات محب است و از جهت ثانی از شعائر منعم و تعظیم
 آن به جهت ثانی متعلق شده به جهت اولی و از آن جمله حب جواد
 است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافع را بغيرض نماید
 چه هر امان میلم الفطره هرگز را باین صفت موصوف می دانند
 بالطبع او را دوست می داند و مثلاً اهل سخاوت و فتوت و ارباب
 کرم و مروت را از سلاطین ذوی الاقدار و امرا می نامند و هر کسی که

از باب فطانت و کیاست باشد البته از ضمیرم قدح خود
 دوست می دارد و در سویدای دل ایشان خواستش از دیو
 عروجه آن کرمان استغزای میگیرد خواه بایشان انعامی از آن عطا
 رسیده باشد باز چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه
 هیچ یکی از بن عظماء احوال حقیقه نتوان گفت چه هر که سوانی حی و علا
 متصدی افاضه انور نافع می شود و سعی در فیض رسانی بها
 می آرد هراینه اور اغرضی از اغراض دینه یاد نیویز از ابتغای مرضی
 حق یا طالب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخسار و می یاتند بسبب
 الملاق خود یا طلب نام و نشان خود یا اتشاع صیفت سخا و کرم
 و شاد مدح و راقران خود یا اسئال این امور باعث این
 افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه و الانعام
 سنور میدارند و بی غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظم
 تشبیهی بجوادی مطلق پیدا می کنند تا بر این مستوجب عذاب
 از باب فطانت گردیدند چه جای جوادی مطلق که صفت جود
 حقیقه در ذات فیاضه او منحصر است و بس * آیامنی بینی

که اگر آن حیانا از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل
 غرضی بطلب منفعتی ظاهر میشود همه در باب فطانت و در اذان
 و مره که ما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدوم نمایند *
 و اذان جمله تعلیم صمد است و مراد از صمد شخصی است
 که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید
 و این صمدیه امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا
 از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست
 از صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از
 لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق اذان و استغنا از معین و
 وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از
 لوازم مجرد و همچنین استغنا از جوایس و هر کارها و خفیه
 نویسان و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست
 فوق اذان * و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قائل
 که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق اذان و دیگر مراتب
 و قانی را برین قیاس باید کرد * همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی

او نیز تفاوت است چه احتیاج در استحال مشکلات و استدفاع بیانات
 مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست طلق ازان
 و در حصول جوارج و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه
 ایست فوق ازان و در نفس وجود و بقای او یعنی در
 خروج از گنیم عدم و ظهور بر منعه وجود مرتبه ایست فوق ازان
 و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و باز ای هر مرتبه از
 صمدیه مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان
 یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج به سوی او قوی تر باشد تعظیمی که
 مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود و بالعکس صمدیه و تعظیم
 را مثل دو پایه مبزان قیاس باید کرد که هر قدر یک پایه علو
 و رفعت بهم میرساند همون قدر پایه دیگر با غلط و پستی رو
 می نهد آیاتنی یعنی که هیچ یکی از استدیان بیان خواهی باشد خواه
 باطل عبادت را که غایت تعظیم است و روحی سر بر غیر
 اثبات صمدیه او یعنی استغنائی او از حاجات امثال خود و
 احتیاج خود به وی و در جوابی مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین

صمدیت ابراسحقان آنها مرعبادات را اسند لال می نمایند
 و شریع نیز عبودیت معبودان باطل را بقی صمدیت از ایشان
 ابطال فرموده که بجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج
 این عابدین در هیچ یکی از خواص بر سوی آنها اظهار کرده چنانچه
 بر اهل مهارت از علمای قیسریو شیده نیست و اذان جمله
 است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور
 و دیده بمرتب رسیده که کسختی از بیان است چه هر مسلم
 انظره هر کس را که شصت یکمالی می داند مثل علم و ذکا و قوت
 و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و اشیان
 آنها البته از دل او را دوست می دارد و هر قدر یکم ممکن
 باشد از تعظیم و تعظیم او بجای آورد و در مجالست و مصاحبت
 او می گوشت و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان
 تفاوت فاحش می دارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست
 ناچار متفاوت خواهد شد * بالجمله چون هر یکی از این امور مذکورده
 اعداد حب عقلی در باطن انسان سلیم انظره کافی است

اجتماع این همه لایسمای که در اقسامی مراتب کمالی باشد
 به حسب از دیاد حسب و باعث حدوث فطر تعظیم که فوق الزمان متصور
 نیست البته خواهد شد * تمهید مانی * چون منعم حقیقی و حواد مستطابق
 نجات افراد انسان را از مصائب اخروی و نیل ایشان را
 بمناسبت علیه جز بمحصول اتقای مراتب حسب علی حل و علا فمروج
 بغایت تعظیم او و دانست و آنچه در درج جلال او از حسب منعم
 و امثال آن از امور مذکوره و دیعت نهاده بود همان را طریق افاضه
 این معادات جاودانی و سرمایه کد و جهانی قرار داده بزبان هدایت
نشان اشرف و اکمل افراد انسان ندای احبوا الله لعلکم
یغفر لکم من نعمه * و آوازه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 از کوه فطرت در دادند * و کلام سر اسرار لطف التیام که مشحون از
 نعمای حضرت حق وجود او و مملو از اشترح و بسط آثار حمدیت و
 مثبت صفات کمال و نانی سمات نقص و زوال بود در باطن او
 ریخته و شیمیائی و تکبیراتی که مشعر به حمدیت اذین و تحمیداتی که مخبر از
 جود و انعامات اذین و بی از ادبایب و کمالات او و تهیلاتی که مظهر

زفر دادنا لولایت که اصل صمدیت است و بر بوبیت که اصل جود
 و انعامات و اسس حمائد و کمالات است بواسطه آن
 اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه منبث در آفاق و مضمهر در انفس
 اجست و عجا ئیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در
 نوع انسان که در ایجاد او از تغیرانی و تحولاتی مثل نظفیه و علقیه و
 صغیریه که بر ماده می گذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صوره
 و نگارش و اعضایی متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از
تغذیه و تنمیه او و در بطون امهات و ثانیاد و صغیرین و ثالثاً
در کبرین و در ابعاد و شیخوخت و از دفع بیانات و حل
مشکلات و اعانه ملهو فین و استجابت دعوات مغرطربین
 و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن
 بر محض فضل و کرم نزدیه بیان بلاغت نشان افصح العرب
 و العجم ایضاح کرد تا آن اموریکه در خیمه فطرت مستور بود
 بر منصفه ظهور و جلوه کر شود * و دین حقیقی که بر تصقیل فطرت
بیشتر نیست که منطوق فاقم وجهک للدين حنیفاً نظره

اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ
 إِلَٰهُ الدِّينِ الْقَیِّمُ و در این باب ملکه ابراهیم حنیفا است نصیب
 ایشان شود و تمهید ثالث * باید دانست که هر چند اقوال
 و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن بعضی وجوه آن
 را از سمتات احوال و کمالات آن نیز توان شمرد * چه افعال
 و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و چنانکه
 قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی
 قالب عاقل از کمالات مناسبات و شتم و ضرب و جلد
 اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلییه لیکن
 آزاد و به کمالات و سمتات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً
 غضبی یا فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن از سبب و شتم
 یا نغمه و سرود و سرائی و از ضرب و جلد یا از آزار ایشان
 اسباب عیش و نشاط و تربیح محافل عشرت و انبساط
 و امثال این از افعال و اقوال فرجیه یا غضبیه مانع آید هر آینه
 آن غضب و فرحت از جنس و سبب نفسانیه معدود شود

و در شایسته لیس آتش غضب منطفی شده و انبساط فرحت
 و رونا قباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را با اقوال
 ستاینه و افعال جسمانیه نمایند گنبد البته آنها را قوتی و تزییدی بهمیرسد
 و دوستی و احاطه دست و پا هم چنین حسب منعم جواد و تعظیم حمد یگانه
 و در کمالات خود ستره انداخته اند و انداد باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات
 نف نه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا در بالا
 می سازد و آب نابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پودشیده نیست
 و بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع البید و شهسوار
 ملک الفرس خواهد شد * چون این مقدمه نموده شد نفس لابد بر سر اصل
 کلام بیاییم * افاده * باید دانست که مرد تسلیم الفطره که در ازل
 الازل او را از اهل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه و پاره او گماشته اند
 چون بکوشش هوش خود می شتو که منعم حقیقی او منعمای جسمانیه و ثنائیه
 و اقصای مراتب همدیت و اعلائی مناصب جو و واقع است
 و با کمال اوصاف و افضل نعوت منصف و از سمات
 نقص منزله و از صفات زوال مبرا و این شخص در اقوال و

مُراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت به نسبت هر چیز بسوی
 بار او محتاج حنا که در جوارح و اعضای خود هم پس کویا که تمام وجود
 این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت
 و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان * در بهر

بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در آفاق و انفس است و عجائی
 را که مبسوط از سمک ناسماک و از اثری تاثر یا است باری که از عرش تا
 فرش خصوصاً در نوع انسان و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی
 پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره آلاء و
 که در فطرت او و دینیت نهاده اند جنبشی پیدا می کنند و سینه او را

پر می سازند و جیبی و تعظیمی به نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب
 اومی خیزد و ظهور افعالی و انذالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد
 و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن
 رضای او بدست آید تقاضای نماید * پس سبحانی و تحمیداتی
 و بکیراتی مُردج با افعال مخصوصه و حرکات تعظیبه به ملا حظۀ آن
 معانی که در اَوَّل کلام مذکور شد از دهر بر می زند * لایمها تمایل که دلالت

برتر نزد ارباب علای مراتب حمدیت و اقوای مقام ربوبیت میدارد و
 بظهور می رسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه فخریه
 بر وجهی است که فوق آن متصور نیست با وجودی که بآن کلام پاک
 تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته * پس آن کلام پاک را آن مومن
 پاک به گمان تعظیم و بند بر معانی بوجهی که بالاند کوشد بر زبان می آورد
 و لذت این از کار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلب و عقل او
 را مالال می سازد و عذوبت الفاظ و در شاقست مضامین دل او
 را عینیت می کند و هوش و عقل او را سر بر سرستیز و دشمن می گرداند
 و خیالات منتشره و وسوسه پراکنده و امانی باطله و عزایم عصبیلین
 و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می گرداند *
 و عقل و قلب او را از الوات بهمیه پاک می سازد * و این
 است ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب می کنم *
 و از بکه از صبد کلام معاوم شده که از احوال لسانیه و افعال
 جسمانی و در باده احوال نفسانیه تأییدی عظیم بهم می رسد و آب و تاب
 فحشیم و ست می دهد پس بناء علیه این ذکر مذکور باعث از دیاد

مراتب احتیاج واقع به در هر ساعت به نسبت هر چیز بسوی
 او و محتاج حنا که در جوارح و اعضای خود هم پستس گویا که تمام وجود
 این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت
 و استغنائی او در هر ساعت با ازان صفت ریزان * و به بصیر

بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبرش در آفاق و انفس است و عجائی
 را که مبسوط از سمک ناسماک و از اثر بی تاثیر یا است بایکه از عرش تا
 فرش خصوصاً در نوع انسان و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی
 پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لایه امور مذکوره آید و
 که در فطرت او و بیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را

پرمی سازند و جیبی و تعظیمی به نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب
 اومی خیزد و ظهور افعالی و انوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد
 و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن
 رضای او بدست آید تقاضای نماید * پس تسبیحات و تحمیداتی
 و تکبیراتی ممرودج با افعال غرضو عبیه و حرکات تعظیمی به ملا حظة آن
 معانی که در اول کلام مذکور شد از دهر بر می ریزند * لاسیما تا بطول که دلالت

بر تخرید او با علای مرتب حمدیت و اقوای مقام ربوبیت میدارد و
 بظهور می رسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه فخریه
 بر وجهی است که فوق آن متصور نیست با وجودی که بآن کلام پاک
 تعظیم شعائر متعمم منقطع گشته * پس آن کلام پاک را آن مومن
 پاک به کمال تعظیم و بند بر معانی یوحی که بالاند کوشیده بر زبان می آورد
 و نکته این از کار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلوب و عقول او
 را مالال می سازد و عذوبت الفاظ و شاقست مضامین دل او
 را عین می کند و هوش و عقل او را سرسبز و مستیز و روشن می گرداند
 و خیالات مستشره و وساوس پراکنده و امانی باطله و عزایم عصبیلن
 و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می گرداند *
 و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک می سازد * و این
 است ذکر این قوم و این را بذر ایمانی ملقب می کنیم *
 و از بکه از صبد کلام معاوم شده که از احوال نفسانیه و افعال
 جسمانی در باده احوال نفسانیه تأیدی عظیم بهم می رسد و آب و تاب
 فحشیم و ست می دهد پس بناء علیه این ذکر نه کور باعث از دیاد

اسود اربعه قطر به خواہ شد و الفقی و تعلیمی جدید از نهاد ذالرفوارہ حضرت
 جوش خواہ زد و آن جوش حب و تعظیم اقوالی و انفعالی دیگر قضا
 خواہ کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا کہ مضمون تبیل کہ ذکر و حضرت
 حق است بالوہیت در بوبیت و فضائل ذاتیہ و فوائد مندرجہ
 و اقصای مراتب استقامت و ادسج جود و نہاد و سقوط و سائط مایہ
 و انعام و اعراض از التفات بانہاد عدم اعتبار بال آنہا است
 و در دل ذاکم قرار گیرد و استحکام پذیرد و تا کہ ہر گاہی کہ در عالم کون
 بہ ظہور رسیدہ می رسد ہمہ را بقدرت کاملہ او بلا واسطہ منوط
 داند و ہر انعامیکہ باو با مشال او فاض شدہ ہمہ را از آثار تربیت
 بالغہ او بلا حجاب شمرده و ہر گاہیکہ در ذرہ از ذرات موجودات
 نافہ ہمہ را عکس جمال لایزال او شناسد و ہر قصہ نیکہ در مکنی از
 ممکنات پیدا است ہمہ را از بار گاہ بلال او دور اعتقاد کند پس
 سلم فضاء در بحر حجاب قدرت او غوطہ می زند و جناب
 آب جز باد حیرت بہ ستی نمی آرد و آنافا ناد رکتاب انعامات
 او مبالغہ می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم اسکان بقیام حقوق

نعمانی او دست نمی ده و این است فکر این قوم و این را
 بمراقبه محمدیت مسمی می کنیم * افاده ۲۰ * چون این فکر بکمال خود
 می رسد الفتی شده مهر و ج با تعظیم مغرط از قر قلب او
 سر بر می زند و جمیع قوای باطنه او را بمضمحل می گرداند و حالتی
 طاری می شود که او را تشبیه بحر که اخن نمک در آب
 یاشنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالامی بیند همه آیات
 عظمت و انعام می در یابد * و اگر زیر پامی بیند بحر آثار انعام
 و عظمت نمی بیند * و اگر درون خود می بیند همین می بیند و
 اگر بیرون خود می بیند همین می بیند * و اگر خود را در خدمت
 و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده
 کرده باشد و باز این سعی یلغ را با انعام او موازنه و در خیال
 خود می کند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه
 در یای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود
 را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از
 جمله نعمای او شمرده و از عجب قدرت او شانه محبتی

و تعظیمی بهم می رساند * بیست * نازم بچشم خو و که جمال تو دیدم
 است * افتم پیای خود که بگویت رسیده است * هر دم
 هزار بوسه زخم دست خویش را * کو داینت که ذمه
 بدویم کشیده است * دهرگاه که اسم مبارک او بر زبان
 می رانند تمام باطن او از عظمت و جلالت این اسم عظیم
 مثل بیدار از نسیم سحر می بیدار شود * و از هر بن موی او اندای عجز
 و احتیاج و ادا ده استغنا و بی نیازی او فواره صفت می
 جوشد * پس این الف تشدید را که مفعول به تعظیم مفرط
 و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود بحسب ایمانی ملقب می کنند و
 از آنکه تخم این حب در صعبه طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد
 انحراف بدعت است کاشته شده بحسب عقلی مسمی می سازیم
 و از آنکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین
 را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را
 برای تحصیل همین حب قرار داده بحسب ایمانی نیز ملقب می نمایم
 * به است ثانیه * در بیان مبدءات حب ایمانی و آن مشتعل بر دو

تمهید دسه افاده است * تمهید ۱ * باید دانست که اعلی اسباب
 حصول حب ایمانی و اساس مؤیدات این سماعات جوادانی
 اجنبای حضرت حق و احد ضائع جواد و مثالی است که در ازل
 آلازال نهیده این ذره ناپیر کرده و او را از زمره مقبولان معدود
 کرده * پس همان اجنبای ازلی این ذره ناپیر را از حقیقت
 خاک تا ذره سماکستان نشان می برد و در هر مقامی لطفی جدید
 و تربیتی مناسب از او ظهور می رسد * اما چون آن اجباد در بدو
 فطرت مستور الاثر و مفقود الخیر می باشد بسبب مصداقت
 بعضی امور مناسب پروه خفا از روی او دور می شود و آنگاه
 او قدری بجا بر منصفه ظهور می رسد بنا بر این امور را از زمره
 مؤیدات و اسباب می توان شمرد اگر چه مؤید حقیقی و سبب
 اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذبات او
 و دیعت نهاده اند * چه از اشعاعات مصاعف این امور میده
 حصول عشرت بر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
 الیاف بر امثال این امور مصفا * تمهید ۲ * باید دانست که اگر چه

مؤیدات این سرمایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در
 حیرت و شمار محصور کردن منعسر بل متغذراست لیکن
 بحکم مالا یلدرک کله لا یتسرك کله به سوی بعضی از ان
 اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت را کورت را بر
 منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند * افاده * از مده مؤیدات
 حسب ایمانی استحکام عزیت قایمه است بر اتباع شریعت
 و کمال و فورر رغبت بر موافقت سنت و شدت نفرت از
 مایست بدعت و قوت اعترمام بحبل الله المتین یعنی اقامه ای ظاهر
 و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضا
 جوئی حضرت حق چست بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او
 لا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن * ندائی که مقصود
 ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن و سواس
 که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان اطمینان
 فایز بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از عظیم
 قاصد به نسبت ادا مر دینه و عدم مبالغت بموافقت و مخالفت خالق

و در ضاجوئی خالی و استحکام عزیمت بر دفع مانع و عائق بحیثیتی که جان
 و مال خود را در ضاجوئی منعم خود بر باد و اذن و ضرر و سمان خود را بر
 امثال او امرار و باختن در نظر هست عالیه خود بجوی نمی شمارد و هر عائق
 و مانع را که در راه خودی هست خود بر ضاجوئی او موازنه می کند هم سنگ
 ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه گاهی با کوهی می نماید
 و در دل خود بر دفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را
 باعتبار هست خود بر آن چیره دست می شمارد اگر چه آن عائق
 سبب الکر و ال و غیره الابطال باشد مثل پهلوان آسن تن که
 آوازه رجز نقیبان و نعره مبارزه اقران او را مست کرده بمیدان
 محاربه کشیده آورد و پس آن پسر زیان بسبب سر شجاعت و
 نور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطع می داند که بهر
 روی هست خود آرام و نیروی عزیمت بر کمدام فی الحال مثل مورچه
 بر حال پایمال توانم کرد اگر چه رستم زمان و افراسیاب دفت
 باشد و این امری است از دهنده انیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از
 بان و تصویر آن تنگی میکند بر جنود فکر و عسا که غفلت منیل حقیقت

آن صریحی می نماید و جز وجدان را در آن بار نیست و غیر قاب سلیم
 را آنجا کارنی * ع * لدنی می شناسی بخدا ناخشی * افاده ۲ *
 از جمله مویدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب
 نفس بوجیه که در عذاب نفس انگاری از آن پدید آید و در انبساط
 بهیمیه از آن انقلابی هویدا گردد و در امور یکم باعث این انگار
 و مقتضی این انقلاب تواند شد بحسب اشخاص و اوقات
 اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش مستحق است مثلاً در بهیمیه کسی که
 مشغول الاکل و الشرب باشد و مثل کس بر مان و علو
 می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر در آن محض ایثار خدای اله
 جایگزین نه طمع حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و
 خدمت کرداری آن غیر و نه توقع اتشاد صیفت زهد و ایثار و
 امثال این امور دغلی دارد که در غیر آن نه و هم چنین در تطهیر
 قاب کسیکه مجبور بر قوت شبن و عشق نسا است و او را
 معشوقه ذات الحمال و الحسب و المال بحسن اتفاق و یادری
 نظیر مستوره عن العین الرقیب بدست آمده و آنوقت مرور

و ساحت استیاج را که بیدل اموال خطیره بدست آورد و مرکب زنا
 و مضامینت با دجو و تو فر نعت طرفین و ایمان شوق و شهنش
 و هدم مواع عرفیه و طبعیه محض استیاء لرضاء الله و خوف من سخطه
 نموده و بدین شوقی که در تحصیل آن مشغول تحمل کرده و اموالیکه
 برای بدست آوردن آن محبوب بدل نموده هیچ الثانی نگرده تأثیری
 وارد که در غیر آن نه و همچنین بدل اموال خطیره محض استیاء لوجه الله
 بجهتی که طلب نام و نشان یا امید حشاشی و مداحی آن مبتذل
 علیه با مرکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از آن یا توقع
 استیاء خود و بجز دو سخا و امثال این امور نباشد در حق تجلیل و ستایش و
 طالب عزت و نام گامی می کند که در غیر آن نه و همچنین تو اضع
 مقابلیس فقر و مساکین افلا و در حق اغنیای اعز که در اقران خود
 بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان شهر باشند و همچنین
 اقدام در مہما که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال و زبان
 بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار و بخردار اندیده و کرم
 و مردمان را انخشیده اند و همچنین کسوت در سنان و در که مناهات

در حق و اقرار بظلم و نافرمانی خود و در حق علمائیکه بذکاوت و تبحر مشهور و بقوت
 مناظره و اسکاات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و دلیل بدطولی و دور
 حل و منع کعب عیسا داند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم القیاسات
 بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز و راهل زمان و ترک کسبی و راضی ماندن
 خوارق و کشف و قانع آئینه و استیجابت ادعیه و در حق مشایخیکه بقوت
 تأثیر موصوف و کشف و قانع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب
 اختلاف اوقات پس بهمین کاسه آب است که در وقت
 میرایی خصوصاً در بله آن متوجه یا بر لب آنها جاریه اودر انجر مبره کسی
 نمی ستاند نگاه و قتی می رسد که در میدان لقا و دوق بی آب و گاه که فناء
 میشود و از شدت عطش جان بایب آمده و سوزش تشنگی اودر ابر لب
 کورسائیده و بهر آرد و جمد کاسه از آب زلال بدست آورده و
 بهمین همت خود بیا و مشو به شده و نجات خود را اودان منخر و انسته دور
 دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش
 سینه را بان آب زلال دور کند و جان خود را از مهله که نجات بخشد
 و درین اثنا شخصی دیگر که بهمین حال گرفتار بود اودر ابر خود ایستاد

گم کرده و گویا که عضادهٔ جان خود بر آورد و دلختی از بکر خود بریده بآن شخص
 داده است و همین امر بالعروفت و نهی عن المنکر است که هر
 طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود
 کش می شود بدر هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر
 وسعت خود بجای آورد پس ناگاه وقتی می رسد که ازاظهر رکعتی می
 جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن در آن احوالیستی یا
 احتمال بدعتی بنظر می نماید انقضه خلاصه این کلمات آنکه همین امور
 سهله سیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب هم عالیه بآن
 اعتنائی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتدیه در نفس فاعل نمی
 بخشد باز وقتی می رسد که همین امور افضل عبادات و اشوق ریاضات
 می شود و در نفس فاعل تأثیری بهم نمی رسانند که از الوف امتثال
 آن متوقع نیست * افاده ۳ * از جمله میویدات حب ایمانی وقوع
 تعایست در موقع عظیم مثل سعی در تأمید شرع و احیای سنت و احتمال
 بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق
 یا امانت مهورنی ز اهل بابا و صائب یا امانت عاجزی از عارمین و اهل

نو استب با نفیس گزینی از صاحب تعلق و اضطراب و ازاله محسوس
 از گرفتار هیچ و تاب و همچنین سعی که از آن نفع عام بظهور رسد یا اصلاح
 فیما بین الناس بر آن مترتب شود که این سعی چندان بر نفس شاق
 نماند باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا ارتکابات عریزه
 یابذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردد و دیده باشد * افاده * بر متغیر
 مابین حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار
 سلف صالحین از ترتب ثمرات جزایه کثیره بر اعمال قلیله بسیره مذکور
 می شود و محاش همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی باشد
 یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل
 خود و عند عید و در نابشر و طهای می شود و حب ایمانی بحسب مراتب
 خود که لا و نقصاناً بالاتر موجب نجات و موقتی رفع درجات است
 و الله اعلم * هایت ثانی در بیان آثار حب ایمانی * و آن مشتمل
 بر شش افاده است * افاده اول * از عمده آثار حب ایمانی فنا می هست
 و غربت و در رضای فی حضرت حق است و استئصال او امراد سعی
 و در اشاعت طریقت مقبول موصد با شریکهای او و در دعوت ناس

بی‌سوی اطاعت، انقیاد و هایت ایشان سرک بدعت و فساد و الهی
 مکانم و مشاهد و نه حصول مقامات فنا و بقا و زانکشاف حقائق
 است با ندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است
 ازین مقام بنی ایشان و اصل باین مقامات و ترقی برین درجات
 نمی‌شوند حادث و گلاجه ایشان فائزترین ناس بسعد است مشاهده و
 مکالمه و چلاک‌ترین شهسواران میادین فنا و بقا و عاذق‌ترین سیاحان
 بجز و معارف و انکشاف حقائق است با اندیکه مقصود آنست
 که قبلاً هست و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و مذبت مصطفی
 نیست اگرچه آن مقامات عالی و درجات رفیع به طریق دیگر از طرق
 گسیبه یاب محض عنایات و جذبات و هیبه نصیبه ایشان شود * بیت *
 فراق و دسر چه باشد رضای دوست طلب * که حیث باشد از دغیر
 این نمائی * القصه صاحب این حب را بحر طلب رضای موالی و انقیاد او کار
 نیست و از بهر و بعدی که محل انقیاد و موجب سکخط نباشد او را عار نه و
 حالات نفسانیه و ملکات قبیله که در از دیاد انقیاد بر کار نیاید او را در کار نه و
 فرغ و تسخیم همین استغراق است و وفای عزیمت است انقطاع از هر

چیه و بغضیه از ماسوی اسمه لغیر وجه اسمه و انحصار استحال مشکلات
 و اسلحه فاع بیات و اسلحه مای منافع و امثال آن از لوازم
 جومات و طمع فی حب اسمه و اصل این همه امور حالتی است از
 حالات قلییه که از راه ثوق اعتماد علی تریه اسم می نامند و بنابر اعتماد
 عید متقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن عید متقاد بسبب همین
 اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود و در همه حال فارغ البال می ماند و افواج
 شوم و هموم روزی او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمع بی از ماسوای مولای
 نمود و در دل او راه نخواهد یافت و در محالیک او از بهایم و ماس بی دفعه
 و دوسواس باذن او تبصر من خواهد نمود و بر عصاه و بغاه از عبید و عدم
 بی جبن و انجهم مثل شیر زیان و پل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد
 قلبی روح و کل است و سایر امور فوالب آن ندان که در تنهایی
 توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتقاد بر اسباب * بیت *
 گفت پیغمبر تا دانه بلند * بر توکل ز انوی اشتر بند * ^۱ فاده ۲ * از جمله
 آثار حب ایمانی شیخ عمت بر بلایا و مصائب است و این از جنس
 صبر نیست بلکه اعلم است از ان تفصیلاش آنکه چنانکه شخصی برای

و ضاجوئی منعم خود تحمل ششاق می کند و تلخی آن مشاق بدل و جان او
 می رسد و تب و تاب و فرغ و افراط ب نفس او قضا می کند اما
 چون رضای منعم در تحمل آن مشاق می داند آن همه سختی و تلخی بر خود
 روا میدارد و این تحمل امر مشاق و مقادمت مشاق را که محض برای
 رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم
 او را با انواع نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلاهی خود فائز گردانیده مثلا
 کوشتی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده و
 اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و بسند
 شاهانه و حله عروتنه برای او مهیا ساخته پس آن عبده انقیاد شعار
 بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل
 این سرور و شادمانی و ابتهاج و کامرانی پشه به نیش خود دگرندی یا
 لیکیکی بدندان خود دوردی باد و مانند هر آینه آن بنده مستقاد که از سر تا پا سملو از
 انعامات و مصلحتی از اکرامات است آن کردار در تلاطم امواج سرور
 و ابتهاج بر ابرخسی و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز زنجش از ان
 بدل نخواهد رسید و اگر احیاناً چو کبکی که شعله باضطراب و مخبر از هیچ

و ثواب باشد از آن صادر شود هر آنکه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد
گشاید و خود را بسبب صدق در این فعل ناشایسته در زمره عطفیل طبعان
و سبک مزاحان خواهد شمرد و همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظه کثرت
نعم مزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از دست نمیدارد اگر چه
اعظم المصائب باشد بوی نمی شمرد و دگر دوست آن در اجماع و سرور او
هیچ گونه اخلال و فتور دینی بخشد پس این هم اعتبار بلا یاد هم
النفات باشد آمد و هم وصول از مصائب بدل آن بوسن
و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلا با باید دانست
و ازینجا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر در شکر است
و گاهی کار او بر نمیرسد و روح شکر همان سرور قلبی است که
بسبب ملاحظه نعم سرگشته و آلاسی متواضع سر بر زده سائر افعال
و احوال تعظیمیه و التلب آن و از فروع شجاعت بر بلا یاد و ام سرور
و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور
است که بسبب ملاحظه نعم منعم حقیقی با وجود استغنائی آن ذات
و الاعفای از جمیع کائنات که از جمله آن این میشتی از غبار و ذره

بی مقدمه است و بر ظاهر است که استغنائی آن ذات لیس البرکات
 لم یزل ولا یزال است و نعم او فائز در همه حال و از فروع همین
 شجاعت است رضا بقضاچه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی
 چون خود را با وجود رسم استحقاق بانواع الطائفه و اشتقاق بالمال
 در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر نور ایمان است هر
 بار و همچنین اگر متعرض حال او خواهد شد از قبیل بریت و ادیب خواهد
 شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از
 وجود برای نعمتی از نعمات ملاحظه خواهد نمود شکایت مهم از دیاد بعضی نعم
 باینکه حدوث فوری در بعضی از این صادر از تو خواهد شد بلکه حکایت شکایت
 و حرف که دارد ذهن خود موقعی خواهد یافت * بیت * بدر و وصفان
 ترا حکم نیست و مود کش * که هر چقدر قی ماریخت عین الطواف
 است * لهد اصحاب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین حشویه که
 اساس اکثر این کلمات بر کلام و شکایات می باشد التذادی نمی برد و
 علاقه نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را تافسی تمام می رسد
 * افاده * از جمله آثار حبس ایمان عدم اعتنا است بر ریاضات شاد و

ماکل و مشارب و ملا بس و امثال آن از حظوظ نفسانیة بباعی نفس این
 امور شافیه را از کمالات خود نمیند و تحمل آن قصه انمی نباید آری
 اگر بر آن عرض از اعراض صحیح که از لازم کمال او و از آثار حال
 او است مترتب شود البته آن امور شافیه را پس بماند نپذیرد است
 بکمال جرأت دل و دست و در تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق
 و در امر جماد و امثال آن از مؤیدات دین متین و مسمیات
 شرع مبین و مثل تحمل مشقت و در ترک مرغوبی که رغبت آن
 در دل جا گرفته و علاقه بان در سوید ای قاصد قزایافته و مثل تحمل
 مشقت جوع و عطش و عمری بسبب ایثار و می الحاجات بر نفس
 خود و امثال این امور بلکه بنا است که نیل حظوظ نفسانیة و
 و انتفاع بلند اند جسمانیة او را ترقیات علیهم هر بخشید سرطوت کلام
 لازم الوثوق یا ایها الذین امنوا کملوا من الطیبات و اعملوا صالحا
 است تقصباتش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی نه کان بر گردگان
 خود در تصرف است خود ابا ذات مسئله می دهند پس اگر
 آن نه بر کرده محض برای اظهار یکاکنی بلکه برای اظهار شدت

احتیاج خود که اورا اولی و بیکر که مکمل حوائج ارباشد با مولای دیگر که
 بخط و ظفسانیه او را فائز گردانند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت
 در بعضی استه نماید هر آینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر
 کرده باشد و اگر از ان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
 نمره و پرده یگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد * بلکه
 اگر در معاملات موالی و عبید فحاشین ایشان بیک تامل کنی البته
 و هیای که در بعضی اوقات طلب و استند عای امثال این عبید بلکه
 اقراح و فرمایش ایشان بخط و ظفسانیه و لند اند جسمانیه بر موالی خود
 علاقه و محبویت را آب و تابی می بخشند که حصول آن در اوف خدمات
 متصور نیست بلکه است که بنده بر گزیده میداند که همه اسباب
 هفتاد و عشرت و استه تنعم و رفاهیت برای همین عبید مولای او
 مهیا شده لیکن محض برای اظهار آستان خود یا محض برای
 اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنرا
 بر استند عای همان عبید موقوف گردانیده پس در امثال این
 احوال استند عا و طلب لند و خط و ظ لطفی دارد که حاج از میان

است با آنکه چون نعل خطوط نمائند و لذت جسمانی اکثر
 احیان در معاملات حب ایمانی که مطمح نظر شرائع همان است
 موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات ففعی عظیم می بخشید
 و لا اقل در و ازده شکر که اعظم آثار حب ایمانی است بر روی
 اهل ایمان می کشود بنا برین کلام ربانی و آیات قرآنی باباحت این
 لذت و ترک اعتراض بر اهل آن باطنی که دید * یا ایها الذین
امنوا کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات * یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات و اعملوا الصالحات * قل من حرم زینة
الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الزرق * قل هی للذین
امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة * انهم * از
 جمله آثار حب ایمانی و جدا ن حلا و قسناجات و لذت طاعات
 است و تحقیق این امر در صد و کلام مذکور شد چه حب ایمانی
 انقی است مخلوط بتعظیم منفرد و این امر مستوجب صد و
 اقبال و افعال تعظیمیه ضرورت می شود بلکه مدح لسانی و تعظیم جسمانی
 و ای می تقاضای کند که بدین صد و آن دل صاحب این حب

اطمینانی نمی پرد و مثل اقتصای صاحب غنیمت افعال غرضیه
 نه از صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلاً در صدر کلام مذکور
 شد * اقصیه باطن شرع که عبارت از تعلق بامر است
 باطنی آن که عبارت از افعال جوارح است و در حق
 صاحب این حال دائماً مخلوط می ماند و احوال او منتهی بفعال
 او می باشد پس احوال تقاضای صدر و افعال می نماید و افعال
 از قیاد قوت و کمال ترقی در باره احوال می بخشد و بسبب همین
 وجه ان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد و در انقیاد و در انقیاد
 و غیره از الحاد می باشد و از افراطات و تفريطات در امر تقوی
 و عبادات محفوظ می ماند * افاده * از جمله آثار حب ایمانی ترجیح
 فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلاً اصلاح بین الناس
 و تنظیم سیاست مغربی یا مدنی و تحمل مشاق و خدمت خلق ابد
 تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالفت مع الناس
 بر عزلت و فرار از خلق و سکونت بر ارضی و فیانی و شبلی ادوات
 بازکار و مراقبات ترجیح میدهد چه امور ثانیه اگر چه در حصول مشاهد

و مکالمه تأثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جاب رضای حق جل و علا
 به داخلی زیاده از امور ثانیه است و صاحب این حب هیچ کمال را هم شگ
 اسباب جاب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد * افاده ۶۰ *

از عمده ترین آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت
 تقوی است که در عرف شرع و در اصلاح تعمیر کرده اند جائیکه
 فرموده و من بطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله
 علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
 و در حدیث * التَّقْوَى هَهْنًا * مشیرا الی قلبه اشارتی بان رفته
 تفصیلش آنکه اذعان بصفت امور ضاره متناهیست در کمال
 و نقصان و کسبیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است
 قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او ماول است
 چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصی که اعتقاد بصفت
 امور ضاره میدارد اما نفس او بر ترک آن ملاعت نمی کند او را
 مرتبه اذاعان که اضعف مراتب ادست حاصل است *

و این را بمحض اذعان عقلی نامند شخصی دیگر که او را اذعان

حضرت آن امور خارجه بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود
 به نعمت در ملا بست آن امور خارجه تواند کرد اگر چه اقتضای میل آن
 امر خارجه و میل ملا بست او در جبلت نفس او کلمن باشد اما اذعان حضرت
 اربابان مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارج و اعصار اربابان حبش
 کلمن خود ملوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از
 اربابان اقوی از مرتبه اولی و این را اربابان انفعالی مسمی باید
 ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان حضرت آن
 امور خارجه می رسیده که دقیقه آن امور خارجه در دیر می آید حاضر
 می شود و او را دهی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی
 پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور خارجه باشد
 مگر این در باطن این شخص از آن خوبی و انجحامی پدید می آید که انتظام
 امور طبیعی او را بر هم میراند مثلاً رنگ آدمی پر و چشمان او بی رونق
 میگردد و دست تر خاسی در اعصاب و تشنجی در اعضا ظهور می رسد
 و این را اربابان قلبی مانتف باید ساخت پس همین مراتب
 ناشی از غلبه را به نسبت معاصی شرعی و ترک واجبات و امثال آن از امور

بهمنوعه شرعیه مثل تشبیه کفار در زنی و لباس و تعبد بایادانها و نجس لطیف
 ها اهل بدع و اهل اذشمول در ترویج بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی اذ
 اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات اذ درکات
 زیران منصوص نیست * و مرتبه ثانیه راد روح تقوی ظاهر ابا باید شمرود
 چه تقوی ظاهر عبارت اذ اجتناب امور منمنوعه شرعیه و مجامع و
 بانفس بهمیه است و روح آن ایمان مرتبه است اذ مراتب
 اذعان که سبب آن مقاومت بانفس و شیطان تواند کرد * و مرتبه ثالثه
 راد روح تقوای حقیقی باید شمرود چه تقوای حقیقی عبارت اذ اگر ایت
 طبیعی بر نسبت ممنوعات شرعیه است * و روح آن ایمون اذعانست
 که خلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است ایت
 انمودهی از آثار صاحب این مقام و هر صاحب وجدان سلیم و ذهن
 سبقتیم که برصبر بصیرت خود دران امور مذکوره قائل نماید البته استنباط
 آثار کثیره ازین امور بصیره تواند کرد * ه ایت رابعه در بیان ثمرات
 حب ایمانی * و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فایده است * افاده اول *
 چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممنوع بفرط

عظیم کمال خود میرسد در ضایعی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح
و قوای موسن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین نیسازد و شکر و توکل

و صلاح در صمیم قلب او جامی گیرد و ملا حظت نفوذ آن ذات بابرکات
بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات با انواع تصرفات که از جهه

آن تربیت این ذره بی مقدار و شستی از عباد بالوان نعم و حفظ
این از انواع بلا و الم است در فتنه است سختگرم می نشیند و توحید

افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است در قالب او استقرار می پذیرد
حتا که جمیع استغاثه و اقمشه خود را از مملو کات خود می شمارد بلکه خود را مثل

همیشه که در سبزه زار مالک خود می چرد و معده و دکرده انفعاع از مزخرفات
و بیویه و اسباب زندگانی بر می گیرد و حتا که اعضا و قوای خود را و

طاعات و عبادات خود را هم از آن خود ندانسته خود را مثل چوبی

یا سنگی که او را پیش از دست طشت و تاثیر و آلتیت در صدد افعال

از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بر بویست رب

انرا باب صدر او مشرح میشود که رضیعا بالله ربنا ازین

مقام * و بر تحمل مشاق شرعیة ضعیف او و سعی می گیرد که و بِالْإِسْلَامِ دینا

و هکذا ائمن شرح الله صدره للإسلام ایمانست باین کلام و

اتباع سنت لغز مییابد که و بمحمد نبیایانست از احوال امثال این کرام

یس لا یحکم والذین جاهدوا فینا لنهملهم سبلنا و اتاعدهم

فلن عبده بی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و ان تشکروا

یزده اکم و هو یتولی الصالحین و ذلک بان الله مولی الذین

امنوا و انما محبت حق جل و علا موید می گردد و انوار رضای او که

ائمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من و

استاریست بآن جلوه گرمی شود و اورا در کف ولایت خود گرفته و زیر

صابه کفالت تربیت خود آورده جارحه تدبیر گوینی و نشر یعنی خود

می سازد اقصیه و در اتصال به حظیره القدس و تاقی از منبع کونیاست

و شریعات چهره علوم عقلمیه و چه در عوارض قلبیه بدست می آید

تفصیل این اجمال آنکه اهل شرح روحانی در باطن انسانی دو

نوعه ادراک کرده اند یکی قوه دراک که آله دریافت و دانش است

یعنی بان قوت آشیایی تنها دیده یا غیبیه را دریافت میبوان کرد و

آن را مستحسی به محقق می کنند و دیگر قوت عازمه که حامل منافع کیفیات

نفس نیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت
و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال آن
است و او را انقباض و انقباض می سازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی
است چه در ادراک منی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است
و نفس شجاعت دیگر که بت اعالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث
انواع و شعبه اد و در اسباب تحصیل اوست که مبارزت و زنی
بلکه مقاومت سارق از و صورت زبند و دوساد لیر پر دل است
که در عریده جوئی متوجه و در مدرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم
شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه از و متعسر بل متعذر
می نماید و همچنین از ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست
یا شیر زیان و مثل اذعان به مضرت امور خارجه معاش یا ابتداء امری
دیگر است و عوض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ
و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تپش اعضا است
امری دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع و جبان ببرد و ادراک
می کنند اما بر جهان حالتی می گذرد که بر شجاع عثرشیر آن را همچنین

در ادراک حسن صاحب جمال و در یافتن خط و خال آن عاشق و
 غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق هیچ توانی و قافی و اضطراری می
 گذرد که بر غیر آن نه* چون این مقدمه مهمل شد و تمایز فیما بین العقل و
 القلب ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در
 بد و فطرت زکی العقل و غیبی القلب می باشند و بعضی عکس آن
 چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس ساینکه در بد و فطرت زکی
 العقل مخلوق اند چون همت از لایه ایشان باین مقام می رساند
 و بواسطت تأثیرات غیبیه مشرف می سازد و ادراک از جانب
 ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار ضامندی حضرت
 حق و ولایت کفالت و کبلی مطلق از جانب ادراک برده می دایم کنند
 مثلاً در مقام می بیند که ادراک از جانب حق جل و علایا از جانب ملائکه
 عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحرام امری سرانجام چرخی
 می شود و یاد و معامله بطریق مکالمه و امر غیبی به سوی آن امر کرده می شود
 یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولیای آخر بار ویدی او
 حاضر می شود و یاد و وقت ذکر و نظر امور و احوث بر فعل آن مامور به

هر شخص است ایتماع بر ترک آن و در ذہن او خطور نمی کند و امثال این از
 انکشاف و قائل کونی یا انکشاف امور می که به تربیت طالبان تعاون
 دارد و یا مسائل اجتهاد یا سیاست منفریہ یا مدنیہ را برین قیاس
 باید کرد و همچنین افعال مستحسنہ و مستقبحہ خود را کہ متعلی رضا و خط
 غیبیہ شدہ اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین ربانیہ
 را در صورت الوان مستحسنہ و مستقبحہ و اشکال جمیلہ و کورہہ و
 می ماند و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی کہ
 در اصل جبلت زکی القلب مفعول اند این امور مذکورہ از قلوب
 ایشان سر بر می زند و عقل ایشان بحقیقت این امور مستنبہ شود و یا نہ
 سلا برای مقدورہ الوقوع کہ وساطت این شخص در وقوع آن
 اشیا در غیب متنبہ شدہ و در دل خود شجاعی و جرأتی می باید و
 داعیہ و عرفی از قلب او سر بر می زند کہ او را ناچار کردہ بر سر ایتماع آن
 می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیہ حیران
 می ماند و لمیت او را در نمی یابد و نسبت اشیا ی غیر مقدورہ الوقوع
 با اشیا یکہ وساطت این شخص در وقوع آن اشیا دارد

غیب متین شده در خود جبینی و انجمای واسـتـعـادی بـوقـوع
 آن اشیا و قـوـر هـمـتـی د کـسـالـتـی در سـبـعی و قـوع آنـها و عـروض کـلاـلی
 و رنجی در تحمل مشاق طلب و قـوع آن در باطن او حادث می شود
 و همچنین بر مغضوبان حضرت حق در یای پر غضب از دل او فواره
 هفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت
 از باطن او باران صفت می بارد و کو که بر امور یکـه باعث مـغـضـوـمـیت آن
 مغضوبان یا مرحومیت آنـمـرحـومـان گردیده مطاع نشده باشد و بعد
 وقوع افعال مستحسنة و مستهجنه در خود و سر درمی و اناساطی یا که در حق
 و انقیاسی درمی یابد که که مندوبیت و ممنوعیت آن افعال را اذراک
 نگزده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل
 او مهیا کرده اند و در دل آن رغبتی پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر
 مند برای تناول این شخص در دل او تغذی و نفرتی مـوید ا
 میکند و کو که امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس می نماید
 و با است که عقل این بزرگواران به حقیقت آن امور مرتبه
 نمی شود و در سبب حادث این مواجس قلبیه متخیر می مانند

و این قسم اشخاص را بشمارد و در شرح مقلب می سازند
و عادت قدیم و حواریین در طلب امور محض و عاویج غیب است
نه است بر وقوع آن امر گماشتن یا خود مستعدی ایصال متقنی با
مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل اشقام اعدا و مواسات اخیه خبر دعا ازین که مرصوص
نمید و بعضی اهل خدمات از اقطاب و ادنا و از هر دو قسم می باشند
و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید
آنست که دعائی که بعد انکشاف مدعول یا بعد حدوث صدق عزیمت
حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعای عام
از جماع کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض خبیبی است پس
کسی که سعی در الطال آن امر مدعول شده در مقابله این بزرگان قائم گردد
البته حائز و مخدول خواهد گردید و کسی که سعی در تحصیل آن
امر مدعول و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصوص خواهد گردید
و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف گرام مثل صحابه
و تابعین باید طلبید بالجمله ایما این طریق و اکابر این فریق در زمره ملایکه

مبراث الامر که در تدبیر امور از جانب ملاء اعلیٰ مأموم شده در اجرای آن
 میگویند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملاءیکه عظام
 قدیس باید کرد * افاده ۲ * راعی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که
 بعضی از رجال مخطوب بر آن کمال می باشند و حسب ایمانی پرده خفا از
 روی آن مقام دلگشاد و میبندد و آثار آن بصد نباشد و رونق
 ظهور می فرماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات
 نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوت واقع اند بعضی سی
 الاستعداده و بعضی حید الاستعداده و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات متلا
 در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان
 ورید و ظهیرت دلاد و پر دل که همیشه خوانان مبارزت اقران و
 جویای مصاحبت شمعان می باشند اگر چه گاهی روی خرو
 گادزار ندیده و قصه و ستم و اسفند بار نشنیده و مشی
 اسباب و آلات پرکار و ممدست سواری و شکاری نورزیده
 باشند لیکن دریای شجاعت و دلادری از دل اومی جو شد
 و در مجالست کار آزمایان جنگ وجدال می گویند و کار آزمایان

بیکار و ایاکه ادب و اطوار ایشان را در دژی و لباس مثل
 طرز بندش حمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و اسنار
 آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت
 و مجاست و سواری و شکاری از دلد و دست میدارد و هر
 چیزی را که از ملاقات حرب باشد بدیده محبت و قبول نمایند
 و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع
 تلقی و قبول می شنود و بالجمله امور متعلقه به حرب در دلد
 او جایگیرد و با اهل آن یکانگی طبعی می دارد و بصد آنها یکانگی
 جبلی پس از مجاست نسوان و مخشان و اسنار آنها از
 اهل جبن و ضعف قلب و اندواضع آنها در دژی و لباس
 بیشتر میگرد و و هر صناعتی که ادنی تعلی به حرب داشته باشد
 بادی تو جوادا یکمال میرساند و هر صناعتی که یکسو ازین امر باشد
 هر چند در تحصیل آن مشقت های بلیغ بکار برد و زین او استقراری
 نمی گیرد و دل او از آن انجمای می پذیرد و مادامیکه آلات حرب او را
 بدست نیاید و استاد شفیق او را تعلیم نوزاید حسب نه نماید و

و به بیمار که محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و مشتت البال
 زندگی خود را بصدد بیج و ناب میکند و همین که این امور او را میسر شد
 همه نشئت بال و پر الکنذکی حال از خود ریخت و غموم و غموم از سر او برداشت
 پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت و غرانه جرات خود منظم میدارد
 و احتیاج بسوی مهارت آلات حرب و تعلیم اسانده نفس و حضور معارف که مبارزت
 محض برای تحصیل قوالب شجاعت است و بس باز تأمل باید کرد
 که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید
 کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه
 است چه در دل خود جوش شجاعی که میدهد قضای آن بحر تحصیل
 قوالب آن متصوره و تحصیل قوالب آن بحر مراد است و محالست
 اسانده و حضور معارف که ممکن نیست بناچار بنا بر اضطرار و نحو و طلب آلات
 و تحصیل اسانده و اسس قرائی معارف خواهد نمود و بعد از حصول این امور
 بلکه قلیه او بصدد آب و تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران
 و اسنان آن در امر محاربت و مبارزت طریقۀ مماثلت و مساوات با او نخواهد
 پیمود و بعضی دیگر بر صفای لوح جبلت و طهارت استعداد از امور

مخالفه مشجاعت مفظور می شوند پس اگر ایشان را مربی مشفق
 بدست آید بقدر وقت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از
 امور متعلقه بحرب نصیبه خواهد یافت و کمال استاد بطریق انگلیس
 در می جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت
 در بد و فطرت واقع شده اگر به از اساتذۀ فن با انواع تربیت و تادیب
 قصد تعلیم حرب خواهند نمود و هر گاهی قابل مبارزت و لایق محاربت
 نخواهد شد و اتمام شاهنامه غیر از بیت * منیر هسرم وخت افزایاب
 * برانه تنم را ندید آفتاب * یاد نخواهد گرفت * هم چنین افراد
 انسانی به نسبت ذی فی ربانی و نور بر ذانی که سببی بشرع رحمانی
 است و حقیقتش بره است افراد انسان باعتبار نوع خود عموماً
 بر سهیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن حواد مطلق و اجتناب
 از عقاید و افعال در اخلاق منفره مناش و معاد و بر اقامت نظام صالح
 و تدبیر در راه و مدینه بیش نیست در طبقات مثله واقع اند
 پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جمالی
 ایشان را با بیان حقیقی ملقب می سازیم و چون آن کمال اجمالی

بخشی بسبب اتباع بی وقت بشرایع تفصیلیه شرح می گردد
 و آن معنی قلبی قوالب ملت می گیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه
 صافی بر چراغ جبلی او که محض بزیوتۀ عنایت الهیه درازنی
 الازال افروخته شده بود محیط می گردد و نور بسط او را هرگز
 خود می سازد و آب و تابی بش عجب و غریب می بخشد *
 پس بسبب تراکم نور جبلی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن
 صاحب کمال و بالادونق یافته است مثل گوشت درشان
 بهر تعمیرت اختر شناسان ملک و ملکوت را خیره
 می سازد و از نهاد شمسواران قیافنی کمالات و سیاحان بحور احوال
 و مقامات ندای هوسید نا و اعتق سید نا سر بر می زند *
 این قسم ارباب کمال را بزبان شرع حد یقین می گویند و اهل
 ذکا و فطانت و ارباب تدبیر و کیاست که با کثافت ذهن و
 صفای قریحه بر مغز این کلام و خلاصه این مقام رسیدگی باشد
 پوشیده نخواهد ماند که حد یقین وجه مقلد انبیای باشد
 و من وجه محقق در شرائع پس اگر حد یقین زکی القام است

و خدا و کرامت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه و صحبت
 و بطلان در عقاید خاصه و محمودیت و بدیهویت در اخلاق و ملکات
 شخصی و صلاح و فساد نظام و احب الحفظ در وقایع و معاملات جزئی
 مورد جلی خود و دریافت می نماید * مثلاً شهادت قلب خود
 می داند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است
 یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص
 محمود است یا مذموم و فلان معامله خاصه که فیما بین اهل منزل
 یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوصی که در فلان قوم
 ترویج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن * پس احکام
 این امور مذکور را در دهر معلوم می شود یکی شهادت قلب
 خود و خصوصاً دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموماً
 و علم که بوجه اولی حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی
 و اگر زکی، ا عقل است پس نور جلی او به سوی کلیات
 حق منعقد و در حظیره القدس که برای تربیت نوع انسان
 عموماً متعین گردیده او را راهنمایی می فرماید و آن کلیات

و در ضمن او علی مرآة مورد الاعتصار محفوظ می ماند و استنباط جزئی است
 اذن کلیات می تواند کرد پس علوم کلیه شرعیه و ادراک و انطه
 میر به مساظت نور جلی و بواسطت انبیا علیهم الصلوٰه
 و السلام مثلاً شهادت قاتل خود می داند که هر فعلی که چنین
 چنان باشد و مرتب بر فلان چیز و شمر فلان شمره پس آن فعل
 مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد
 یا حاکی از فلان صفات و اسمی الیه یا دال بر فلان و ذیج و از فلان
 طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در
 تربیت نوع انسان معاش یا معاد او خلی می دارد * و هر عقیده
 که متعلق به فلان حقایق است یا به فلان اسماء و صفات یا به فلان
 و قانع یا مأخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در
 تربیت نوع انسان معاش و معاد او کار نمی آید و تعلیم و تعلم آن
 فضولی می نماید * و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتایج باشد و در تحصیل آن
 بفلان فلان امور حاجت افتد محمود است و الا نه مومل و هر معاملتی و
 رسمی و سیاسی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس مقبول و

موافق نظام اتم است و الا واجب الوجود و مخالف نظام پخش
 در کلیات شریعت و حکم احکام ملت اورا شاگرد انبیاء می توان
 گفت و هم استاد انبیاء * و نیز طریق احد آن هم شبهه ایست
 از سبب وحی که آن را در عرف شرع بنفث فی الوجود غیر می فرماید
 و بعضی اهل کمال آن را بوحی باطنی می نامند پس فرق در میان
 این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوٰه والسلام با قاست مظان
 و اشباح حکم و معمولیت الی الامم است و بس نسبت
 ایشان با نبی مثل نسبت اخوان و بنا بر این کبار و باری نسبت
 انبیای کبار بآبایی خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقه
 است است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احی الناس
 بخلاف الانبیاء می باشند که تسلیط ظاهری نصیب ایشان نشود و کو
 که جمیع اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندانند و همین معنی را
 با مامت و وصایت غیر می کنند و عالم ایشان را که بغینه عالم انبیاء است
 لیکن بوحی ظاهری متعلق نشده به حکمت می نماند و غیایمی و ولایتی مخصوصه
 که درباره انبیاء معروف شده و ایشان را بسبب همان غیایت

مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل کرده که اللّٰهُ يَصْطَفِيْ مِنْ

الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنْ النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا

وَأِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَكَلَّافْنَا عَلَى

الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخْوَانِهِمْ وَ

اجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَاذْكُرْ

مَبَادِنَا اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ اُولَى الْاَيْدِي وَالْاَبْصَارِ

اَنَا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَانَّهُمْ عِنْدَنَا

لِمَنِ الْمَصْطَفِينَ الْاَخْيَارَ * بیان همین معانی است و

سبب همین اجتناب و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج

شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سطحی با سطح

ایشان تلازمی و ملاصقتی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و

ولایت و پر توه ازان عظمت و عزت نصیبه این کالمای ربانین

و در ذات انبیاء و مرسلین هم میشود که آزاد و عرت قوم بیجاست

تجیر می نمایند و این صد یقینت مرفوعه بذکای عقل را که از لوازم

آن کانت و وجاست است جناب سید الحکماء سید العلماء

/ اعلیٰ الشیخ ولی الله بقرب الوجود تعبیری فرماید و نیز
 باید دانست که قرب الوجود واهی محض و جبلی بحت است
 که گسب و کتاب و حدوث و تجد در ادیان راه نیست
 آدمی ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصداقت مؤیدات
 و اسباب آن ندیرجا متحقق میگردد و چنانکه انسانیت
 انسان محض خلقی است لیکن مابه الامتیاز از سایر حیوانات
 که فوت عاقله است در بد و فطرت مستور الاثر می باشد
 چه در میان طفل صغیر و بهیمه هیچ فرق معلوم نمیشود بلکه طفل صغیر
 و دام را دراک بسیار اضعف از بهیمه می باشد و بعد از مرده
 مورد اثر آن امر مستور بسبب مرادلت علوم در ادراکات
 ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که بهمان غنایت
 ایزدی که در ازل الازال و در باره صاحب این کمال مبدولی
 شده و هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید و تربیتی
 تازه بر اثر افعال مرضیه و عقائد حقّه و اخلاق محموده و معاملات در رسوم صالحه
 کثرت نشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه

و نه مملکت و رسوم فاسده بوقایع زنجار ننگ و تصرفات کوناگون
 مصون می دارد پس لابد در ابره محافطتی مثل محافطت انبیا که مسمی
 به صفت است فائز می کنند * تصویرش آنکه چنان که بعضی اشخاص
 زاده بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طایب هنر و کمال
 یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انما کی دست می دهد که بسبب
 آن استغراق فتور و خللی در قوای بهیمیه او راه می یابد و بسبب
 همین فتور به سوی قبایح عرفیه و شرعیه انتفاعی از صمیم قلب ایشان
 مریز می زند و غریزمتی بر ملاست این امور در دل ایشان منفقه
 نمی گردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و
 طهارت جبلت سقوط اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذہ معلمین
 و روح ایشان معصوف مانده پس اجتناب ایشان از
 قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خود بود و تقدیری
 به نسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رد خواهد شد و مثل
 تقصیر صاحب طهارت جبایه مرا نجاس و الواث را اگر احیاناً از
 ایشان به طریق خطا و نسیان رجعت و میلان به سوی قبایح مذکوره

واقع خواهد شد هر آینه آن مربی مشفق هزار حیل و راه
 فلا بست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت *
 همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلاى عشق مقدس
 و استغراق در مشایخ حضرت ذوالجلال و انماک در
 مقام فنا و بقا و مدارت و انکشاف حقائق اشیا بقضای
 ارادات مثله و انطماس عزائم مختلفه فائز می شوند و بسبب
 همین قضای اراده و انطماس عزیمت از افعال نامرئیه و عقائد
 باطنیه و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محظوظ می مانند و این حفظ
 نصیب از باب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال
 بسبب نور جبل و عنایت ازلی کنجس را از مستقیم نیز
 کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و منزه میدارند * و اگر احیاناً از
 ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع می شود عنایت
 از کیه دامن عزیمت ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقایع
 خجیبه از تلوث آن الواث باز میدارود که ولقد همت به وهم
 بها لولا ان رای برهان به یحذ لك لیصرف عنه السوء

وَالْفَحْشَاءُ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ حکایت همین منامه است
و این حفظ نصیحه ابا و حکماست و همین را عصمت می نامند ندانی
که اثبات وحی باطن و عکس و دو جاہت و عصمت مرغیر انبیاء
فخلف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری
ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰۃ والسلام
در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مہر اہل حدیث
پوشیدہ نیست و اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد
پارہ از ان احادیث و دین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی کہ ارباب
این کمال از عالم منقطع شدہ اند و قرب الوجود از روی زمین
منقطع گردیدہ بآنکہ مادام کہ ابلق خوش خرام نور و ظلام
و رنگ و بوی است عرصہ دُحو و جویان گاہ شہسواران میادین
حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب
کمال کہ منحصر در اخبار منجبر صادق است بعد التراض زمانہ نبوت
منقطع گردیدہ چنانکہ حصول علم قطعی بجہمی از احکام شرعیہ و مسائل
بغیر منصوصہ بعد التراض آن زمان برکت نشان منصوص نیست

کمال آنکه امر استنباط مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تألیفین شرح
 تألیفین آن قدر جلوه کرده که عشر عشر آن در زمانه صحابه و وقوع
 نیامده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب
 این کمال تفصیلات آنکه چون آن عنایت از لیه در بد و فطرت بلا
 استحقاق و کتاب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال
 را از ذمه مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات غیر
 و سائط و آلات مکمل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیاناً
 بمقتضای لوازم بشریت الثانی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب
 آن مقبول سر بر می زند و در دلی مان چیر علاقه بهم می رسد یا چیری
 را از اموریکه بسبب مصادفت آن امر همان نور جلی او ظهور
 نموده واسطه تربیت می انگارد همان عنایت از لیه آن علاقه را
 بنوعی از انواع تدبیرات بر هم می زند و آن خیال را از هم می پاشد
 و از جنبه آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحانی بنی آدم
 است که إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلُ إِنِّي أَحِبُّ
وَمَا كُنْتُ أَحِبُّ أَحَدًا إِلَّا أَحَبَّهُ اللَّهُ
فَلَا نَأْتِيهِ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ الْمَلَى أَنْ قَالِي

جتئی بوضع له القبول فی الارض اشارت بہت بیان معنی و حقیقت
 این قبولیت انعکاس و جاہت این صاحب کمال است در
 آئینہ قلوب صافیہ سلیمہ * تفہیم این اجمال آئینہ چنانکہ جوارح و
 اعضای انسان آئینہ دار قلوب ایشان است چہ ہر رضی کہ بر
 قاب طاری می شود مثل محبت و غضب و فرحت ہر آئینہ آثار
 آن عارض بر جوارح و اعضای ظاہرہ ہوید امی کرد و ہم چنین
 قلوب صالحی بنی آدم کہ از زکات غفلت و اللغات الی باسوی الہ
 صافی باشد بہ نسبت خطیرۃ القدس حکم آئینہ میدارد مثلاً
 چیزی کہ وقوع آن در خطیرۃ القدس مقدر شدہ الہیہ اکثر صالحان آنرا
 قبل از وقوع در سنام مادر معاملہ می بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع
 آن یا ہمتی در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون
 این صاحب کمال نزدیک منعم خود و جاہتی یافتہ و قدم صدق
 و در خطیرۃ القدس مستحکم کردہ و مقعد صدق در رفیق اعلیٰ بہست
 آورده الہیہ انعکاس آن و جاہت در قلوب صالحانی بنی آدم می شود
 چہرہ کہ از صالحی اورامی رسید یا با و مجالست می نماید یا بر حال و کمال

اهل صلاح می شود البته اندک دل او را دوست میدارد و علوم و اخبار
 او را از مصمم قلب ستم می انگارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته
 و فریفته می شود که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که
 بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود از این کلام
 محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده
 که انهم شهداء لله علی الارض * و پرنظام است که اهل
 شهادت از باب عقل و گنایست و اصحاب مروت و عدالت
 اند از باب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه
 اگر یک نامل کنی دریابی که محبت امثال این کرام خود و شعراء
 ایمان محبت و علامت تقریبی اوست * ذ لك و من یعظم
شعائر الله فانها من تقوى القلوب * و بغض اشباه این عظام
 امارت تقاطع بغض و نشان شقاوت اوست که لا یحببه
الامم من تقی ولا یبغضه الا منافق شقی اشارتی باین معنی
 رفته * افاده ۳ * داعی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است
 و در ضرب تحذیرات شرعی و در اقامت اشباح و منان حکم مقام

حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مقصودات تربیت نوع
 انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب شرایع است
 از انبیاء و مرسلین و تبعیت ایشان نظیر از ان مقام نهیب بعضی عظام
 از اتباع انبیای کرام می شود که ایشان را در عرف قوم مفهومین
 می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت شیعیان ارباب
 تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره
 مقام قرب الفرائض تعیری فرایند * افاده * و اعلی و ارفع ازین مقام
 مقام نبوت عن الله است و در ایقاعات فائز و از الهمم ربها ماین
 و انهم حجج بمعانی و اسماء و مجرد دلیل برمان بامر السیف
 و المسان که توحید و برکت آموشان مضمون قل یدلله الحجة
الباغیة متحقق می گردد و این مقام بالذات مقام انبیای
 الوالرم است و بعضی از کبار به تبعیت آن الوالیدی و الابعار
 بر علی ازین مقام و پرتوه ازین انجی بهره و درمی شوند که ایشان
 را در عرف قوم حجج الله می خوانند و این مقام را در اصطلاح
 حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند * افاده * و اعلی و ارفع

او این مقام مقام ریاست اودار و اطوار است بپایش آنکه
 چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت
 رحمان در امر مایش بوجی از دجوه واقع شود و عنایت بزدانی که
 بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در همان کسوت ظهور
 می نماید و هر صاحب کمائی که در مقام نیابت حق است در تربیت
 نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ
 می نماید و چون آن وجه بکمال خود می رسد لطفی جدید و عنایتی تازه
 از دریای رحمت از لیه سر بر میزند و دجی دیگر از دجوه تربیت
 مایش بر روی کار می آرد و در اجرای همان وجه نشو و
 نما می آید و آدم را ستودیم می سازد که در آیه کریمه یدبر الامر
من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره
الف سنة مما تعدون بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان
 حضرت آدم صلی الله علیه و السلام تا زمان حضرت
 ادریس فیض ربانی در بدایت افراد انسانی بسوی طرق
 مایش عیش و زندگی مشغول از راحت و لذت و طمأنینه و عین

و جز او طبع سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای مسکن مبذول بود
 چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلم
 بحسب دقت و عمیق و علوم عمیق مثل خیاطت و کتابت و حدادت و
 صباقت و امثال آن از صنایع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام
 سفلیه و اجرام علویه که خلاصه کعب و نجوم است بر روی کار آمد
 و از زمان ذی القرنین اول تا سیم مبنای سلطنت و ریاست
 و تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع خاک و جنود و نمود
 همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم اوداد
 و اطوایر متبدل می شود و از باب اهل کمالات که در دوره
 انبیا و اولاد کمالات خود می رسید علوم می که مناسب دوره
 ایشانست و در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در
 تکمیل همان علوم استقامت می فرماید باز آن تربیت چون
 بکمال خود می رسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیادهایت
 جدیده مستحکم می سازند مثلاً دوره اولی از اوداد این است
 و دوره فقهای و بعد از آن دوره اهل کلام و نمود و بعد از آن

و دوره صوفیه ظهور فرمود * و این محض برای تمثیل ذکر کرده شده
 نه برای حضرت القصه چون یک دوره باختتام می رسد و ابتدای دوره
 دیگر رومی نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الین بقیض رحمانیه
 در آن جزوی از زمان متحقق باشد بوجو در برکت آمودا وده ایت
 دوره سابقه را به نهایت الکمال می رسانند و او را از جهان خود
 ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت
 افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با
 او امامت این دوره از انانی می کتد و این مقام بالذات مقام
 حضرت خاتم النبوت و فاتح الولايت است علیه الصلوٰه و السلام و
 پیغمبت ایشان نمون از این مقام بر بعضی کرام از اتباع اومی بخشند
 که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب می سازند یعنی بوجو د آن
 شخص نهایت مال دوره سابقه و هدایت کمال دوره لاحقه متحقق
 می گردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت
 ملقب می سازند و همه اهل کمال که در آن دوره متحقق می شوند در
 حقیقت متبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام را دانند یا ندانند *

و معنی اتباع ایشان نه آنست که ایشان قصد تقلید او می کنند یا
حساب تربیت ایشان بادی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست
که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و
دل می کوشند و همه علوم مناسبه آن شان که اولاد و قلب
همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلب این بزرگواران از منحن غیب
و پیرده لاریب میریزند و چنانکه حرم اشاعت این علوم اولاد از قلب
آن امام سر بر زده و همچنین همان عزم ثانیاً از قلب این بزرگواران
سر بر میزند * فایده * از آنکه این مقامات ناشی بالذات مسلم انبیا
است و غیر ایشان را یغرنغلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات
دستی نداد و بیکه اشال این اکابر که به اسباب این مفاخر فائز شوند مثل
کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع و کمیاب اند و لهند اور مباهات
این مقامات ناشی بر اشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن را بر مقام
دیگر حواله کرده شد و نیز اکتفا بر این مقامات بلکه تحقیق سایر کمالات بدون
حصول آن مآثر و وصول بآن مفاخر صورت نپذیرد و پس بعد وجهه
و تبیین آن اسرار مکنونه سعی می حاصل و تطویل و لاطایل می نماید

* فرد * در پیابد حال نخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام *
 آدمی اینقدر باید فهمید که حب ایمانی شمر ثمرات بس عجیب و مستح
 ساج بس غریبه است که تخمین غنایت یزدانی و اجتهای
 رحمانی است و غنایت حضرت حق و اجتهای جواد مطلق را حدی
 و پایانی نه * فرز * داغ غلامیت کرد پایه خسرو ماند * صد ولایت شود
 زنده که سلطان خرید * فاند * ۲۰ * مدانی که در میان راه ولایت در راه نبوت
 باین است حتما که سالکان راه ولایت هرگز نه مقامات راه نبوت
 تا نرسند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا در باب
 حب عشقی عاقل از حب ایمانی باشند و اسباب حب ایمانی غافل
 از حالات عشقیه بیاتند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب
 پیشوای اولیاد قدوة ارباب فنا و بقا ذی المناسبات و المفخر اعنی الشیخ
 حمید القادر است دیده باشی که از سیرت پایا از منضمون فنای اراده که
 خلاصه حب ایمانی است سخن است * و حکایات بیچ
 و بانی و نقلی و اضطراری که بر دل مبارک سید الانبیاء و المرسلین
 جامع افضل الصلوة و التسلیم در زمان قدرت و حی می کنه شبت

سبب بنده باشی که مقامات عجز و نیاز می و استغنائی و نمازی که
 فیما بین کند شکر افزای قصص لیلی و مجنون است *
 بلکه تخم حب ایمانی و نور می ازان معادلات جادو دانی ازار بگان
 ایمان و شروط اسلام است * پس حب ایمانی را بمثابه اسب
 شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله
 بادیه از بیرون طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد پس
 حب ایمانی پیوند جان مسالک طریق رحمانی است * و حب
 عشقی از قبیل حالات و داردات آدمی و در بعضی نفوس بنابر
 مناسبت جلیه حب عشقی تا بیرونی می بخشد و در راه دلاست
 کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی
 ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن
 بهمان عشق بصرافت و محو صفت خود عود می کند و بسوی مقامات
 طریق نبوت راه می نماید * القصه حب ایمانی را مثل اساس
بنایی سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده
 عمارت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات او را مثل

اهلان خوش و خوش و کنش که صریح المردال و بتیر الاعداء
 بعد است حکام اصل محارست است قرار باید داد بناء علیه
 همه انبیا علیهم الصلوات و السلمات برای است حکام بنیان
 هدایت و تشید قصر تربیت انسان عموماً مبعوث اند لابد
 بسوی همین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل
 این راه مضبوط و مبین ساختند و برای توضیح طرق حب ایمانی
 اکتفا نمودند و بیان حب عشقی و ایضاً ثمرات او و تعیین
 طرق تحصیل او و تفاوت ز نمودند مکررات دقیقه و لطیفه
 و چون اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت در حق
 باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد و قواعد اصلاح قلب که خلاصه
 دین متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از
 میوات و پدید دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت مضبوط
 یافتند حتماً که هر عامی از عوام اهل ملت که در زبان هر کس نشان ایشان
 بود البته انقیاد حضرت حق و امثال او را در مطلق و تشریع بشرع نوی
 و تدبیر بدین مصطفوی را بر ذمه خود قرض میدادند و حسن شکر معمم

و حب او را قبح گفران منعم و مشاققت او را از ابد به بیات می شمرد
 بنا بر علیه حب ایمانی و تولد م او را مسر و غ غنه دانسته و در
 اذ مان اساع خود بمسلم الیوت پنداشته روی بهمت بسوی
 تحصیل احکام حب عشقی را ایضاح نمراست او و ضبط طرق
 تحصیل او آورده و درین امر سعی بایغ بکار برده و نفعی عظیم
 یجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب و جاهتی
 عظیمه و عزت فخریه در بارگاه رب العالمین بافته شکر الله
 مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلیٰ علیین سرس بعدی از
 انقراض زمان ایشان چه از اغیاد زمره از سفها و خود آمدند
 و خلف من بعدهم خلف اضا عوا الصلوة و اتبعوا الشهوات
 بر حال بدمان ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی
 را برباد داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه
 این محض خیال طغی و طلب محال است چه * آرزو نم جا شد *
 خرسبت مایور * و ثبتت العرش ثم انقضی * مثل یست مشهور * که
 عادت بلند بمرتبه یخ ابرو سمد ابو النخیر از حال ایشان این کرده

به مال خرمید به جایکه نمی فرماید * بیست * ثقلید و و غیره مقلد بی متنی
 به نام کرده جو آنرا * در این متنی را بسوی نوسن مستمعین
 بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت بزوانی و فیض و حسنی
 که بسوی افراد انسانی در ازل الازل مبذول بود در بعضی اوقات
 چنین اقصا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معایلات و
 سیاست که در هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از
 بغیرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و
 حشر و خلایق و تاثیر عظیم میباشد بزبان عربی معجز ایشانرا
 تعلیم کرده شود و شرح آن بزیان هدایت نشان انصح العوالم
 و العجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه
 آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط او بسوی همه حضار مبالغ
 فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول
 فرمود بدو و جمیع اولاد شد یکی آنکه انور یک در اصلاح معاش و معاد
 تاثیر می دارد و در نجات و رفع درجات و خلایق نماید تعلم همان
 امور را قبل از استخوان خود کرده کتاب و مستند است و به

شود و در اذعان بقائد مذکوره و استمال احکام مانوره و انساب
 اخلاق محمود و اقامت معاملات و سیاست
 مقصود و سنی بایغ نماید و جد وجهه در انعام این امور پیش
 از پیش بگاد بر و همچنین وجه مقصود شارع است از کتاب
 سنت و همین جهت مبنای هدایت و استعانت سعادت
 شارع خلوات الله علیه و همین دایاد شرح بیان تفصیل فرمود
 و مبادی و طرق تحصیل آرا کمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر
 آنکه اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد حق و بر حکم
 احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محمود و منافع معاملات و سیاست
 مانوره را پیش نظر خود ساخته و قلم تحریریت خود قرار داده و
 کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع
 نیست و لهذا تصریح بان فرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل
 او را تبیین نموده مثلاً تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی
 و بدیع و تالیف مبانی استلال از مسائل منطق و فلسفه اولی
 و مناظره و تشبیه و قوانین اجتهاد از مباحث اقبیه و تعیین علل و

به مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانی که عامل
 اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عمیه از سیاست
 منزله و مدینه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول
 است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب به حجت
 و برهان و سیف و سنان به همین مبر و چرخ بوده و در اشاعت همین
 مبر و چرخ به قدر کمال مسابق و مقامات تکالیف نموده آری آن علوم
 دقیقه نازک به نسبت بعضی اذمان بعد تحصیل علم کتاب و
 سنت حکم اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشان را مستعجب
 امانت و مقام و راست نوت می بخشد و لهذا چون این کتاب و
 سنت بعایت تو ابر و نهایت شهرت انجاسید و هر عام و خاص بقدر
 فهمیه خود از آن فایز گردید و تسلیم آن مبر و در رنگ تسلیم ادبیات
 در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم دقیقه
 بسعی اساده فنون عربیه دائمه اجتهاد و دانشمندان کلام و ادب
 تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این اکابر
 سبب همین معنی در زمره علماء استی کانیاء بنی اسرائیل

متبعه صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مسالیه
 جمیله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقه بطول آید و زیاده بود و آمد بدو
 بعد از قراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان
 بی معنی که بر حسب و جاهت و طلب ریاست مجبول بودند بر روی
 کار آمدند پس همین قبیل و قال و میگوید و حدال را افضل و کمال
 پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمم
 خود را در تحصیل امثال این اموری حاصله بر باد دادند و راه فلسفه و
 اغترال پیمودند و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نگرفتند
 و باخر غیر خبیث و خسران در کورسک خود مونس نیافتند * قل هل

لَنبَشِّرْكُمْ بِالْآخِرِينَ أَعْمَالُ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا عَاذَ اللَّهُ بِجَمِيعٍ

المسلمین بن حال أَرْثَاكَ الْجَاهِلِينَ * باب دوم در بیان

در حساب از بدعات و طرق ادای طاعات و کلی از دین و کلی
 بفضایل * آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه

است * مقدمه * و آن مشتمل بر یک افاده است * افاده ۱ *

اذکار و استغفار و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط
و مخلص کرده تحریر فرموده اند بسامی باشد که سالکان را همان امور پیش
می آیند و به همان اذکار و استغفار و مراقبات بآن مقامات رسیده اند
فاما آن عنایات و برکات که در باره اولیای عظام از بارگاه
ایزدی بی دربی می رسیده شمه اذان بمشام آن مانع رسد و آن
آثار اصلا مترتب نمی گردد و هر چند مساوات همه اهل کمال در
ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و
السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش می باید
و در صورت فقدان آن آثار تقفیش و متعیر امری که مانع اذان گردیده
ضروریست تا دیر از اله آن نماید و به مطلوب حقیقی کامیاب شود
و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملائمت عبادات
و ثلوث بر فاعل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادی عبادات شرحیه
بوضعی که مقصود شارح است و راه یافتن مخلات عبادات در
اعمال شرعی ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم
کردن ضرور افتاد * فصل اول در بیان اختلاف از بدعات *

آن مثل مرسته آیت است * آیت اولی در ذکر بدعا بیکه
 بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی شعار تشبیهین به صوفیه
 کبار قدس الله اسرارهم در توأم اهل اسلام اثبات ریافت * و آن
 مثل بر دو تمهید و نشانی داده است * تمهید * کشف و شهود
 که از مزادلت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان
 کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت می باشد لیکن ایمان مومن
 و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر و
 الحاد مانع و مدعت مبتدع صورت ردا و پس صرف آن کشف
 و شهود را که الیکه مطلوب از انسان است دانستن خطای
 محض است آری در حق مومن چرنگار آمدنی است که وسیله نو
 طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چرخی شود اول
 معرفت الهی و مراد از معرفت الهی معرفت نه این معرفت
 محمل است که هر کس و ناکس بان آگاه است یعنی الله بزرگ
 تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام
 احویات و علم او بزرگتر از علم همه علما است و علی هذا الفیاس

چه این قدر معرفت اگر موجب کمال می شد آدمی ناقص حکم
 غنای معرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد
 معرفت حقیقت ذات و صفات اوست که مدد که انسان
 بالکل محبط آن کرد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت
 ذراقیست او که این بنی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد
 مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه بانه با بشر
 رسد اگر این معرفت مقصود و در کمال انسانی می شد
 وجود انسان کامل متمنع می گردید پس مراد معرفتی است
 که خدا می تعالی را مستغور و مطلوب از خلقت انسان است
 و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و همان معرفت آدمی را
 عزتی و اعتباری و در بارگاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت
 بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل عکاپس آن معرفت
 علمی است نه معرفت عینی و انسان کامل بسبب این
 عزت و اعتبار مثل خدمت کاری با خواصی میشود که در نظر اقا و
 پادشاه معزز و متبرکشته و آثار عزت و اعتبار وی هویدا گردید.

مثلاً اثبات پیروسی میشود و ما مور برسانیدن آن بعضی را عاید
 شد که بیان و یا مختار بیان و مسائل آن میکرد و در وقت ادب محل اعتبار
 و باید دانستی میرسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد
 چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات و در
 شخصی جمع شود همانست انسان کامل و با وجود اجتماع این
 اوصاف کمالین با هم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن
 ممکن نیست از ادبایی مرتبه دلالت تمرتبه تا تم النبیین تفاوت
 باید فهمید و سلوک را خدا ای تعالی را منحصر در همین طریقه مقرر
 سازد که نپندارند بیک راهها هم بسیار است بنحله آنها
 این هم یک طریق اوست نیز مقبول است این طریقه مقرر
 متوسطه بوقت احوال و افعال و احوال صاحب این طریقه است
 و ظاهر کتاب و سنت * تهید ۲ * از عمد و محلان راهی بکند ان
 صوفی شعار اند که از مخالفت شرع باک نمی کنند بایک التزام
 آن را طریق خودی دانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک آیینز تعلیم
 و تعلیم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشای کنند حسب افعال

و احوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است
 اذمه بکشد و هر که لائق تعزیر است و تنبیه دارد تعزیر و تنبیه کند و اگر
 عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت
 بیزاری بود و هرگز ملاقات ایشان ننهد و سواجه و شافیه ایشان را
 از قبایح انکار و اگر احياناً گمان به ایت کسی از آنها در ملاقات
 خود بادی بخاطر نس بکند و یکدو بار ملاقات کند اگر به ایت
 یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامون او نکرده
 که با عز از صحبت بد اسم المهمات در حق طالب خداست جل
 شانه * بیت * تخت موعظت پیر صحبت این حرف است *
 که از مصاحب با جنس احراز کنید * افاده * از جمله بدعات
 ملاحه تصوفی شعاری که در عوام اهل زمان انتشار یافته بیک
 متعزز حال بعضی مقبولین هم گردیده صد در کلمات بی
 ادبانه در جواب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را
 باید که از این پسماع این کلمات اعراض کند و خود را هرگز نکوبد
 بلکه قائل آن مطنون النجیر باشد زیرا که شمره بی ادبی هرگز نیک

نیست الم از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه * بیت * عافطاعلم
 و ادب و رز که در محاسن شه * مهر کرانیت ادب لائق صحبت
 بود * مثلاً شخصی گفته که خدایر انخر مهره خرید ۱۰ ام اب یک خر مهره در
 وقتی از ادقات مقبول افتاد و موجب فتح یاب ادگست این
 مد عار اباین لفظ تعبیر کرد مهر چند مد عا در دست لیکن تعبیر بجایست اگر
 میگفت که یخر مهره داده و رزمره بندگان او داخل شدم خوب
 می بود همین طور تعبیرات صحیحیه مودبانه کرده باشد و از بی دورتر
 ماند و خود را بنده از بندگان ملک کترین بندگان مادی شاه بی پروای عالیه
 و از انعمایات کثیر الرحمت شدید العقاب سریع الانتقام داند و
 مردم در هر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگر چه حالات
 عجیبیه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه کرد و * افاده *

از جمله بدعات ملاحظه وجودیه که در خواص و عوام اشتها یافته و با فوال اکابر
 طریقت مشبه گردیده گفته گویای توحید وجودی الحادنی است که
 بکمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی بر میدارند و قبولیل شیطانی
 و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفته شود استعارت و حقائق می بیند و لا اقل

از مضرات آن احوال اوقات عزیزه خود را بلا لامل محض صرف
می نمایند * پیشوای مایعی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بآن امر
نفرموده و هرگز لب بر بیان آن نكشوده پس ما را اذان
چه سودا که امری کار آمدنی مانی بود بطور صوم و صلوة بران آگاه
می فرمود * حریص علیکم یا المومنین رؤف رحیم * شان
ادست پس سکوت اذان بهتر است که ما را غرض بآن متعلق
نیست و چون که بسبب رواج این گفتگویی واقعی و غیر واقعی
بودن آنرا مردم استفسار می کنند پس این قدر باید دانست
که این مخلوقات عین حق نیستند اگر چه قیوم آنها ذات پاک
ادست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات
نه عین حق است و نه غیر آن بلکه قائم بوی است هم چنین
مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن پس
صفات اگر چه فی حد ذاتها مستقنی از مظاهر است لیکن
سبب اقتضای حکمت الهیه با وجود استقامت مظاهر مخلوقه
که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود

انکار بر طریقت است که ملاحد وقت اقوال آن بزرگواران
 را برخلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریفت و تلبیس
 پیموده اند پس این قدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را
 باین گفت که صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان
 از کمالات پیروی انبیا است علی صاحبها الصلوٰه و السلام
 * افاده ۳ * از جمله بدعات ملاحد و صوفی شمار که در دعوا ام ایلی
 اسلام است همانا یافته قبلی و قال و بحث و جدال در مسأله تقدیر
 است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقائد اسلامیّه و ادکه
 واجبات شرعیّه است و از بک مسأله تقدیر با بحث تکلیف
 یک گونه در بادی نظر تعارضی می دارد بناء علیه شارع از تحقق این
 مسأله دقیق و خوض این بحث عمیق بنا کیده شد بدین فرموده پس
 لابد بر جمہور اہل اسلام ہمین واجب است کہ بر ایمان اجمالی
 آن اکتفا نمایند و در بحر خار سلاطم الامواج کہ عبادت از تفصیل
 و تنقیح این مسأله است نہ در آیند لیکن از حکم درین جردی
 از زمان بسبب اختلاط رفقه منکرین تقدیر و بسبب اختلاط

ملائجهٔ حکم بن تکلیف که تشریع را معارض تقدیر نماید
 و بمسألهٔ تقدیر متسک نموده در ابطال شرع جد و جهد می نمایند لابد بحکم
الضَّرُورَاتُ تَبِيحُ الْمَحْظُورَاتِ * اشارتی اجمالیه بر سوی تحقیق این
 مسأله ضرور افتاد و معنی مقصود در این کتاب اهتمام همان
 ایمان اجمالی است و بس و تفصیل آن برای صیانت مومنین
 غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفصه و ملحدین کرده شد * پس
 می گوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکات ایشان
 و عاوم و ارادات ایشان و سایر نعوت و اوصاف
 ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت حق و تکوین
 آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد
 بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان
 دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و گذر در دل ابی جهل
 ابر حکمتی است خفیه که آن را غیر آن حکیم مطلق شرح و تفصیل
 احاطه تواند کرد اما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات
 تفاوت استعدادات اذنی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف

استعدادات از لیه این ست که درختی است عظیم اشان
 که بر هزاران انواع چوب محنوی است بعضی از ان قابل سوختنی
 است و بعضی از ان قابل ساختن آجر و لای آتش میبدنی است
 و آنچه قابل سوختنی است آن هم تفاوتی بی شمار دارد و مثلاً بعضی در
 وقت تراشیدن درخت آنچنان پاره های ناکاره سبک
 خواهد ماند که در ابتدای افزودن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش
 در اول سبفر و زرد بعضی آنچنان کمره های سخت خواهد بود که وقت
 تیز تر شدن زبانه آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز تر سوزد
 و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کرمی می سازند و پاره را
 تخته می نمایند باز در ان تفاوت بی شمار است بعضی تخته سقف
 خلوت خانه خاص پادشاهی است و بعضی قد می پانخانه زندانیان
 کمر فارتباهی است تخته اسیت که تخته نوشتن شده از دست
 حق پرست کاملی موقع نقوش حرف کلام الهی شده و تخته اسیت
 که از دست صنایع موش بار به جهت ناکارگی افتاده و پایمال خزان
 راه گشته و به همین اسمیه اختلافات استعدادات را که بی شمار

راست در افراد نوع انسانی تصور باید کرد و همین تمثیل را حضرت
 شیخ الاسلام خواجه عبده الله انصاری هر وی قدس الله سره بعبادت
 بهتر و مختصر او فرموده آه آه ازین تفاوت راد و او این پارا از
 یک جایگاه یکی ستم بنودان و دیگر این شاه اگر چه تادیبی
 همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت با اصلاح
 بر استعدادات فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت و اجابیه
 امر است بسیر و کاریست بس سهل اما حکمت مقتضی
 تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح
 بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده
 تا دو کارخانه عظیم ایشان از کد خانجات الوهیب که عبادت از
 جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه
 اگر همه استعدادات در اصل جبلت متادی می بود با اصلاح
 هیچ یکی از استعدادات فاسده به محض عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو
 و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبادت از تنبیه
 و تعزیم و تنبیض عباد است پس اگر همه استعدادات در صلاح و

مسأله در اصل حلقه معنوی می بود یا اصلاح هر استعدادات فاسده میسر نمود
 هر آنکه صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تعزیه و تنعیم ظهور
 نمی نمود آیا نمی بینی که کارخانه سلطنت بدون زندان و زندانیان
 دجا گیر و جا گیر داران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات
 ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود
 مستغنی از ظهور و مبر از احتیاج می ظاهر است که * ان الله بغنی عن
العالَمین * اشاره نیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب
 کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرجی
 باین صاحب کمال میرساند اگر چه آن صاحب کمال در کمال
 خود مستغنی از ظهور آثام آن باشد مثل کاتب جید الکتابت
 که اگر چه ایجاد نقوش بالفعل بمحکوم از کمالات او مدد و
 نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس
 او علی الله و ام استقرار می دارد لیکن ملکه کتابت اقتضای
 صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب سبب صدور آن
 نقوش بکمال خود رساند و فرغ خلق می گردد و هم چنین صفات

از لیه واجیه با وجود استغنا از مظاهر اقتضای ظهوری نریاید
و حضرت حی جل و علا را از تحقیق مظاهر کونا کون و صد در آثار
و نگارنگ سروری و اینها حی بکمالات خود ثابت می شود
و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام می گردد ظاهر شد
بیانش آنکه در باد حی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حی
جل و علا بندگان خود را مستأوی الاستعداد در اصلاح و آفرین
چرا ایجاد فرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت و رفاه
معاش و معاد می گردانند یا اصلاح همه استعدادات فاسده
چرا فرمود که این اصلاح در حی ایشان لطف وجود است
و قدرت حضرت حی وجود آنچو ادمطلق را پایانی نیست
و وجه اندفاعش آنکه حی جل و علا جامع جمیع صفات کمال است
که از ان جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه
ایست بس و آن انتقام از عصاة و تغذیب منادیان
است بس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود هر ایامه امر مملکت به کمال
نمود نمی رسید * بیت * در کارخانه عقلی از کفر ناکزیر است

* و نیز هر آینه که بگوید لب نباشد * بانی ماند این جانواری
 جواب طلب یانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط
 باشند اذات اذیه است و استعدادات اذیه خارج
 از ثبات بشریه پس بر گنار ستم دین و عصاه معصومین طریق
 الزام و راه سوزنش مسدود کرد و جو ابش آنکه حی جل و
 خلا فخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان
 علم و ارادات ایجاد فرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در
 ایشان این هر دو صفت و دیقت نهاده مثل جن و انس
 پس آنکه در ایشان علم و دیقت نهاده اند از یک ذات
 و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت
 می کنند البته این مورد مذکوره را بنحو نسبت می نمایند مثلاً
 می دانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد
 پس افعالی که بواسطه ارادات ایشان صادر می شود کو خالق آن حی
 جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ارادات ما صادر
 شده است و چون که نسبت افعال مذکوره با انسان مثل مسائل احکام

پیغمبر صلی الله علیه و آله از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم
 آنست که چنانکه امر احکام را از قرآن فهم کرده قبول و عمل
 حکم را هم قبول نمایند و افعال ذمیه، قبیحه خود را بخود نسبت کنند
 و دریافت همین امر که این فعل یا اراده صادر شده در توحید و هیچ
 و سرزنش گنایست می کند و اما اینکه علم چرا و دعوت در و نهاده اند
 یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده در چرا بسوی این افعال
 و اقوال شوجریافته اند؟ پس جوابش آنکه این همه امور از
 قلیل ظهور آثار استنادی است و با تشادات استعدادات
 از لایم پس سببش در جمل کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال
 بپرسد که دقیقاً ثابت شد که * بیست * هر یکی را بهر کاری ساختند *
 میل او را در دلش انداختند * پس حکمت بعث رسل و انزال کتب
 و اقامت حج و اظهار دعوت و سعی در تعالیم و تعلم و مشروعیت
 جهاد و حد و دویست پس می گویم که اگر چه همه کائنات به محض نیاید
 حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و آلات است لیکن
 آن بیکم مطلق به مقتضای حکمت بایرون و بعضی است یا را به بعضی

موج و از ت مرتب ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی
 کار آورده شد مثلاً جرم شمس و شعاع او اگر چه این هر دو بیرون
 مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن
 در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب
 همان ارتباط شمس را سبب و شعاع را سبب می نامیم
 پس همین قیاس باید کرد که هر چه جمیع افعال و اقوال که از نفوس
 قوای الارادات صادر می شود از مخلوقات آن قادر مطلق اند
 لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباطیست
 و سببیت همان حکم مطلق به مقتضای حکمت خود ایقاع فرموده و
 همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکوره الصدد از
 بحث رسل و انزال کتب و امثالها علاوه نسبت استحکام گردانیده
 مثلاً میتوان گفت که اراده امور ما مورد بهادر و دل مرغی من سبب
 به اوست و ادین و تعالیم معاینه متحقق گردیده و اراده بت پرستی
 یا اراده زنا و شرب خمر سبب خوف خدا و اقامت حدود
 بمضطر شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه از آناه

ستمه اداست از لیه است اما مجازات بر طرف استند او
 گمان نمیتواند شد بسبب آنکه استند اذ قابل الزام نیست بد را
 میرسد که از بدی خود انکار کند و نیک را برابر خود داند و عتاب خود
 ثواب یابد اما در خلاف عدل و ظلم شمار روز جزا است اصحاب حکومت
 و مملکت که عدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین
 است که گاهی بسبب علم خود کو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرایند
 نهونه اشش آنکه امیر ذوالقادر در قیام فخاص خود را میداند که بلا شبهه
 اشجع الناس است در هیچ معرکه قصود نخواهد کرد و داد معنی و
 جو انردی خواهد داد لیکن بدون ظهور امری نمایان در معرکه زود
 آزمایان انعامی که مرجع بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثيل
 ضدش همین قدر کافیت که شخصی بجهت کویک مدای پرورد و بالیقین
 میداند که جیانش همه کردن بر انسان و در بدن وی است اما
 بدون اظهار اثر آن غضبش خوش نخواهد زد و قصد اهلان خواهد
 نمود همین که جمله بر انسانی از وی صادر کرد و آنقدر بر ^{پرازش} _{خشم} خواهد
 شد که بحر قتل سرایشش نوبت خواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر

اود را دوست نخواهد داد و کار خانه مجازات حق تعالی را از هم میبرد
 تحصیل آن یک کوزه تصور باید کرد و هر چند اسنادات از کیه بنقیر
 و نظمیر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون ارتکاب
 گناه غضب و می باعث انتقام نمی شود و هم چنین بغیر ظهور ظلمات
 بحر حست یوحنا غنی آید * بیت * ناگزید که دگر کی حوا فروش *
 بغیر بخشایش غنی آید یوحنا * افاده * از جمله بدعات مشرکین
 هو فی شعاع که در خواص و عوام اهل زمان عموماً دور دیار هندوستان
 خصوصاً است نهاریافته و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده
 غایت افراط و تعظیم مرشد است بدیکه مشغربا اعتقاد الوهیت
 بانبوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید باین نش
 آنکه مرشد بلا ریب و سیاه راه خدا حق تعالی است قال الله تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا
فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * ای مومنان پرینز کنید از خدا و
 طلب کنید سبیل وی و سیاه راه او جهاد کنید و راه وی باشید که
 شما را سربلند شود و درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان

و دعوی و طلب و سید و جواد در راهی اهل سلوک این آیت
و اشارات سلوک می فهمند و وسیله مرشد را سید آمد به حسن
تلاش مرشد بابر فالج حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهد ضروریست
و سینه آینه بر همین سوال جاریست لکن آید و ن مرشد راه یابی
نا درست پس می باید که مرشد کسی را بگیرد که بوجی مخالفت
شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است
نهایت را سخ القدم باشد او را مرشد و راهی خود مستقر نماید
لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی سرنگور دارد و بلکه مقتدای مطلق
شرع شریف را و اند و بالا صلا ت متبع حکم خدا و رسول بود آنچه
هرث از روی شرع شریف فرماید آنرا بدل و جان بجا آورد و بباح
شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن
نکند بلکه رو نماید حدیث شریف است که * لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي
مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ * معنی اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق او محبت
مرشد باینطور و باید که مال و جان خود را برای رضا و آد ام وی صرف نماید
و هیچ چیز دنیا را عزیز تر از رضا سندی وی نداند چرا که فایده و منفعتی

که از مرتبه حاصل می شود هزار نامرانب بهتر از تمامی دنیا است
 و محبت مرشد این حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در
 جنب محبت او کوار کند که این معنی موجب دودی از بارگاه حق تعالی
 است اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدای تعالی است و نه
 جنب محبت و حق او سبحانه و تعالی و حق را انجیال آوردن
 محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد
 بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح
 کرد و پس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی کند و اگر باز
 نباید و آن منکر را نه که او پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده
 است عقد بیعت را از وی خلع کرده او را مرشد و پیرو خود نداند
 و اگر فساد عقیده نبود که گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نه کند
 لیکن مبتلا ببلایانسته اتباعش را در آن کار حرام اندکاشته
 معنی لامهری و باطنی و در نجات وی از این بلیه گمانینج یا آورد
 * اناده * از جمله بدعات مشرکین صوفی شعاع که بوی امور نیک
 بود از ظاهر مردم این و یاد جلوه که کشته اظهار بدعات منکره بر قبوه
 بوسه

اهل الله است هر چند آن بدعات بی شمار است لیکن دوحه
 امور قبیحی تمیلا و دین مقام ذکر کرده می شود تا دیگران را در پی
 راه برین امور مذکوره قیاس توان کرد از آن جمله قصد زیارات قبور
 آنهاست از جو انب و اقطار زمین به کشیدن متاعب و
 و مصائب اسفار و مقامات آلام لیل و نهار و این اسفار هم
 با وجوه دیگر در ارتکاب آن صعوبات می ورزند به ظلمات شرک
 می کشد و بواجبی سخط ایزدی می رسد عوام این سفر را برابر
 بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر حج می دانند و صورت احرام و حرمان
 شنیده یا نشنیده بعینهایا به مثلها برخود می بندند و علاوه بر آن قیود
 زائده و ایبه خود آن مسافران به انجام در سفر و تمام متعلقان
 ایشان در خضر الترام می کنند انقصه اگر چه در باب بواطن صافیه
 و اقطع سائل سفر به موسی قبور اهل الله منفعتی قیام می بخشد لیکن
 به عوام مومنین آن قدر مضرتی عظیمه می رسد که خارج از بیابان است
 پس لابد همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل
 اعراض کرده آنرا بی اهمیت سازند و از آن جمله استنداد و

و ثابت از اهل قبور است که آنها را حاجت روائی ملایم
پنداشتند و مراتب استعدادهای تجار و ادشرب می دهند و دور
افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح
کردن احوال خواص آگاهان منظور است که باراده استفاضه
فیض باطنی قصد مرادات بعدیه می کنند پس باید دانست که هر چند
اولیاد مقبولان بارگاه حق را سوت جبری است که حبیب را
بر حبیب می رساند و ایشانرا آن چنان انعامات الهیه و معارف ربانیه
عظایمی شود که درین عالم احیاء و زندگان را کمتر نصیب می شود
بنام علیه آنها را احیای توان گفت لیکن بلا ریب به نسبت
احکام این عالم مردگانه قدرتی و قوتی که احیای این عالم را حاصل
است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت
و قدرت متحقق می بود و در مجاورت مرادات مدعا حاصل
می شد تمام عالم قصد مدینه بنورده می گرد و سلسله تربیت و
ارشاد لغو و بی حاصل می شد پس واضح گردید که عادت اند
از تربیت و ارشاد خالق بر همین منوال جاریست که استفاضه

تجوّز از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین زنده که
کشور نگار از وی مطمئن بود میسر نیاید پس قصد فرار است
از آنکه بعید و نماند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم گیرد که

مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمود

تُرْكُتُ فِيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي

کتاب الله و جترئی اهل بیته * یعنی که آنچه است ام و در شما

و دیگر جلیل القدر ما و اسبکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز

بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من * و در روایت دیگر است

تُرْكُتُ فِيْكُمْ اَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا سَتَابِ الله

و سنّه و سواه * یعنی که آنچه است ام و در شما دو چیز ما و اسبکه هر دو را

مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر

وی پس شناخت متنوع و مقبول آل ظاهرش و یافتن

آن موجود در بین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و متنوع اند

از آل ظاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود

که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد

و شایسته است که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان
 به مثابه اسیر اعظم و کبریت احمد نادر و کیاب لیکن قران مجید
 که بهترین ذریعه نجات است هر جا موجود و هم چنین حدیث
متریف هر وقت مسرینس اتباع آن را غنیمت گمیری شاد و
و دین را ولایت علیا پندارد و فی الحقیقت هم چنین است که
 گما بانی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تفرقه بر
 ایشان را قوت و قدرت هم می بود پس در غیر اینها علیهم
السلام و السلام جای تابیس البیس است چونکه ظهور آثار
 ارواح امری مخفی است بسا که شیرانی حکایت صوت
 یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره
 نادان سبب شدت اعتقاد و نیاز مغرط بدل و جان آرا قبول
 کرده آنچه در قران و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از آن
 حتم پوشی نموده در معاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت
 هم بنابر شناسنده صورت و صوت ایشان می باید و هر که
 شناسا نباشد پس صرف آدازی با الیقائی در قلب ده

وقت تفرعات و ظهور توجهن و کیفیات در مراقبات بنا بر
 لغزائیدن وی از جاده حق کفایت می کند و احیای بعضی سقفا
 می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکرمی یا تجارت استفاد
 بعیده کردن البعد است پس چرا بکمان حصول مطلب دینی این
 چنین صرفند موم باشد نفس خواش آنکه این طریق سیل حصول
 مطلب دینی نیست بلکه مقام بر با وی مایه ایمان و خوف از دست
 رفتن اصل مرایه کسب معادات است از تعدی و تجاوز
 متراق شیاطین و قراتان آنها * و از آنجمله اینست که روشن
 کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آزار دهنی میگویند بلا شبه
 حرام است و لعنت برین کار و حدیث صحیح صریح دارد است
 همین مردم می باشند که آزار اسل وقت ظهور انوار لیل
 القدر و لیل ابرات ساعت بجای دعا میدهند و مترصد
 دعای آنوقت می باشند و مقارنت دعا با روشن کردن
 چراغان از مقاصد اتم می پندارند * معاذ الله من ذلک *
 و حدیث شریف دارد است که ایمان زانی و سارق

نمود و وقت زنا و سر و از آنها جدا بشود و زیاده تر از آنها ایمان
ایمان. مجرد دعا آنوقت برباد میرود و بلکه اگر جمل عذر نباشد
پس صاف کافر شوند و آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود
همه ام شرعی را عبادت حمده اعتقاد کرد و صرف استتلال حرام گن
است چه جایکه آنرا عبادت شمرده * افاده ۶ * از جمله بدعات
شرکین صوفی شمرده که در خواص و عوام اهل اسلام بلکه
جمهور انام غایت استنباط یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است
بوجهیکه شرک خفی و اسراف اموال و اختراع بدعات بوجه
متعدد در آن راه یافته میانش آنکه اگر چه اصل این امر بهتر و
خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون که عوام غفلت
و ادبام خود را در آن دخل دادند و غفلت آنها تابع سلف خود شده
و درین امور تجدد و تجدید نمود و قاعده هر که آمد بر آن فرید کرد و را
و دستور العمل ساختند آن اصل محمود محقق و محبت که دید و
فروع خبیثه که از سعی او تراشیدند مردم بهم رسیده ظاهر و راجح
گشت و آن فروع و رخیست خود متفاوت الحال اندادای آنها

بتقاید رسم و عادات است و التزام آن بحدی که برکشیدن متعقد و
 شده و التزام مالا یزوم و درین امور شرع شیطانی و بعید از
 فرضیات دینی است شاید این بیان ممنوعیت التزام انقلاب
 از یمن بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کارساز
 که از نماز فارغ شده بظرف راست باید کرد و نه نصیب شیطان
 در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تغییر اشی
 از نصیب شیطان می باید و اعلاهی آن شرک است که در وقت
 فوج کردن کوا حضرت سید احمد کبیر قدس الله سره مثلا از عوام
 این زمان و این دیار مشاهده و محسوس می شود تفصیل این اجمال
 آنکه اموات را بلا ریب ثواب عبادات احنای رسد بدو
 سبیل **سبیل** اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مرد و
 زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل میت در عبادت
 زنده ثابت و مستحق گردد و مثلا علاقه آبله بنا بر این ابوت و بنوت خواه
 بجهت ولادت باشد خواه بسبب تعلیم و او بشاد هر شخصیکه
 عبادت میکند آبله ای او را هر قسم که باشد ثوابی نمی رسد و در

ثمریت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیابتی که در آن
 کوشش بمانون نظما بر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصان
 و زیاده مختلف می شود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار
 نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت
 حق جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم و جمیع اساتید و مرشدین و آباء و امهات که موصفات و موصوفین
 گذشته اند از ذمه اش ادا می شود و بر همین اعمال نیک بندگی
 به حضور حضرت حق تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بحساب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شد و سعادت مندی و و بروی سایر اهل
 حقوق محض با انعام و فضل ایزدی روشن و بمرئین میگردد و در همین
 وثیقه ایست که بر واقفان احکام شرع موبدا و بر ناواقفان آن محقق
 و محجوب است و بنده علیه هر که بموجب معمول راجع فاتحه و ایصال
 ثواب نمایند در انانیت و سنگدلی اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند
 که اگر تبرک این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و سبک
 حق الهی حقوق می شدند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام

و سایر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از ایشان
 این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت سلف خود
 باشند بلکه همین حرف و در شان افضل المرسلین محبوب
 رب العالمین به نسبت امام الانبیا خلیل یا صفای حضرت خالق الارض
 و السموات و خاطر خطود خواهد گرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک
 پس ازین تبیان واضح شد که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع
 زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف
 بر آن نیز هر چند این معنی بالا جمال مذکور خواطر است لیکن بسامت
 که وقت ترک شدن این رسم از حدیثی کاملی آن اند عاقل جمالی سبب
 کثافت غشاده عادت مستور کشته سبب سوء ظن یا اعتراض
 و در حق آن صالح کامل گرد و امداد این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر
 داشته تارک این رسوم را درین امر اشبه بسلف صالح اعتقاد
 باید کرد * سبیل دوم آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نفع
 و ثواب رسانیدن به میت منظور باشد و اظهار شهر این قسم
 و حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم دعا است و یک صورت از آن

که نماز چهارده است واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات پنج گانه و
اوقات منبر که دیگر با العموم یا با الخصوص نزد یک یا از دو و
وقوع آن می شود بلاشبکه مستنون و مستحب است و در احادیث
مشهور و معروف و تشریح آن احادیث موجب اطباء دانسته
و زیافت آن بر کتب حدیث حواله کرده اند لیکن یک دقیقه کار
آمدنی در اینجا می باشد که اتباع پیغمبر و اصلی اله علیه و سلم
مراتب است و در این افراط و تفریط واقع می شود هر چند
و در این افراط و تفریط قبحی نبود لیکن هر چه بر جاوه اعتدال است
بلا ریب افضل است از جانین افراط و تفریط پس ادعیه
که در حق اموات در وقت حضور قنور یا غیبت آن بوضعی که از
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مروی و ثابت شده همان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب
صلی الله علیه و سلم در شب بر انت تنهائی اطلاع و اعلام احدی ده
تبع شریعت بر نهد و دعا فرمودند کسی را از صحابه امر نفرمودند
که در شب بر مقابر بایستد و دعا بگوید و یا بگوید که یا

باشد * پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 منظور داشته در شب برات در مقبره جمع صلوات نموده ادعیه و افرو
 کند و در این حالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملامت کردن نمیرسد لیکن
 این قدر باید فهمید که این امر شده بر رسم انجامیده حقیقت کار
 و ران بانی خواهد ماند و مثال موضع این بیان است مسئله قهیه که
 جماعت فعل نموده نیست و اگر نداعی باشد بگمراه است و اما صور
 دیگر سوای دعا پس مرد می اذان کند چاه است که حضرت رسالت
 پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادر من ناکاه فوت شده
 و یارای کفن نیافت و اگر می یافت وصیتی می کرد پس برای
 وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو
 که این برای مادر سعد است و خواندن سوره حسن است که بتیددوز
 جمع و زیارت قبر و آلهین وارد شده و حضرت عایشه صدیقه رضی
 الله عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد
 وفاتش بر دماغ آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد
 عبادات را پس هر عبادتی که از مسلمان ادا شود و ثواب آن

بروح کسی از که مشرکان برساند و طریق رسانیدن آن دعا می چهر
 بجانب الهی است پس این خود البته بقر و مستحسن است
 و اگر آن کس که ثواب بر وحش می رساند از اهل حقوق اوست
 بر مقدر رحیمی و خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد
 پس در خوبی این قدر امر از امور مرسومه فائده و اعراض و
 نذر و نیاز اموات شک و شبه نیست و تعیین اوقات و قسم
 طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبیح خالی نیست آری
 ظلمات بعضها فوق بعض* و در مراتب فحش تفاوت بسیاری
 است صرف تعین الزام مالا یلزم است که حالش مشهور و
 کردید و از جهت تعیین وقت خالهای بسیار هم دینی و هم دنیوی
 پیش می آید نیست خالصه باقی نمی ماند بلکه احیاناً مطلقانیت
 عبادت نمی باشد صرف به جهت نام و نشان دنیا و دفع
 طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش همچنان
 به عمل می آید و از آن مدعا می که نام نهاده اند اصلاً بر نمی آید
 و اینان اگر از حایه کامل صابح تا ظلمت اند پس حال ایشان و حال

صالح کامل بارگ این رسوم بلحاظ ادای حق اسلامت
 به مثابه تسلط شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین
 زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت
 نمائند و رسوم خود وجودی کمتر از سراب می دارد و ثانی حقیقتی است
 که بر رسوم ملوث نه کرده این تفاوت مثال و ممثل که را میسران
 شرع و عقل سنجیده و از حالات و داردات قلبیه خود و وقت
 از کباب مراسم بحث کرده افزون دریافت نموده از انعام
بر رسوم تأیید باید شد * رفقنا الله التوبة وجميع المومنین
من كل المکروهات * و ادایک به حضور طعام فاتحه و ایاز بجای آرند
 پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب
 آن طعام بجای صاحب فاتحه شده پس چرا ادایک در استحسان
 آن به نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود و به عمل باید آورد و ملک
 وی نکر دیده چه اگر ملک اوست پس چرا فاتحه کشندگان دخل دران
 می کنند و بموجب خواش خود می خوردند می خوردند ملک آن را
 بوارشان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سید الباسا است

مخرج علی از واجبات و ان یکن لیسۃ فہم فیہ شرکاء سبب یلزم

وصفہم اللہ حکیم علیہم و معنی حجر را خوبی در یافت کرده

باید دانست کہ ہمین معنی مراد مردم این و یاد این زمان از لفظ

اچہو نامی باشد تصرف طعام ہر کس و محتاج است

آزی ہر اینکار بہتر از غیر ہر ہر کار است پس شک و دو نہا کہ

مناخہ و پرداختہ بہ بیان است و بتلاصی افکار و دیدہ حقیقی نہایت

دور از حق پیدا شدہ و اکابر بودگان حال آن داد و ادقات

قریبیت و ارشاد و در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاہرت

انکار و در عین وقت مقابلہ این رسوم غیر مفید از گامہ خاموش

می شود از خاموشی اینافزاید خود در محو آن معنی باید کرد

چہ این قیود شدہ شدہ بتبایج انجامیدہ و آن قیود ضرور تر از قیود شرعیہ

و از ان جملہ قرار یافتہ کہ التزام آن را جزء اسلام و ایمان می نہند

و تارک و ساعی را در ہم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون

التزام رسوم باین حد رسد بالکل قلب مطلوب و عکس مقصود

گم کردیدہ واجب الترمک می کردہ و بنا بر تمیز شدن از فرائض تا بدیکہ

در حدیث می شود یاد کرده درین محل بکار باید برد و روح دشمن نذر د

نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشته جانهای جانوران

که نیازی کنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد

لمرده مطابق حدیث شریف که * لعن الله من ذبح غیر الله * مانع

می شوند و بقول اکثر علما این لعنت به جهت کفر است پس امری که

کفر باشد آنرا عبادت پنداشتن به که ام مرتبه زشتی و زبونی

خواهد بود و حقیقت آنست که کسانی که در نذر و نیاز از تکاب معاصی

و گزنی کشند ایشان را ایصال ثواب منزلو نیست بلکه شرک می کنند

و می دانند که این کار برای بزرگان می کنم معنی عبادت خدا هرگز دو

دین نمی باشد و لباس آنگاه هر که در توشهها و نیازهای بزرگان مبلغان

کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا می

چیزی داده خواه گفت که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی

تقرب و رضا جوئی می نهند و بیان حال همین بعض است * وَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يَتَخَلَّفُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْ يَدَّ إِلَيْهِمْ كَحَبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ

أَمَّا وَاشْتَرَاهُ بِاللَّهِ * وَبَعْضُ رَجِيعِ می دهند و بعضی آنها را کافی

حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجار و غایب بجناب حضرت
حق جل شانہ بی نیاز می شوند پس چاره کار طالب حق و صواب
و متبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بر وجه هر
شخصی که ایصال ثواب منوط باشد بلا قید وضع و جنس طعام
و متادلان آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقر او محتاجین آن
وقت باشد و بصفای نیت مسرودن تر بود و صرف نماید در غیر
آن شخص نیت کرده بعل آورد و اگر دعایم کنند بهتر است و تمام
قیود و رسوم یک قلم دور کنند* بد ایت ثانیه در ذکر بدعائیکه

بسبب اختلاط رفسه در جمهورانام ایشان ریافه* و آن مشتمل
بر سه افاده است* افاده اول* از جمیع بدعات رفسه که در قلوب
عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیده تفصیل
است پس طالب حق را که متبع سنت و متفر از بدعت باشد
باید که در صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یاد کبار رضی بتمیزین
نبی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام اند و تفصیل ایشان با نام
موافق بر بیت خلافت است چنانکه عقیده اهل سنی است

مردار سلطان را باید که بهمین مرتبت معتقد افضلیت باشد و تفتیش
 وجه تفصیل را نماید چه تفتیش وجه تفصیل از واجبات
 دین بلکه از استنباطات هم نیست خصوصاً عوام مومنین را در
 سده داین تنقیر و تفتیش افتادن می خردی و یادانی محض است
 ولیکن بر جهت شهرت این بحث در عوام و خواص این زمانه
 و اقراط و تفریط انسانی روزگار درین عقیده نوشتن می آید که
 جناب حضرت شیخین را رضی الله عنهم قطع نظر از خلافت
 و بارگاه الهی و جاهی است بس عظیم و قربی است بهایت
 لطیف و تقدم و خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان را
 در قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم بر
 حضرت مرتضی علی رضی شوند بلکه حضرت مرتضی را با عباد
 و جایت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت
 داشته بهیوی باعث آنست که در مقام تراحم اهل مناصب
 و مراتب و وقت ظهور غیایات با بهره الهیه حضرت عثمان
 پیشتر از حضرت علی باشد و گویا شایسته جاه و قرب زائد بود

مثل آنکه در پستی بدن عالمها صاحب منصب متقدم را متقدمتر
 بر صاحب منصب متأخر خوانند از جهت آنکه هر صاحب منصب
 متأخر را جاه و قرب و ارتعاش از صاحب منصب متقدم باشد و
 حضرت مرتضی را یکنوع تفصیل بر حضرت شیخین هم ثابت است
 و آن تفصیل بر جهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات
 ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت
 و غیره همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی تا افتراض دنیا همه بواسطه
 ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارات امر است
 ایشان را دغلی است که بر سیاحین عالم ملکوت نفعی نیست و
 این عطیه الهیه بمقابله آنست که گاهی انتظام خلافت و مملکت و
 مملکت در آل اطهار ایشان صورت نه بسته باد و یکبارگی بعضی کبرای
 ایشان اعلی الله درجاتهم فی العلیین سعی وافر درین
 کار مبذول فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمّل
 نمودند و اکثر سلاسل این ولایت هم منتسب بجناب مرتضی
 است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری

قد آنها صاحب شایسته های بلند و تراسب ارجمند خواهند بود و موجب
 مرضوی بان اہت و جلال نمود و خواهد شد کہ تمام بیان امتیاز و
 نظر کیان آن مجمع بنظر ارباب موجب تعجب بسیار خواهد گشت
 و ظهور ہمین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض
 باعث آن گردیدہ کہ در تقضیل جناب شیخین رض تردیدی ہم
 رسانیدہ از عقیدہ را سخنیہ اہل سنت منززل شدہ اند و
 اگر نہ فی الحقیقت شایکہ جناب شیخین راض بسبب انتظام
 خلافت بکام قطع نظر از آن ثابت است با این اہت و جلال
 نسبت افضلیت و مساوات و ادوار و بلکہ شان آن ہر دو
 برگزیدہ جمیع اتباع انبیاء علیہم الصلوٰات و التسلیمات قطع نظر
 از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصہ و تاقی اعدا ال
 و ہر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست مملکت
 و ملت کہ آن را بہ تشبہ بالانبیاء تعییر توان کرد بسبب بلند
 بہ نسبت آن اہت و جلال مذکور است تمثیلش بظاہر مرتبہ امیر
 کہ بہ راست کہ حقوق خدیش خود را بجا آورد و فارغ از امور سیاست

دیگر دیده ملازم بادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول
 بکار پرداز می است پس اگر چه در بادی نظر بسبب استغناء
 از خدمات داشت تغال به حضور بادشاهی و آنها که در ملازمت او
 حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این معصوب به نسبت
 آن امیر اعظم که قائم خدمات است متحقق نیست یا اقل قابل
 است لیکن در عزت و وجاست منصب آن مضارب فوق
 منصب امیر اعظم است چنانچه الحقیقت آن امیر با همگی شوکت
 و حشمت و اتباع خود کویا که از جمله اتباع آن معصوب است زیرا که
 مشورت و تدبیرش در همه اتباع بادشاهی جاری و ساری
 است و حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت
 الهی در اعلامی و رجای ایشان متوجر بود و لهذا ایشان را مقدم بر
 حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنب
 مراتب امثال ایشان که حضرت ثناء اند حاصل آید * اناده ۲ *
 مایه یک را از صحابه کبار به نسبت ستر امت مضافه علی امامها
 الصلوٰة والسلام هر چند بسبب صحابیت افتابیت ثابته

است لیکن بعضی را از اعادا کابر امت بر بعضی از احاد صحابه و د
 امرش زهد ایت و ترویج دین متین و فوز بمراتب قرب عند الله
 بلا شبهه افضلیت محقق است لیکن بر این اکابر تعظیم جمیع
 صحابه لازم است بمشابه آنکه پسری که اکل در علم و هنر از پدر خود
 باشد هر آئینه تعظیم بدر بر ذمه او واجب است در حدیث شریف

است * فَاِنَّ مِنْ وَّرَاءِكُمْ اَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيْهِنَّ

كَانَ كَمَنْ قَبِضَ عَلَى الْجُمْرِ لِلْعَامِلِ فِيْهِنَّ اَجْرَ خَمْسِيْنَ رَجُلًا

يَعْمَلُوْنَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالُوا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَجْرَ خَمْسِيْنَ مِنْهُمْ قَالَ

اَجْرَ خَمْسِيْنَ مِنْكُمْ * افاده ۳۰ * از جمله بدعات ر فضه که در دیار

هندوستان است تمام یافته مانند ارمی و تعزیه ز می است

در ماه محرم بزم محبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنهما پس

و این احوال قباحت است مال آنها از ضروریات این

زمانه است تا موسن کامل ازان اجتناب ورزد و هر که مرتکب آن

ماند پس اورا عذر جهل و غفلت نماید و صور ظاهره این بدعات چند

چیز است * اول پیاختن نقل قبور و مقبره و علم و شده و غیر ما د این

معنی مالکیده از قبیل بت سازی و بت پرستی است
 به ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آن را تعلیم کردن و محبت
 نام نهادن فخر حضرت امامین هما مبین صلی الله تعالی علیهما و
 علیهما آں را بجای اصل قبر و مقبره دانستن از انوار کبریا
 حنم پرست است حقیقت حنم پرستی همین است که سالی
 اندوست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او
 همان معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده
 است به عمل آزند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند
 بخرد و عا و سلام علیک چرنی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه
 با تعزیه نامی کنند هرگز با قبور و واقعیه هم نباید کرد و چه جای قبور جعلیه
 و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده همراه خود را بسرد شرک
 فیه می رسانند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف کرد و همه در معنی
 بت پرستی است پس طالب حق را معنی کامل در ابطال
 این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند و از آله آن کوشش مانع
 نماید و بجهت و زور شکستن آن را هرگز نکرده اند بلکه به تروم چوب

اجماع و ثواب بمنزله ثبت کنی انکار دو بسبب آنکه اهل بدعت
 و جهال نام قبر حضرت حنین علیه السلام بر آن نهاده اند
 و علقه از شکستن آن و پایدمال کردن آن باکی نه کند چرا که رضای
 حضرت حق بندگ و تعالی در اذالت این افعال و امانت فاعلین مضررین
 برین افعال است و رضا و خوشنودی بر گردنندگان بارگاه و می تعالی
 شانه همراه رضای اوست و اگر از دست تواند بزبان فرماید و اگر
 این هم تواند از دل گاده باشد و این کمترین درجات ایمان است
 آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه نماید و بر آن دستیاب شود پس
 بدون امانت و تذلیل آن را نابود و بی نشان نماید فاما در مقابله
 قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه و سزیه‌نگی
 پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی امانت آینه رضا در شود و بدون
 آن ابطال این بدعت بد صورت نه بند و پس ازان حرکت باکی
 نه کند بلکه اقدام بر انقضاء آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف
 وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت
 ابراهیم را دفون گماختند و مثل سایر اعیان با امانت کشید پس

پیش آنکه تالیف جهال عرب در ان ایام از اہم مہات بود
 و ایشان بسبب قرب زمانہ فقرت در ورطہ جہل و سفاہت
 خریق بودند پس اہانت تصویر حضرت خلیل منظم بدگمانی آن جہال
 بود کہ اہانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل حمل کردہ
 از دعوت نبی وقت کہ دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود
 متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چہ آن ایام قریب زمانہ و شیوع
 جہالت بود و این زمانہ تو اتر عالم حقہ و شہرت ہدایت * صورت
 دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و خسارہ زنی و چاک
 کردن گریبان و نوہ کمری و اسنان دہی است پس این رسوم
 شیون مطلقاً حرام است و بر فوت هیچ کس این افعال روا
 نیست * صورت سوم مراسم احد ادا یعنی سوگ است در
 ایام مذکورہ و حقیقت آن ترک مباحی است بہ جهت فوت
 شدن احدی بنابر اظہار غم و اندوہ و احیاناً بعضی بہمانہ
 فرائض و واجبات را ترک می نمایند و قبح این پر ظاہر است
 اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین حلال است چنان کہ

مرد و مثانه نکند یا جامه مسفید و بهتر بنوشد یا سرمه نکشد یا خوشبو
 استعمال نکند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نرسد و علی
 به القیاس این را اسله کثیر است و همچنین زنان ترک تزین
 نمودن و کتف معصوف بنوشند و چنانچه می نمایند و غیر ذلک از اسباب
 مزین هیچ چیز استعمال نمایند در حین این احوال هم معصوم در
 حدیث سحریت است و تأسیر روز از موت هر سال احوال
 مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناه نیست و زن را بر مرک
 شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناه کار شود و سوای
 آن هر احوال حرام و گناه است کو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید
 در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس
 درین حکم نیست پس هر که در ده محرم مباحی از مباحات بقصد اظهار
 مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد
 متروک شود پس هیچ گناه نیست مثلاً کسیکه معاد سرمه کشیدن
 نیست اگر در آن ایام هم سرمه نکشد گناه نیست و هر که معاد آن بود
 و در همان ایام ترک کند پس مطلقه قصد مذکور قوی است و همان

قصد دارد گناه است بالجمله و در بر نیت است و نیت خود
 هر گس نجوی میداند باقی ماند صورتی مشبه الحال و آن این است که
 شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن نه بقصد اعدا بلکه غرضش
 اخرا از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در آن
 ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بابت سائر عوام زمان گردوداد را
 بعهده او ت و بغض اهل بیت مستم ساخته زبان طعن بروی دراز گفته
 و به چشم حقارت و روی نگرند یا هر روزی بوی دست اند باین
 اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست
 چرا که تکلیف امری است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان
 لازم می آید و آینده را فغاش که ظاهرا ممنوع است مبنوع
 خواهد ماند و پس بیان فعل او را حجت گرفته نیات خبیثه
 خود بان منضم خواهند کرد و عذر بدگوی مبتدعان مقبول نیست
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر دینوی همراه

موافقت اهل بدعت است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن
بعید از کمال ایمان و مورت نقصان ایمان است آری اگر ایستاد
تساہل برای تفع دینی مثل الیام اهل بدعت باید توبہ ایشان
کرده شود مضایقه ندارد * و صورت چهارم که شعبہ دقیقه است از
صورت دوم و آن ذکر قصہ شہادت است بشرح و بسط عقد مجاہد
باین قصد کہ مردم آنرا بشنوند و تأسفها نمایند و حسرتها فراہم آرند و
کمریہ و زاری کنند ہر چند در نظر ظاہری غلطی و در آن ظاہر نمی شود اما
فی الحقیقہ این ہم مذموم و مکررہ است چرا کہ در وقت حدوث
صد میاند کہ ان اسرجاع و عبر ما مور بہ است نہ اظہار تأسف و
حسرت و تکلف در پید اکردن آن پس در وقت حدوث
مستحبت یا بخاطر کشتن آن انچه طریقہ صابران است کوبہ تکلف
بود الترام باید کرد و اسباب زاری و کمریہ و جزع جمع گردن الیہ
خلاف طریقہ صابرین است و این صورت را آنانکہ محتاج می شوند
بنہایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی اللہ تعالی عنہما
و لہای خود می انگارند و این خود مغالطہ ظاہر است چرا کہ نگار

بهما تسبیح و تذکران موجب ناخوشی اهل این مصائب می باشد
 مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر
 مومن صحیح العقیده که خواهشید او را ملال و اندوه پیدا خواهد شد و بر همین
 قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت را رضی الله تعالی عنهم که
 اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر
 نظر باین کنند که این مصیبت در نج ظاهری چند روز موجب کمال
 علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سایر شهدای کربلا و حضار آن مشهود
 مقدس گشته پس اصلاحی اندوه نیست بلکه مقام فرحت
 و خوشی است و آنانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات
 اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده صریح امور ممنوعه محرمه
 بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند
 چه ایشان بنا بر اقامت امور مشروع و موثوق کردن امور
 نامشروع و عه جانبازیها گردند پس هر که امور مذکوره بعمل آورد
 خوشنود گردن ایشان منظور دارد و گویا بمنزله یزید مقابل
 حضرت امام حسین است رضی الله تعالی عنهما زیرا که سبب مقابله با یزید

نبود مگر ظهور امور ماصروع از وی و چون اینکس هم ارتکاب ناست و روح
 نمود و مصر بر آن گردید و آن کار بد را بهر و عبادت پنداشت سر ادا
 طرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعدا و مبعوضان
 آنجناب داخل گشت * و اصل اینست که مسلمان را اتباع ظنون
 فاسده خود محرم قاتل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته
 هرگز آن را نمکندارد و چون که مزارع بچیزی از رسوم شیون و ماتم
 واحد ادا اجازت نداده و مطلقا از آن منع فرموده پس به کمان
 محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر
 حکم شرع رجحان دادن است بدست است که از تسویل نفس هفقات
 قیمه گامته خود معلوم نمیکرد و هفتی مشبه بصفت دیگر میشود مثل بیماری
 که خود را اندر دست پندارد و در جهان محبت که این کارهای کینه امارات
 بسیار مذنب و عوامی ایشان موجود است چه هر کسی داند
 که از گریه و زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل آرائی و
 تحریر منازعی هرگز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی
 شوند و هیچ فایده بایشان غائده نه پس حرف اموال آنها نیست که

بآبر خواش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس و باز بجهانی
 دوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است که آن را به فریب
 و تابیست ارضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنده می کشید و بدعوای
 و روع که این تمام معارف و حرکات از محبت آن حضرت
 است افعال شایسته و سیه را در نظر جهان و منزه استحسن و
 نیک می نماید چه اگر محبت و ارضای حضرت امام منظر راست
 حمد المین را در سادات محتاجین صرف نمی کشید و در تعظیم و توقیر
 ایشان نمی گذاشتند و عذر اشتباه نسب هر جایش نیرود
 چه باید صحیح النسب که از نایافت قوت جان می دهد و همین
 مدعیان لا فزنی و اندومی شناسند و برابر علایان بلکه مکان خود
 بفقده حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها
 ایشان در باره سادات باز آنها را محبت و مخلص تصور کردن
 جهل صرف و حماقت محض است و آثار محبت و اقیه آن
 جناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام
 مشروع متین و پروا هیچ کس نکردن و در امر معروف و نهی عن

المشكر و به مجاهرت انكار نمودن برگناز و فساق و اهل بدعت و انز

چاپلوسی و تمناق آنها با كل اعتراف كردن و اصلاح اهنه را در غل

ندان و اولاد ايجاد آن جناب را ترجيح دادن و ايتار كردن و

ثواب عبادت تولى و فعلى و مالى بر روح مقدس آن جناب رسانيدن

پس هر كه درين امور قصور ورزيده و رملابه نفس بنام نمادن

حضرت امام حسين رض كوشش كند و بذل اموال نمايد سخت

دروغ بجا وى محل بر بسته و از و خامت بد مالى خود بى اندیشه

گشته * اعاذنا الله تعالى و جميع المؤمنين من شر المنافقين

الضالين * به ايت ثالثه در ذكر بدعاييكه بسبب الترام رسوم

فاسده در رؤا ام الناس انشا ر یافته * و آن شتىل بر يك تمهيد و در

افاده و يك فائده است * تمهيد * رسوميكه در شادى و ماتم رواج

پذير ديار بندستان است و الترام آن در اذ لمن مردم

قرا يافته و ترك ان بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنيع نهايت

شق مى افتد و جمال اهتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعيه و

ترك آن را زياده تر از محرمات شرعيه مى پندارند با عجز و

برهمی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق
می اندازد و از ضروریات دین و دنیا بازمی دارد مثلاً الترام طمطراق
ستادی ختمه باین حدی کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال
می گردد و بعد آن ختمه می شود سبب بی حیائی و بی پردگی می گردد
و احياناً این شعاع شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح
تاخیریکه می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان می گردد
از تارمدت در از بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و عجز از
ارتکاب حرام و شواری افتد و همچنین در ماتمها هر چند تخرادران
لنجایش نیست لیکن الترام آن باعث اختلال امور ضروری
می بود مردم با ترم بر سوم در کمفین و تجمیز و کندن قبر مساهباتهای ورزند
و کفایت در اینجا کرده از ادای سنت قصور می کنند و در تقسیم
طعام سوم و چهارم سبب خوف مطعون شدن و صدمت و کسادگی
می کنند و بنابر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق
واجب غفلت می نمایند و ممرض میشوند بامی باشد که انجام
و اتقاعال ترک رسم انسان را در مهملگی اندازد اسباب معاش

خود را برای محافظت در سم فروخته مفلس می ماند محض محتاج بآن
شبییه گذشته که اگر می شود که اگر می که مذلت و ازین است بر خود کو ادا
می کند و این مفسده نهیت بکسب شدت و سوخ لزوم آن
و در اذمان مردم و توبه سماعین بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عجا
رک نماید آنقدر مهر کز ملام نخواهد شد که در ترک عرس یا ترک غنا
و در قص در محفل شادی زکاح و لهنه این چنین مردم را پیش می آید
که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهنم
و کوشش تمام بکار می برند حال آنکه طفلان صغیر السن از کسکی
جان بلب می باشند و کمال جمل و سفاهت انیست که این امر
مکوسس را کمال مروت و جوانمردی میدانند و وقت پیش آمدن
این چنین ضرورات در گرفتن مال از جایجا باکی نمی کنند و تمیز حلال و
حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل
در مصرف آن عمل می آرند و صرف در سبیل شیطان صرف
می کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت
و نام دار فانی است و هر کار بجه بنایش این چنین باشد البته مرصی

حق نیست بلکه از بدعت است آذانه زعفرین بر انگار و قاعلان آنگار
 می رسند و مشاهدۀ آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیه
 اهل ایمان کامل می گردد و در تکلیف آن روز قیامت در سواخته
 و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بجای
 بی محل خرج کرده شامل زمره اخوان اشیاطین گردید و اکثر
 با وجود ارتکاب با مشروع و عدم مبالغت از حرام مضطرب
 شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداء
 و اختیار الایمانها را و اضطراب را ترک نمایند چه قدر موجب
 اصلاح معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق تعالی
 ایشان گردد پس طالب راه خدا لازم که مبری و بیزار از این
 رسوم شده و در برسم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن
 از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر و اقلیم هر قدر
 که تواند کوشش نماید اگر بدینت صحیح است مآجور و مشایب
 یوآه شد و ازین ترس که معجزی من میگوید نخواهد شد یا اباح
 همین خویشان و اقربای من خواهند کرد و در اباح مرضی الهی قصده

و در زیدن باین غلغون فاسده قبیح محض است چون کار باعی است
 فکر و اندیشه اینچنینی باید آری هر دغنی که در بر دم زدن و رسوم
 موجب اتباع دیگران بود و با شریع مخالفت نداشته باشد
 همان وضع دارد از الاین امور مضر و پیش باید گرفت ناسی
 او بر طبق مضمون حدیث شریف خیر الهملی ما اتبع یعنی بهترین
 هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کار کر کرده و نپندارند که
 نفع رسانیدن با موات با طعام و فاقه خوانی خوب نیست چه این بعضی
 بیز و افضل غرض آنست که مقید بر رسم نباید شد بی تعیین تاریخ و
 روز و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل
 بود وسیل آرد و هرگاه ایصال نفعی بمیت منظور دارد
 موقوف بر اطعام نکند و اگر میسر باشد بهتر است والا
 هر وقت ثواب سوره فاقه و اخلاص بهترین ثواب است و در
 تعیین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا
 و اهتمام آن موجب اصاعت اوقات میگرد و دیگر کارهای اہم معطل
 می ماند و یگانه و یگانه و آشنایان و آشنایان و زو و تاریخ منتظر

و محترق نمی مانند و اقربا فراهم می آیند و آنسان را انوار نوا اچک کردن
 و ششوا می بود سرانجام آن ضرورتی افتد پس در حی میت بعینه تمهید
 و کفین و دفن بخرو عا و تغزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در
 نکاح بخرو لیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و علاوه کلام
 درین مقام آنکه نزد عربی و اصلی الله علیه و سلم از تمام خلق پیشوا
 محبوب مطلق اعتقاد کرده و بذل و جان را ضعیفان شده تمامی رسوم
 هند و سنده و فارس و روم را که خلاف وی صلی الله علیه و سلم
 باشد یا زیادتی از طریق صحابه شود ترک نماید و از کار و کراهیت بران
 اظهار کند و رسومیکه در جا بایت رائج شده بود و در عهد پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم منتفی گشته و در ابطال آن از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم صحابه کرام تأکیدات منقول است اگر ازان رسوم چیزی
 مثل کشتن و خمران یا یاه کردن جانوران و امثالها را واج پذیرد و
 ابطال آن معنی بلوغ نماید * افاده * از جمله رسوم فاسده که در اهل
 اسلام و یارنده و ستان بسبب اختلاف بود استهار یافته

بپایان زنانی یوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدس
 دواج یافته که این امر مشروع مل مندوب را زیاده تر از محرمات
 شرعی می دانند پس در ازاله آن کوشش یلغ کند اگر در اقرمایش
 این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در اتباع
 مرضی وی تصور در زند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادر واری
 نه از ایشان کند چه ظاهر است که از کار ازین کار غالباً بل قطعاً بنا بر
 التزام رسوم نبود است و الا هیچ معنی نیست و اگر در ابطال این
 رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اسلای باکی نگردد و پروائی
 نداد و وجانب حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم
 دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیف را انصب العین خود
 سازد * ۱ فاده * ۲ از جمله بقایای رسوم جاهلیست که درین امت
 هر چه که کمال انتشار و غایت شهرت یافته و در باب خاندان عالی
 مثل سادات و پیرزادگان و گزینان و افتخار به سگارد آید
 مناقب اجداد است و اعتماد بر شفاعت ایشان چنانکه سبب

و همچنین افتخار و اعتماد تو اضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است

و تقوی و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است سیاست
سیاسانه و بجای آن کبر و تجر و جرأت بر اظهار بدعات و

از تکاب سبکرات حاصل نموده کلام الله و کلام الرسول را پس

پشت خود انداخته اند گویا که * آیه * لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ

إِلَّا بِإِذْنِهِ آیه * وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ مِنْ نَفْسٍ شَيْئًا آیه * فاذا

نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ آیه * يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا

خُلِقْتُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاقَكُمْ آیه * ذَلِكَ

أَمَةٌ قَدْ خَلَقْتُمْ لَهُمَا كُفَيْتُمْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ * حدیث *

إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْبَ عَنْكُمْ غَبِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ فُخِّرَ هَا بِالْأَبَاءِ أَمَّا

هُوَ مَنْ تَقِي أَوْ فَا جِرْ شَقِي النَّاسِ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَ آدَمُ

مِنْ تَرَابٍ * و امثال آن را بکوشش هوش خود گاهی نشنیده و به مجرم

ادام و ظنون خود و به سلمات و مشهورات باطله در امثال خود

شتمک نموده در وسط هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله زهی

سفاهست و مخی حماقت که اسباب نجات را که بالیقین و باقطع
موجب نجات و باعث دفع درجات اند ترک کرده باسباب و همیه
و ظنیه متمسک شدند حال سفاهت مال این جماع بدان می ماند که
شخصی اموال خطیره خود را که در قرضه خود میداشت و اجتماع مان قطعی
و یقینی میگذاشت در تحصیل الخیر الکثیر و اعمال دست غیب که حصول
آن محض موهوم است بر باد دهد القصه اگر این علاقه نسبت به باکابر
از امور نافعه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت ازان و عدم
اعتنایان هیچ وجه احلال در نفع آن نمی کند چه علائق نسبت به از جنس
افعال اختیار نیست تا سبب غفلت و عدم اعتنا بر هم شود پس
و تیکه شخصی غافل را از علائق نسبت به خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد
البته او را سبب حصول آن نعمت غیر مترقبه ضرور و ایهتاج
و وباللهم است خواه آمد مثل حصول فرحت سبب بدست آمدن
غالی از میراث آبائی خود با وجود و بیکه این وارث ازان غافل بود و اگر
این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید
حصول منفعتی ازان امر گذرانیده بامد پس البته نداشتی و خجالتی

بسبب حمل مرکب خود خواهد کشید و با انواع آلام نقصانی و تعدیات
 روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علل نقیبیه
 و عدم اعتماد بر امثال این امور و اهمیت بر هر تقدیر احسن و اصوب
 احسن والسلام علی من اتبع الهدی * فایده * باید دانست
 که در جوهر اولاد که ما استعدادی مکنون بطریق میراث از ابایی گرام
 ایشان و وراثت می نمند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از
 امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد
 بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشرع و تدبیر جلوه گر شود
 البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات
 مکنونه را بمشابه استعدادات ازلیه که نصیب هر شخص در ازل الازل
 استعدادی از استعدادات ضالحه یا فاسده گردیده باید فهمید
 اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لکن ادا می که
 آثار آن استعداد بر منصفه ظهور نموده در کارخانه مجازات
 بیسج اعدا و بان استعداد نه آری این قدر یقینی است
 که بسبب مضار و فتن اسباب هدایت و ضلالت

آثار صلاح و فساد فراخوار است و اد ظهور می نماید پس رتب
 ثمرات بالفعل بر آثار است اگر چه ارتباطی خفی با مستعداات هم
 میدهد ولیکن ارتباط ثمرات با مستعداات بس خفی و کثیر التخلّف
 است و با آثار بر ظاهر و قایل التخلّف مثلا منافع حرب بالآلات آن ارتباط
 ظاهر میدهد و بوجهی دیگر ارتباطی خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده
 از کارد نمی کند که شمشیر مصقل از آهن خام * فصل دوم در تدریس
 اخلاق * دآن مشتمل بر دو هیت است * هیت اولی * در ذکر اخلاق
 محمود و مذموم و اجمالاً دآن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است * تمهید اولی *
 از قویترین موانع نزول فیض رحمانی و درود عنایات یزدانی بر
 سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیه ایشان است بر ذلّل
 اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریاد کذب و طمع
 و حرص * سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر
 میباشد و آنرا صرف بنابر رضا جوئی حق از دل خود مستطیع و منتفع
 می گردد و اند تأثری از ان باقی نمی ماند و دلّهای ایشان مصفی میگردد
 لهذا امور و عنایات بمعنایات نمی شوند و همین تصفیه که از خواص امر تعالی

بعمل می آوردند مقبول می گشتند و هر که با وجود طی مراتب سهو که
 منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن در وی
 البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی
 است * مهید ۲ * صلیح صاحب راه ابو فقیح ایزدی در ترکیه نفس از
 رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامی و مصاحبت با مقتدایان
 خود کافی بود و در باب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا
 بطور طب تحقیق و تشخیص کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود
 شدت وضوح کفایت نمی کرد بلیک از باب هفتم قاصده بطالع
 آن صحف مترادف می پذیرد که این حال دجالی است که گذشته
 و به حظیره القدس پیوسته و حقیقتی دیگر داشته که باین اعمال کثیر
 و مشتاق عشیره قیام ورزیدند و خود را به محل بعد از آن می انگارند و
 بعضی بملط فیهی خود را متعلق از آن رذائل و متعلق با ضد آن که فضائل
 محضه اند میگردانند پس مناسب حال انسانی روزگار اینست که چنانکه
 اشغال و مراقبات بنابر وصول به معرفت الهی می نمایند همچنین
 مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدین آن وصول را بسیار گاه

قبولیت غیر ممکن از کار ندهد هر چند بمقام معرفت می رسند لیکن
از باب عنایت و راه قبول نمرسند بلکه از باب دیگر آنجا رسیده
اند که پرسش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس که
بمنزله ملک و دربان بارگاه قبولیت حی اند ایشان را نمی گذارند
که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و شیطان و نفس رسیدن
ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از ذرائع مذکوره و
تخلی فضائل و تخلی از ذرائع بمنزله چوبه اد و تقییب است که خود بخود
انسان را بمقام مقصود میرساند و احیاناً اجتنابی از آن بارگاه میرسد که
بدین ندولت اعمال و مفاسد تکالیف و مشاق او را از قبولیت
می زد و این قسم بندگان را که حجت بر تربیتی و تاقینی ندانند
خود را در می ایشان می شود و تخلی بفضائل و تخلی از ذرائع بدون اعتنان
احد می از محالوقات و بدون کشیدن تکالیفات ایشان را
از ذاتی می فرماید پس طریق آن این است که اولاً شغلی بخوانند
قرآن و حدیث کند و پاره اوقات خود را معروف تحصیل آن نماید
تا که بر حقیقت فضائل و ذرائع آگاه شود و بنا بر دو یافت ضروریات

خود پریشان نگردد و من بعد بیاد و استی که در طریقه نکت بنده
مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است
مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر ملاحظه و آن ملاحظه
تعظیم او امر شرعی و عزم انفس آن و اهتمام نواهی شرعی و عزم
اجتناب اذان است پس هر دم و هر جا در خلوت و جلوت و
در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شراب و یول و
براز و ملاقات و دوستان و احباب و مشغولی در وجه معاش و معاد
انقضیه در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعی
در دل نگیرد و بابت تمام او امر شرعی دل را چالاک و چستی و فرحت و
شادمانی علی الرغم ماند و از جمله او امر شرعی مامورات عیده را مثل
نماز و تلاوت قرآن بلیغ خاص ملاحظه دارد و در هر حال دلش متعلق
به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت اذان سو نورزد
و هیچ کار را بر توبه نماز مقدم نکند و مهم تر از آن نداند فوت هر کار و در
جنب ادا ای صلو آه بر وی سهل و آسود نماید بمشایه آنکه محبوبی بر سر
و قفس رسیده و ممکن نیست که در آن وقت بکار دیگر مشغول

شود اگر هزار بار گاهی دیگر فوت شود و ممانعه و مکالمه آن محبوب
 مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را به مقتضای حدیث شریف و قره
 یعنی فی السواة موجب راحت اصلی خود پنداشته بیح کار و نیاز
 دین بران مقدم نکرده و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و
 زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد را که ستام الاسلام است و
 حقیقت محبت خدای تعالی بیدل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف
 بخوبی دران واضح می شود و نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و
 چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه
 عبادات خواهند شد مثلاً نخواهد خورد و بکر باراده و نیتی که موجب
 رضای حق است و نخواهد خفت بوقتیکه دل آکاشش کواهی
 خواهد داد که این وقت خفتن باعث رضامندی خداست و قس علی
 ذلک و بعد صاف شدن دل از زائل خود بخود تالی بفضائل
 مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و روده و صبر و شکر و رضا
 بفضاوت و توکل و غیر ما حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ استقلالی قصد
 تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بمرتبه اعلای هر یک متصف شود و هرگاه

دل خود را پاک کرده و بر او امر سرعیه چست و مشاق شده راه
 سلوک را سبک خواهد شد از فضل الهی متیقین است که بطور
 سیف مورد عنایات اینزدی خواهد کرد و عنایات او را
 پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که معزز عنایات
 او سبحانه می شدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصود خود
 محروم مانده اند راه رضای او را گم داشته اند * و ما ظلمناهم لکن
 كانوا انفسهم يظلمون از آن خبر میدهد * شعر * هر چه هست از قامت
 ناساز و بد انداز است * و در تشریف و بر بالای کس گناه نیست
 * و مامورات و منهیات الهی را دامن دراز است * سبایش
 آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الهی شود و اگر حفظ
 کند از همه بهتر و اگر تواند مهارت تمام تلاوت قرآن پیدا کند و از ترجمه
 موضحه معانی آن آگاه بوده بد بر تلاوت کرده باشد و صرف
 تلاوت الفاظ آنرا اغنیت کبری شمرد که بهترین عنایات
 و فاضلترین وسیله تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات
 و رکاع الهی تبارک و تعالی است و صفاتی از صفات اوست که در

لباس این جبارت عربی میخرنیو بداشده و هرگاه صفات حق میر
 آویستند پس خود را در تداوت قرآن نوعی از وصول واصل
 بذات حضرت حق انگاز و ولذتهای وصول و مناجات و مکالمه
 و مخاطبه و سماع زود و غفلت خود و حجاب اکبر است همین که پروه
 غفلت خود را بر دار و اصل بوی شود * مع * حضور می کر همین
 خواهی از و ناسب مستوفی * مهیه * در اعمال اتباع مذاهب
 اربعه که راجع در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن
 علم پیغمبر را اصلی الله علیه و سلم منحصر در علم یک شخص از مجتهدین
 نداند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضای وقت
 بهر کس رسیده و بعد از آن که کتب مصنف شده جمیع آن
 علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ
 یابد اتباع هیچ مجتهد در آن نکنند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسند
 و بدل محبت ایشان داد و تعظیم ایشان لازم شد که حاملان
 علم پیغمبر اند و نوعی فائده مصاحبت پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم
 حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند و مقلدان تعظیم

و تو فیر بختند آن بخونی مید اند محتاج آگاهی بران نیستند * افاده *

هر که ازا مراد بانو که و اهل حکومت موافق ایزدی در راه بانو که

قدم بند اورا با وجود اهتمام تمامی امور شرعی که سالکان راحی باید زیاده

تر اهتمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق اعدا الت

بشرین عبادتهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را

رعایت نکند بلکه در عدالت سیاست پیروئی خلفای راشدین

رض کند و سیرت شیخین یعنی ابو بکر و عمر رض بر ای آن کافی است

و فرق در میان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان

اصلاح دنیا را مقدم می دارند و پروائی و اهتمامی با آخرت

نمی کنند و خلفای راشدین با وجود کمال انزقام دنیا دین

را هرگز از دست نمی دادند و اصلاح و ازدیاد آن را مقدم

و اهم می شمردند و سلاطین و امرا عزت خود در شوکت و جشمت

ظاهری در مکان و پونناک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است

هر قدر که در دین صلابت در زندمان قدر بغایت حضرت حق

عزت و شوکت ایشان در عجب آنها در اعدای ایشان زیاده تری شود

* افاده ۲۰ * هر مسلمان را از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول
 کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلندتر و بلند و بدام تعلی و بزرگی خود
 جوید چه این خصالت قبیح انسان را به کفر میرساند ازین جهت اقمح
 است از دیگر اعمال و خصلت و در حدیث شریف است لا یدخل
النَّارَ اَحَدٌ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ اِيْمَانٍ وَلَا
يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ * دوم
 افساد و خرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمین و این مراتب
 بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول اکتبه و از منته افساد اهل یکنانه
 است و افساد اهل یک شهر است و افساد اهل اقلیم و افساد اهل
 چند اقلیم و هم چنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن و اعلاهی
 آن افساد است که تا مرور دهو و از قرون مترادف باقی است مثل
 افساد بلو آیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام قرون این
 است و اگر آن افساد محیط شده و اول افساد بیست که درین
 امت پیدا گشته و افساد در انواع بسیار است گاهی قتل می بود
 و گاهی امانت و گاهی تحس عیوب و گاهی مشورت پدید آمدن و

این امور هم به سبب اسماص و در معنی افساد و متبدل می شود و جلالت
 کشیدن رئیس یک نخله که موجب انتظام امور معاش و معاد بود
 مرتبه دارد و قبح کشیدن بادشاه عادل ضابطه که موجب برهمنی امور
 خلایق باشد افساد است که قبح آن بهر از مراتب زائد از قبح

اول است هم چنین کشیدن قیم مسجدهای که چند کس از مستتمین
 بسببش در مسجد بنابر نماز جمع می شوند قبح است و کشیدن عالمی با کمال
 که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلایق بوده بمصدق امام اعظم
 وقت و بخاری عهد و غرالی زمان کشته باشد قبحی و دخواستی دارد که
 پایان آن نیست و بر کشیدن قیاس باید کرد اهلانت و نجس عیوب
 را و هر قدر افساد سخت تر برهمنی ایمان بیشتر و سبب افزونی
 فحش این کار زشت آنست که در افساد اطفال حقوق ناس
 و تخم کنایان کثیر که نامدتها باقی ماند می شود و آن قدر و بال آن بر مفسد
 فتنه انگیز منراکم می شود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام بد
 و خاتمه سوء از دنیا می رود و مایوس از مغزث و رحمت الهی می گردد
 و از ظلم هم احرار لازم است که فی الحقیقت من ظلم یا کبر است

یا افساد پس در غلیم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه اذا فساد
اجتناب زکبر و افساد تمام نخواهد شد مگر باجتناب از غلیم در حدیث

شریف است الا اخبرکم بما فضل من درجة الصيام

والصدقة والصلوة قال اولی قال اصلاح ذات البین و افساد

ذات البین هی الحالقة * اناده * مسلمان را بنا بر تکبیر خاطر

و توکل در مضائق و مصائب و معرفت بر نعمتی از نعم غیر متناهی

ذموا عما آن نعم که مقتضای آن لله فی آیام دهرکم نفحات

الافتخار و الهما بر سبیل نفحات در مژدای ریح رحمت می وزد

و کز او منتهای دماغان که مهبط رحمت خاصه الهیه گشته اند نمیرسد

تذوق قدرت آن قادر بی مثال کما یستغنی مدعن و مقتش خاطر کردن

ضرور است به اهتمال همین اذعان است که جمعی را با وجود مسمی بودن

باین کتاب در کتاب میهن بداع و ما قدر و الله حق قدره

اذا ناولنا انزل الله علی بشر من شیء داغدار ساخت

و در ذیل تشبیه حال بد مال کرده دیگر که بسست مشرکین در تمام

نام بد نام اند نشان و ما قدر و الله حق قدره و الارض

جَمِيعًا قَبْضَتَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ

وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ که نشان انتقام شدید است یغزاخت

بس باید دانست که معرفت قدرت کامله لازم ایمان است

هر مومن می داند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت

محبیط قوای و را که دوی و جا گیر قلبش نمی باشد و لباس آنگاه

امری عجیب می شود و آن را استبعاد می کند آری بعد مراجعت

بعقیده اسلامیة آن چنان انکار نمی کند که او را از دایره اصلا منزه

کشیده به موهومات کفر اندازد و نااستبعاد شدید از خاطر نمرود هر چند

این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب

درین مقام است معرفتی است که نهایت باشد ازین مرتبه باشد

یعنی محبیط قوای و را که دوی و جا گیر قلبش باشد و هرگاه امر می گویند نهایت

عجب و اعرب بود چنانکه اگر کسی گوید که نیمه آسمان شسته و فرو ریخته

و نیمه آن ایستاده است بشود باحاط قدرت کامله اش خاطرش

آن را ماقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شستن

آسمان پیش از قیامت شدن نیست و اشراط قیامت چنین

و چنانست و آن تا حال بوجود نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد

و انست و برای تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید ان الله

بمسك السموات والارض ان تزولا ولئن امكن لكانن

احد من بعده انه كان حلیمًا غفورًا معنی این است هر آینه

خدای تعالی باز داشته است آسمان و زمین را از آنکه زایل شوند

و اگر زایل شوند بازندارد آنها را کسی سواى او هر آینه او هست بر دواز

بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست

و الا قدرت و انتقام وی متقاضی این کار اند بوجهی قصوری و فتوری

و درین صفات بنست و برای ذسن نشین کردن همچنین معنی

در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده احوذ

یا الله الذی بمسك السموات ان تقع علی الارض الابدانه

میں شر ما خلق و زرا ویرا پس معلوم شد که گمال معرفت

قدرت این است که همراهی کونهایت دشوار و گران و نادر

بوجود وقوع آن را شنیده واقع پیدا و این دریافت از دانش

بهاظ قدرت حضرت حق بی تامل سرزند آری بنا بر تعدیق وقوع

آن تقصی صدق اخبار مخبرین نباید و بدین آن جزم و توقع آن
 نکند و بسبب انوفوخ بودن همیشه مصدق بود و همچنین اذعان سائر
 صفات کمال او را بر این قیاس باید کرد * ان ده * ادعای محبت
 و الفت با خدا ای عزوجل هر کس می کند لیکن حقیقت آن کیاب
 است بلکه نیابت حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود
 کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد و در هر باب واجبات از مدعی
 و سیئات بمرئیه علیا اگر او را مصلحت و بیایات آن چنان رسد
 که جان و مال و اولاد و زوج و قوم و آبروی او را فریاد و بدترین امراض
 مبتلا گردد و درین بیایات جان داده بد عذاب شدید آن عالم گرفتار
 شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر خطور نکند آری التجا و آری و
 نیایش و بی قراری از عدم تحمل آن مضائب به حضور خداوندی
 سبب فرط اعتقاد عموم رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا
 بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت
 بآن ذات پاک و دروغم و خیال جاند به بلکه آن را باطل بقصود حال و مالی
 و نقصانی که در استعد او از اوست نسبت کند و ما احبناک

مِنْ حَسَنَةٍ فَمَنْ اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا

أَصَابَكُمْ مِنْ مَصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ

را همین حال خود شمارد و همین امر باعث حصول مقام مبرور

منصب رضا بالقضای باشد و یقین کند که وی سختی سخت تر

هذابی بود از آنچه بوی رسیده و موافق استحقاق و عی نیست و عفو آن

عفو غفور راست که بآن درجه عذاب که مرگانی قصودش باشد ابتدا

نفرموده و همین امر باعث صد دراعلائی انواع شکر که در عین ابتدا

به بلا و هجوم مصائب است می گردد و بالجمله انسان را هیچ

حقیقت قابل آن نیست که در صورت توبه کرم الهی تصور معنی

قدر دانی اله تعالی کند و در صورت توبه سختش او تعالی را نقد ردان

بند از و چه او را هیچ قدری نیست که بسبب آن اله تعالی را بقدر دانی

و ناقدر دانی خود خیال کند * افاده * از جمله اخلاق مسدودیه لطف و

رحمت غام است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه

و سلم الراحمون یرحمهم الرحمن یرحمو امن فی الارض

یرحمهم من فی السماء و معنی رحمت آن نیست که هر کس

و آرائی و شاکر ز دبارک حقیقت آن انبست که آنچه فی الواقع
 بهتر و در حق آنهاست کور آرای گاسده ایشان نقصان ایشان
 باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند
 و سعی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجارب برای
 هدایت و توفیق و راه یابی بمرضیات الهی و در حق عامه ناس خواه کافر
 باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست
و مقتضای الخلق عیال الله خلق را عیال خدا می دانسته رحم
 بر ایشان موجب خوشنودمی او تعالی پندارد و از جمله محالوات
 است محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را
 و ایشان را خواه تأس و اند که نوکران یک آقا بیک بندگان
 یک مالکیم و بخو ربانی هر کس پیش آید و اگر مقدر و یابد سلوک
 و خدمت به نوع کند و مواسات مالی به روضه که باشد اگر مقدر
 بود و عمل آرد و از امداد در خود آید و پوشاک در ین نماید و از دادن
 چیزی باد کوپار چه خرمای و باک نداد و تمام مردم را در اخلاق مساعدات
 نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل و مرایا ضروریست بهر شخصیکه

و بعضی از اوصاف و بیه داشته باشد و در احسب آن در تعظیم
 و اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تقادست
 مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند و هر که از اهل
 بنابر دینیای خود تکبر و رز و بیجا و حشم خود و منور و باشه بادی اعلان
 ظاهری نمی باید بیاک از وی بی پروا ماند و التفات بسویش نکند
 لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود
 صلاح باشد با فاسد فایده * هرگاه که انسان را انجمنی بفضائل و
 تنجلی از ذائل و آراستگی صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل
 شود می باید که آن را محض از حیایات ربانی و توفیقات یزدانی داند
 و بر سعی خود و بر کمال خود و در علم و عمل هرگز نازد چه بر ظاهر است
 که اینهای جنس او و امثال او در عقل و دانش موجود اند که از فضائل
 و ذائل غافل اند و با آگاهانند که با وجود کمال نیز در حقائق
 آن و دانست اسباب و علامات و منافع و مضرات از ذائل
 متجلی نمی توانند شد و از جلوه فضائل مثلاً قاسم را غافل می باشند
 پس بر صلاح و مسایبک هر معایت و هر لحظه به مضمون

اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ لِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ سَقَرٌ مَعْرُوفٌ مَاشِدٌ وَخُودٌ رَاغِبٌ حَرُوفٌ وَنَاجِرٌ فَخْصٌ اِزْكَارٌ
وَكَاكِبِي اِزْكَارُ اِلَهِي اِيْمَنٌ نُوْدُ خَائِفٌ اِزْغَضِبْ وِي مَانِدُ وَجَانِبٌ رَجَارُ اِحْجَ

دارد * هایت ثابته در بیان معالجات اخلاق در ذیل تفصیلاً * و آن
شتمایر یک تمهید و یازده افاده است * تمهید * از اخبث
اخلاق ذمیه رذائل دهگانه است پس طالب حق را لازم است
که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیه تخصیص
کند بخدی که هیچگاه هیچک از این در دلش خلط نکند و میلانی بسوی
آن در دلش نگذرد و هر یک را از آن رذائل موجب بغض
و غضب و سخط حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه
قبول و رضای او دانسته از ته دل دشمن آن شود و مانع عظیم
و عائق عمده از وصل محبوب خود اذکار دهد و در اتمام مامورات
و منیبات آنقدر تقصیر نکند که اذنای مامورات مثل دور کردن
خارجی از راه مسلمین و همچنین اذنای منیبات مثل انداختن آب
در مسجد از لجاظ اتمام و نظراً اعتبار اوست قطع نکند و دوازده

حدود اشغال این اموری پر دای دبی اعتیالی نوزد ذریه که همین
 کمال اعتناء و فور محبت است که موجب قبولیت میگردد
 و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر در آن بارگاه می افتد و حدیث
 شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که مشاخی خار و از را
 از راه سحرین دور کرده بود بهشتی شد و اگر اعیاندار اتمام
 مامورات یا منهیات مستی و غفلتی مظنون شود نفس را بران
 مستی سزای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام
 در احت خود می خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات
 و منهیات خواهد یافت در نائی خود بدون مواظبت بر طاعات
 و قیام بر استیال او امر و اجتناب از نواهی یقیناً مستعد خواهد دانست
 خود بخود انحراف از امور شرعی و درونی نخواهد ماند چه هر نفس را اعمیانت
 خود از تکلیف و تذلیل منظرور است چونکه حیانت خود منحصر در
 استیال امر الهی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود و نمونه
 تعیین سزا نیست که به مقابله کسل از نیاز که از بسیار طعام و شراب
 پدید آمده روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر

فتویٰ روداده خلوتها و زرد و ترک صحبت آنان و سکوت
 از آن قسم سخنان لازم گیرد* و در ذائل ده گانه درین رباعی منظوم
 است* رباعی* خواهی که شود دل تو چون آئینه* ده چیز بد کن
 از درون سینه* حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت* کذب
 و حسد و کبر و باد کینه* و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص
 در اشیای دنیوی باشد و طمع خواهش چرندی منیب و نجیل کو بعید
 الوقوع بود* افاده* علاج حرص آنست که حرص طالب خواهش
 نزدیکی باشد با وجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدر
 زبادت که مطلوب نفس است کم از مقدر آشی موجود بود پس مقدر مطلوب
 نفس را تصدق کند و در باقی قناعت ورزد مثلاً یک آثار موجود است
 و نفس بسبب حرص خوانمان زبادت نیم آثار است یعنی خواهش
 یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
 بکند و بر نیم آثار قناعت ورزد و علی بن القیاس و نفس را بگوید که اگر
 بر قده موجود قناعت خواهی کرد بهمین طور خلافت تو خواهم نمود و بهمین
 منوال در لباس و مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند بعل آرد و

اگر خواهش بر ابر قدر موجود یا اضاعت آن بود پس از قدر موجود
 نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید
 و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قضاعت بر قدر موجود نکند
 نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد
 باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زایل نشد باز نصف
 قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس مابر قدر موجود
 قضاعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب
 بالکل از دست او خواهد رفت همین طور بعمل آورده باشد تا که
 پنج حرص از دلش برکنده گردد * افاده ۲ * علاج طبع آنست
 که هرگاه طبع چرخی در دلش بکند و هر چه از قسم آنچه میسر یا مثل آن
 در غایات و منافع زودی موجود بود همان را همه صرف نماید مثلاً
 اگر طبع پوشاک های عمد و استایر خاطرش کرد و از قسم پوشاک هر چه
 برای تحمل مهباسیدارد بدل کند و اگر طبع عام در دلش خطور کند هر چه
 پیش دی موجود بود تذریع صرف کند یعنی نزد خطور خیال طبع
 چرخی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد

تا اینکه نفس ازین رفیقه پال کرد و بیا همه امور مرغوبه از دست او رود
 اینذل اموال بوجهی مکنه که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً بایسکه
 مسافر عودت یابد قایم سردی و گرمی است ندید یا تمام سرمایه قوت
 خود را بر باد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف
 کردن هرگز و اینست چرا که در معالجه طبع باین وضع صریح امر نامشروع
 لازم می آید و آخر از نامشروع لازم پس باین منظور هرگز صرف
 نه نماید مگر شخصیکه قوی الهیست بود که با وجود صرف کردن تمام
 سرمایه قوت معاش خود و مغرور سوال خواهد شد و بر حکم شرع شریف
 مستقیم و مستقیم خواهد ماند و در صرف کردن تمام سرمایه خود
 رواست و بشان علوهست است * افاده ۳ * علاج بخایک خمریمه
 دل بود و هر چند ظاهر آلوده بود انشود آنگاه اعلای مراتب خود را
 بر خود و در حال التزام کند و دما بر و تیره جو ادا نمود رفته باشد
 تا که وسوسه آن در دلش بیگاه نیاید * فایده * سوزقه در علاج طبع
 و بخل آنست که برای دفع طبع هر چه سواست حاجات ضروری موجود بود
 و برای دفع بخل آنچه که بر آن خیال بکند و بایده که بدید اگر بخیلی تمام

اسباب خود را صرف کرده فقیر بمیایه کرد و رزیه بخل از دفع
خواهد شد بلکه سبیل دفع این رزیه آنکه هرگاه دادن پارچه کمران نماید
پارچه بدو و اگر دادن طعام و شوار نماید و نفس اذان سر تابی کند همان
طعام فقیر حواله کند و همچنین و سایر اشیای مملو که خود تصرف
نماید تا آنکه چون آن اشیای مملو که قریب با تمام رسد در آن هنگام
از حضرت مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست
آرد باز در آن مال مکتوب همان وضع کند که تصرف کند و همچنین تدبیر این
رزیه کرده باشد تا که نفس اذان پاک شود و چون که باین وضع مقابله نفس در
لبس دنیا خواهد کرد امید است که رزیه علی بفضل تعالی منفع خواهد شد
* اشاره * علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواستش حرام کند
حالا لیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواستش نفسانی خود
ترک کند بلکه آنرا بنا بر محاطت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه
یا ادای صی از باب حقوق بعمل آرد مثلا نفس خواهد که طعام غیر
در انحصار یادزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم ادرا
بوقت خواستش آید و هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده

آرام باید گرد آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب سبب
 وقت خواش طعام و کربسکی فرو نشیند باین نیت که ضعف
 و ناتوانی موجب در ماندگی ادا ای حقوق عبادات شایسته مثل جهاد یا غیر
 شایسته مثل نماز و غیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین
 در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و قسم
 دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواش
 حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس خواش زمان کند از
 مجامعت حلال هم مطابق ادا ده نفس پرهیز کند و وقت و حالت
 متبدل ساخته بنا بر آدای حقوق زوجه مجامعت نماید * فائده * در

حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر

بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ

است که * ان المرأة تقبل فی صورة شیطان وتدبر فی

صورة شیطان اذا احلکم اعجبته المرأة فوقع فی

قلبه فلیعمد علی امراته فلیوا تعها فان ذاک یرد ما

فی نفسه * یعنی هرگاه زن پیش می آید در صورت شیطان و

نیست کرده می رود و در صورت شیطان و قیتمه یکی را از شما حوش
آید زنی پس میفتد و دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس
باید که صحبت کند با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد
انچه در دل دوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث

دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زن را پس
خوش آمد آنجناب را پس شریف آوردند نزد حضرت سوده
و ایشان خوشبوی می ساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند

پس آنها از آنجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم قضای حاجت خود فرمودند باز ادا نمودند که ایما

رَجُلٌ رَأَى امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهَا فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ

لِلَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس

باید که بر خیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است

انچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روانی هر دو برابر اند

این سنت قوی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف

بیان حال برهنه کار پاک است و بیان معالجه نفس برای بدکار گر فساد

حرام است که هرگز نفس دمی از آن تکلیف حرام باذنمی آید پس

علامه حسن نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال امه تعالی و اما

من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى. معنی ولیکن هر که

بهر سه از ایستادن به حضور پروردگار خود بازدارد نفس را

از خواهش و گزیده مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی

انهاک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است

بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصاً وقتیکه

لذت نفسانی و شیطانی در حلال کثیر باشد و در حرام بیش تر

سلا شخصی و انسکوته حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و

ذاتی دیگر آنچنان نبو ولیکن در عین حالت جماع ادا نمودن

شهوته انگیز بوضع می کند که داد میجائی میدهد آن شخص کردار

وام نفس و شیطان مائل تر بان زن زاهد بود و این نیست مگر از

انهاک در لذت جماع و نیز از آثار دمی است تکلف و ر شهوت

انگیزی با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شنج معده

علامه الحجه بیان می فرماید * بیست * بر بی زنجی شهوت های گنج

* بر غبت بود خون خود ریختن * قسم دوم جمعی است که طبیعت

نشان خست شدت اندامی او عجز می یابد تا آنکه می شود و

قدین بیلاخصه طبیعت زنی یا خصوصیت طریق جماع از علت

و حرمت و غلیظت و دیانتش آنکه چنانچه نزدیک اندامی مانند

بول بی آرامی و قلقلی در طبیعت اعتدالی حادث می شود و سبب

حادث همان قلقل چار و پایار مکانی برای توقف حاجت تجسس نمی نماید

و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بدل

در آن مقام نمی باشد طبیعت اشخص بسوی آن مکان متوجه

می شود و وقتی که انزاع از حاجت متحقق نگردد خیالش پیرامان مکان

متعلق می ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلا مکانی باشد که مالکش از بول

کردن در آنجا نفوس خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر می بود پس

خاطر متعلق بان مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که سبب گشت

بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت

آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصت یا بیع یا به درین

توجه طبیعت و غلیظت اندام و همچنین و قیاسه ادعیه منی متعلق می شود

همچنان شبی در طبیعت اسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که
 متناسب قضای حاجت او باشد می مانند همان بهمان و بالای شود
 و مادر اینکه قضای حاجت مستحق نگردد و خیارش بقضای حاجت خود
 معنی می ماند پس درین میان خصوصیت آن زن و خصوصیت
 طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح و خلی ندارد بلکه از آن زن و کار
 حرام مطلقا معروض و مجتنب می بود تا استباق جماع که سبب
 دیدن آن زن پیدا شده و در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید
 پس مورد دهر و حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ
فَإِنْ ذَلِك يَرُدُّ مَافِي نَفْسِهِ * وَإِنْ مَعَهَا مِثْلُ الَّذِي مَعَهَا
 از این آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجائی تواند شد
 که مماثلت در نفس قضای حاجت ندارد و مسائل ضرورت و
 میسر و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواستش
 زن اجنبی در دل خطور نگردیده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت
 که مستوجب تحقیق بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول
 که داخل در این است از موادی می که منطبق آیه نگردد

است و زیادت نفس به مخالفت آن امری است که مستلزم

اهل شرع و عقل است * شعر * وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ

أَنْ تَهْمِلَهُ شَبَّ عَلَى * حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّمَهُ يَنْفَطِمَ *

فدکله کلام بموجب معنی ظاهرات این فن آنکه حدیث

شریعت در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای

مذکوره آن از اتباع خطوط * افاده * علاج غیبت آنست که

اگر هر وقت خطر آن بکند و سپس باید که بالتجاری تمام منقطع از

ناسوی انده شده به همگی است خود دعای برای بهتری و خوبی شخصی

که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که

برای نفس خود نهایت خوانمان بود و دعای به کیفیت بی که بنا بر اتم مهمات

و اشد ضرورات خود می کند بعمل آرد و اگر نفس درین کار تقاعد

ورزد و در پی نفس شده خواه نخواهد این دعا بعمل آرد و هرگز نفس را

نگذارد که درین دعا تعلل کرده احوال نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه

روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بطهور آید سوای دعا غفو تقصیر

از آن شخص خواهد و بعمل گناند و در خلوت از وی بگوید که من غیبت

تو کرده اند فائده اظهار آنکه نفس از اظهار حیث خود می گریزد و هرگز
 منصرف حیث خود نمی شود در اظهار عیب کمالی شکستگی نفس خواهد شد و
 فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و
 از رکاب ناسمزد و قبیح است و افشای آن اقیح اذان لهد و در خلوت
 گوید و او را بهم از اظهار آن مانع آید * فائده * علاج کذب آنست که اگر
 کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان احادی و داخل در آن نباشد
 پس علاجش سکوت و خاموشی است و در مجالس از گفتگو پرویز
 کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و اثر از انشستن مجالس
 ندناید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
 بر نفس کران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه
 انگیزی در میان و دشمنی است پس علاجش بطور و علاج
 بنییت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من
 مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و
 عنو تقهیر از ایشان گناید و ایشان را از خود راضی و خوشنود
 سازد همیشه در اصلاح آنها کوشد و هرگز می که موجب مزید الیام

و صحبت ایشان بود در آن معنی مانع کرده باشد و اگر نه ایلا از خود
 شخص بوند همه آنها را جمع کند و اجر از ایلا بخوبی بطور سابق و
 ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت عدم غیبت و کذب
 قبل استغفار از این حیث بود که توضیح در حضور حضرت حق که حق
 ادا علا ترین و اصل همه حقوق است بخار آرد من بعد استغفار
 و از این حقوق بعمل آرد * افاده ۷ * علاج حسد آنست که اگر در
 دل است صرف به دعا و غای مزید کمالات محسود و وفور عزت و
 جاه او و خصم صابراهی مزید چیزی که در آن حسد کرده است بکوشش کند
 و بطوری که در غیبت مرقوم کردید دعا بالتجانیاید و ظاهر این بقدر
 وضع خود از دست و زبان به تسبیح حمیده ایستد قی محسود و کوشد تا که
 و سوره حسد بسبب مقابلت مخالفت نفس از دلش منتفی و
 رنند هم گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد
 و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلاً بی لیاقتی محسود در کمالی که
 سبب حسد گشته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود
 باید بر آن آگاه کند و هر که را به بی لیاقتی او مخاطب ساخته بود آن

و آیه از خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف گردد و رنج و شومد هر یک از وی
 که معلوم می بود آن را با مثال خوبی و تفریری که او نشین باشد
 اظهار کند مثلاً به حضور آقای شخصی سبب حسد گفته باشد که آن
 شخص لائق رفاقت و محبت اعمما و بسترس آن شخص را هم
 آگاه کند و مستغنی از قصود رنج و شومد و آن آقا را هم بر غلطی خود آگاه
 کرده بخائی بی لیاقتی که لایق لیاقتش نفس نشین او را زود فائده
 اعلام آن شخص آنست که می هم بر تحمل کار خود آگاه بوده مدارکش
 نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه آنرا واقعی است اظهار
 نماید و الا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند * افاده ۸ * علاج
 کبر آنست که اگر بکبر نسبت شخصی زود داده تدالی بشود
 حدیثی است آن شخص بجا آورد که در غایت تدلی خود و نهایت تعظیم
 آن شخص هرگز کات ادقش سهمای مردم و مشحکه همچو پشیمان نمی کرد
 اگر طالب رضای حق است و خود را در سایه طالبان خدا منسلک
 کرده به هیچ پیران و ان باکی نکند آیینی بینی همین مردم با غر و دقار
 می باشند چون که خود را در زمره ازدان و اهل می کنند و اصلاً در

قبول نمی و وضع آنها که مرا سر خلافت عقل و مرد است
است باک نمی کشد بلکه عزت و افتخار خود می دانند
و امیرزاده مرعزی باشد که محبت مخلصان او را صید کرده آنچه کوارای
خاطر ارج مرد سالم الطبع نیست همه آن را بیدل و جان قبول کرده
علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان الطوار خرابان و مشادان
می کرد و اگر طالب خدائی الواقع است ازین امور که بالکل موافق
عقل و شرع است کو مخالف عقول ناقصه غافلان مرغیاست
ای بوده باشد با و انکار نخواهد و رزید و مراد از تذلل این
تذلل جعلی بخدائی مطلوب نیست که سر خم کردن یا زمین بوس
شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جاد و علاجه است
مثلاً شخصی که در زی مشایخ بود و او را تکبر به نسبت شخصی این مشایخ
بهم رسد پس می باید که با او معامله کند که در اذن مردم متیقن گردد
که این شخص اذن شخص مستفید است و از وی فواید طریقت
حاصل کرده و نقصان خود را به صحبت وی تکمیل ننموده * افاده ۹۰ *

علاج ریا بر طریق تمثیل آنکه ریا بی در نماز طاری گردید پس آن

خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر با وجود کوشش دفع نشود پس
 لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته و در اوقات خلوت مثل
 شب که تنهایی محض بود و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد
 اگر در نماز دوگانی بود و در رکعت و اگر چهارگانی بود و چهار
 رکعت بشمار لمحات به حضور و خلوص تمام بگذارد و اگر در آن وقت
 هم خلیل شود هر نمازی که در آن غلبه شده آن را از شمار موقوف کند
 و بار دیگر خواند تا که نماز بانحوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره
 رسد و تا ادای آن هرگز نفس را دمائی ندهد و همچنین اگر در سه دادن
 ریا پیش آید نفس خود را از جر کند که احب مال تراده چند آن
 خرج خواهیم کرد و سه خواهیم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه دو صورت
 کمال سرنشکی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام
 کار خود کن انشاء الله تعالی سرای آن قرارداد واقعی خواهی یافت باز
 سرای معادل سرنشکی باورساند و در ادای فرائض ریا نیست
 مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین
 خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا

چنان که مذکور شد بعمل آرد * افاده ۱۰ * علاج کینه اگر از دل بجای
 نگرفته باشد طریقه اخلاص بان شخص پیش ببرد بوضعیکه در
 دلش اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهر را بدون موافقت
 قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر کرده
 علاجش استغفار و اعتراف بقصور و معنی در اخلاص و دوستی
 است چنان که سابقا مشروح کرده * افاده ۱۱ * چون بطور
 یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهید
 کرد امید واثق است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن به مجرد
 اینکه در دلش غش تصفیه و تخلیه میاید شود اعتماد بر آن نه کند بلکه
 امتحان آن کند و طریق امتحان را بخوبی فهمیده خود را بآن مستحق
 نماید مثلا در ویشی نایقاه نشینی پادشاهی یا امیری راه گمان
 شوکت و چشم و طمع طراق بسیار دید و درشکی و جسمی در دل
 خود نیافت نداند که من از جسم پاکم بلکه طهارت و بی اذین
 خلعت رزیه دقتی میاید اگر دد که هم بهره و نایقاه و هم نسبت
 و هم پیشه او به همان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی

اورا وادائی شاد حاصل کرد و آن هم پیر هاش و در همان کار که این
 شخص برای آن مدت در از من کشیده و در امر عازمه بدون
 محنت عیره مشا ایه و ممتاز کشته و در بروی او تقدم و سبقتش
 واضح گردیده و از زبان دانایان آنکار و خانقاه نشیان و
 مرشدش که سران خانقاه است چالا کیش و در آن کار مشهور و معروف
 کشته و سبب آن معظم و محترم مشایخ عظام گردیده با وجود آن
 در ابشاشتی و فرحتی نظر با محادات مذکور و پیش آید و سوزشی
 و قلقی بوجهی در و لش کند و آن وقت البته اندر و نش از
 ذریله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال و انشمنه و سبب و

اشراف و محترفات جداست * فصل سوم در ذکر مخلات

عبادت * و آن مشتمل بر دو عبادت است * هایت اولی دو

 ذکر مخلات عبادات اجمالا * و آن مشتمل بر دو افاده است

 * افاد * از جمله مخلات عبادات فقد ان محبت و تعظیم نام
 خدا است بر پند بر شخص را محبت و تعظیم نام خدا می باشد اما
 بعد که موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را یزدانی باشد

فتنه‌اش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی می بود بحسب
 آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می شود مثلاً
 شخصی مواظبت ذکر نام خدا باقی و مشروط و اهتمام تمام می نماید باین
 غرض که یرکت این نام پاک نوکری چند رویند دست آید یا پیش
 نرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت
 بیشتر اعلامی اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هر چند باین
 شخص هر که یا و نام خدا نواهد کرد و محبت و تعظیم نام پاک او سجاده در دلش
 پیشانی او نه بیان انداخته بود و لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد
 حضرت رب الارباب * قل متاع الدنیا لیل * و بموجب بیان
 بدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات
و السلام لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما
سقى كافراً منها شربة ماء * دنیا میریست فانی قایل و ذلیل هر که
 نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر و مرتبه این نام بلند
 شناخت و بسامی باشد که همین حقیقت دنیا بلباس دینداری
 برمی آید و خود را بزی آن متابس کرده جلوه گر می شود و مثلاً مواظبت

اذکار الهی باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن بادشاه و
 امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التماس آرزو
 نام و نشان من و صیت کمالات من باز منتهی شود و باقی ماند و
 در بلد ان واقایم دور و دراز آوازه ولایت من منتشر و آشکار شود

فِي الْحَقِيقَةِ * اَنْ كُلَّ ذٰلِكَ اَمَامَتَاعُ الْاَيُّوَانِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ

عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ و حالش چنین در حدیث شریف است
 که قاری و جوادی و شبیدی را روزی عرض و حساب پیشرو خواهند
 آورد و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا
 جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و علم السرد و العمان که آگاه بر مافی الضمیر
 است هر یک را بر نیت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشته اند
 مطاع فرمود و حکم بادخال و وزخ خواهد فرمود و ازین بیان گنن توان
 برد که اذکار الهی بنابر طالب رزق یا امور دنیوی ممنوع و حرام است
 که این معنی صریح خلاف منصوص قاطعه است بلکه غرض بیان
 تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین در آن
 مختلف می باشد و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن بهره فرق

در نامه مبین شده پیش شرحش آنست که ادای این افعالی که ازان
 در عنای خرم می توان طلبید و تحصیل و نیلیم ازان می توان کردید و دو وجه
 می باشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را
 محض سجا آورده ام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای
 خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مظهر و از بارگاه الهی است
 و قابل دخول و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث
 مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه بمان افعال مذکوره را بجا آورد و موافق
 نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر ختم نماید پس این شخص اگر چه محترم
 بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر او مثال نادر حق اوصاف شود
 و نیز باید دانست که همین اشغال و اعمال دنیا است که به نیات
 صحیح عبادات عجمی گردیده و بلا واسطه که سراسر غفلت و حجاب
 می نماید بار آورده صحیح و نیت درست بهتر از عبادات اهل ریا
 می شو و محض فی التبادات راه را به سهر و بی جوابی موجب کلال
 حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را منحل سازد
 و آن مختصر بی ریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بار دیگر حصول

این را اسخـصـر در خواب پنداشته بر همین اراده و نیت در خواب
 روز بهتر از نماز خوانی صد امرائی و غافل خواهد بود بلکه خواب ادا
 با نماز امرائی هیچ نسبتی نیست تا آن را بهتر گفته آید نمازش موجب
 دوری و نارضامندی حق است و از مایکوت زفرین بروی میرسد
 و بر این نام صد هارست الهی در ضامندی و خوشنودی حق فائز می
 گردد شتان بین اهل تبیین و پیون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد
 انتقال با اغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است
 لیکن در این همه تفاوت مراتب و منازل بی شمار است از تفاوت
 مراتب و منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد
 همین خوابال فطرت که مسواک و منصفه و استساق و فرق و قص
 شلادب و استنجا و اسکند و خسته و نهف و ابط و قلم و اطفار
 که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله
 علی نبی و آله و علیهم السلام و مرگفت شد و باین محکم معتبر نقد است و ادا
 او را از موده بر مرتبه امامت کبری رسانیدند و همین حلقه تنویر
 و بلاوت و اذکار و جهاد و زکوت و حج است که در اداسی آن مراتب

صدیق و فاروق و امثالها بسبب تفاوت غرائم و ارادات
 متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام
 پاک وی رضا جوئی وی است بنامش جز رضای وی هیچ نخواهد
 و هیچ سلبی و انبوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه کمال انعام
 جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین
 است که توفیق و قوت ذکر نام پاک او یافت همین انعام را
 بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق اوست فهمیده و
 در دل خود حاد و دانه دل شادان و مضمون آسان ایزدی
 باشد و شرح و بسط آن این است که بیاد وی و اسباب ذکر را
 ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره
 و باطنه که هر یک را دخل در ذکر است همه از انعام عام اوست
 من بعد توفیقی که انعام خاص بر خاصانست هم از دست باشخص
 است که همه اعضا و قوا و دل و زبان و فهم و دانش از دست
 باشد و نیز از با تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل اوست
 که زود و همیشه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجیه بخدای تعالی

نماید گفتلی و در زبان و دهمی و در دلش پدید می آید که هرگز نبرد و فکر
 نمی آید با تجربه حرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است
 فقیهیم همین انعام را بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب
 دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات
 است * افاده ۲ * از عمده محلات عبادات عدم اهتمام با امر و
 عبادات شرعیه است و اصل بنیادش همین است که راه رضا
 جوئی از دست شان کمر می شود بد و صورت اول آنکه رضا جوئی
 قصد رضا جوئی نمی کند بلکه مطمئن نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست
 می باشد دوم آنکه قصد رضا جوئی او سبب خجسته باشد لیکن از طریق ~~سبب~~
 غلط واقع می شود هر چه بخمال ناقص ایشان می گردد که موجب
 رضای اوست همان را وسیله اش می سازند و حقیقت اینست
 که خود را از راه رضا جوئی اوصاف محض پیدا ساخته مثل نابینا یا یبصر
خدا بیدار را در زبان حال خود علی اله و ام سازد و کلام ازلی
 حضرت خدی را که خطاب با کمال انبیاء فرمود که و وجدك ضالاً فهدني
 و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان منور و عالم خود می فرماید

که حکم ضال الامن هدیته طریق رضای او را منحصر در اعلام
 و آگاهی اوداند و شرع شریف را که جبل متین و عروه وثقی است
 قائد خود از گاشته بچگاه خلاف آن را موجب پیرو خود داند و کمالی
 از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت و ظهور انوار و تجلیات
 و مصاحبت بار و اح و اهل سموات در مخالفت شرع سربیش
 اورا مطمئن کرد و * فائده * علامت تحقیق این مانع در یک
 نامقبول این است که آن اہتمامیکہ در ادای او را و شناخت می نمایند
 حشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوٰۃ منزعہ نمیکنند بلکه ہر گاہ شیطان
 لعین برین جماعت حیرہ دست می شود و بمقتضای واخوانہم
 یسدونہم فی الغی ثم لا یقصر و انہار از راه حق دور نمی برد
 نماز را مثل بی کار سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را کہ در
 نماز وضو میکند و در ایکان می انکارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ اللہ
 من ذلک و این حال جماعتی است کہ متسم باسلام اند و آمانگہ خارج
 از دائرہ اسلام اند باعال آنها درین مقام گفتگو نیست * ہدایت
 نایہ در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معاملات آن * و آن

مشغول بر سه افاده است * افاده اول * فخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند
 نفس باینطور که کسالت میکند و آدم خود میخواند و عجلت و رادای
 ارگان می نماید تا جلد تر فارغ شده نخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول
 گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمی گزارد
 بلکه مثل ناقه بین و مغلوب جین کسالتی و استرخائی در اعضای او راه
 می یابد و جوارح خود را با کیف و اتقی ب سبب عدم مبالغت
 با ارگان صلوٰه یا بوضع که مناسب راحت بدنی باشد می دارد و
 همچنین مثل مجوسین پراکندگی حواس باطنه و تشتت و هم و خیال
 متعزز حال او کشته اغالی عظیم در توجیه قوای باطنه و اعضای ظاهری
 بسوی نماز می اندازد اما شیطان پس و سوسه می اندازد و اقبح و
 سادسوی سبکی شان صلوٰه و قلت مبالغت بان و چندان کار
 آندی ندانستن آن داین و سوسه جلد تر بر کفر می رساند استخفاف
 و از کار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر می گردد ادنامی و سوسه اش
 آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل
 سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات را بخوبی بایند و دانست

مبادا سهومی و غلطی واقع شود یا در مستحبات قرآن مجید حافظ را
 می اندازد که آن را در خیال دارد بنا بر حیثیات از غلطی با وجودیکه
 همان نماز خوان بک با و یاد و بار یا صد بار آید بشکر کرد که در
 بقای حضور هم نه تنهایی و در رکعات می شود زور تسبیحات و تسبیحات
 قرآن می افتد این مکر شیطان است و غرضش پادیهی رکعات و تسبیحات
 و مستحبات نیست بلکه تنزیل و فردا آوردن است از مرتبه
 اعلیٰ بمرتبه ادنی و هَلُمَّ جَرَّاتَا که به مقصود اصلی رساند و مقصود اصلی
 آن رحیم همان از کار و گرفتاری است اگر بفضله تعالی آن مقصودش
 مبرا انجام نشد پس بناچار می به مقتضای إِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ
الْمَرْقَةَ آهسته آهسته بخیاں کا و خرمی رساند تا که این صورت مستحق
 کمر و دو که *ع* بر زبان سیج و در دل کا و خر *کا و خر تمیل است
 هر چه سوای حضور حق است کا و باشد یا خر قیل باشد یا آشوب و طالب
 علمان ندانند که تامل مادر صیغ و ترکیب از ان قیل نیست هیئات
 هیئات بلکه زیاده تر از خیال کا و خر فعل صلوٰه است و دانشمندان
 نمیند از آنکه استخراج متاع غریبه از قرآن تکمیل نماز است

بلکه تنقیص اامت دارد باب مکاشفات نه از کارند که توجیه مهم دوم
 نماز بیرزخیه شیخ با تحسین ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان
 نماز است که معراج مومنین است فی این توجیه مهم شعبه ایست
 از شرک کو شرک خفی بلکه آخفی باشد و نباید دانست که سنوح
 بمسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز قبیح است بلکه
 توجیه هست و قصد این کار و رطوبت و استخراج این مدعا در نیست
 مخالف خلوص فخرصان است و اما سنوح و کشف مذکورین
 پس از قبیل خلعتهای فخره است که فخرصان مستغرق حضور حق را
 بسبب وفور عنایت بآبان می نوازند پس در حق ایشان گمائی است
 که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادت نیست که شمره
 اتم بمنظر رسیده آری ادعیه حاجات کو حاجات قلیله معاشیه باشد که
 بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی
 با گمائی در عین صلوات میشود از همین قبیل یعنی گمائی نماز است
 و مشاورات بانفس در حوائج از قبیل و سادس قبیحه نقصان نماز
 است و آنچه از عمر رض منقول است که تذییر سامان لشکر در

نمانی فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد و نماز خود را بشاه نباید
 کرد * بیت * کار پاکان را قیاس از خود بگیر * که چه ماند در نوشتن
 یرویش * خضر علیه السلام را بشکستن کشتی و کشتن کودک یکماه
 نواب عظیم بود و دیگران را کناه فحیم جناب فاروق را مرتبه بود که
 بجهیز لشکر در نماز محفل نمی شد بلکه آنهم منجمه کمالات نماز میکردید زیرا که
 آن مدبر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف
 سیکه خود متوجهند بر امری از امور دینیه یا دنیوی شود بر هر که آن مقام
 شکست میشود و میداند آری بقرضای ظلمات بعضها فوق بعض
 از وسوسه زنا خیال جماعت زوجه خود بهتر است و حرمت است
 بسوی شیخ و اسنان آن از معظمین که جناب رسالت مآب
 باشند بچندین مرتبه بدتر از استراق در صورت کا و دختر
 خود است که خیال آن با تعظیم و اجلال بسوید اسی دل انسان می
 پسند بخلاف خیال کا و دختر که نه آنقدر حساسیتی می بود و تعظیم
 بلکه نهان و محقر می بود و این تعظیم و احلال غیر که در نماز مانع و مقصود
 می شود شرک می کشد بالجمله منزله در بیان تفادیت مراتب و سادس

اوست انصار لایده که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق منجم و
 بس پانکرود و عرض درین مقام علاج این محل است و وضعی که
 فهم هر کس و ناکس را برساند پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین
 و سواس بود پس خود با تلقای تمام دعا کند هر چند هر چه بنویسد بفضل الهی
 است لیکن در بعضی چیزها اسباب ظاهری چند آن دخل ندارد و حصول
 آن مربوط بفضل الهی است و پس از همین قبیل است دفع این
 و سواس و خدمت شیخ خود و عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانند این
 کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و وسوسه از
 طرف نفس یا از طرف شیطان سواى وسوسه مذکور است پس علاجش
 آن نیست که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
 در خلوت و تنهایی بجد و جهد اینکه وسوسه نکند و دشمنان ده رکعت بخواند اگر
 در تمام رکعات خیالات نمد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
 نماند بعضی به حضور و خالی از خیالات کز آئینه و بعضی آن ملوث بالودکی
 خیالات کشته پس مقابل هر رکعات که در آن وسوسه شده چهار رکعت
 مقرر نموده بحساب آن بکارد و تذکر نماز عصر بعد مغرب کند و تذکر

مغرب بعد آن و علی هذا القیاس عشاءندار که فجر بعد طلوع آفتاب کند
 تا نفل تا شروع نه شود و چون این کار بر نفس شاق است البته
 اذان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چون که نفس در کاری
 بقایو آید شکر الهی بسیار بخا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بفرماید
 و آدم دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیدن و بفرماید
 آرد و اگر تبه از ملازم آن سبب تسویل نفسانی باشد
 فضا شد و عیاج آن روزه دارد و اگر در روزه فعلی از روز
 شروع نفس و شیطان ردی کار آرد تنبیه آن شب بیداری
 شب که بان روزه پیوسته است می باید و شیطان چون از اثر خود
 مایوس می شود و نفس را شریک خود میبزد تا مدعی او بر آید و
 تنبیه و تادیب نفس خود و نفس و شیطان هر دو از شرارت بازمی ماند
 بلکه نفس منقاد حکم الهی می گردد و شیطان را بحال فرمان روائی و
 انسان نمی ماند * اما ده * اگر در ادای زکوة نفس تعلل ورز
 د آن را اگر ان فهمد و بر حکم حق تعلل راضی و شاکر نشود و چنانچه
 زکوة زکوة مال خود است به عهده صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل

نور زود و آریه فہماند کہ ہر قدر تعلل خواہی کرد ہمان قدر مال صرف
 خواہم کرد * افادہ ۳ * حج و جہاد و قنیکہ فرض کرد و بر ادای آن
 نفس را چست و چالاک نہ بیند پس تامل کند کہ کدام چیز باعث
 است کہ نفس بسبب آن در ادای حج و جہاد تقاعد می ورزد و ہمان
 چیز را بکندار و مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فریادائی کہ بر
 صد ہامردم دارد نمی کند کہ حج و جہاد را بہیستی و چالاک کی مازم
 شود پس زنی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست
 خود را بطور غرباد اذلا سازد و ہر چند حج و جہاد بلکہ جمیع عبادات
 با وجہ و سنازعت و کشاکش نفس ادای شود لیکن روز تقی و
 ہر گنی کہ در فرصت و اطمینان حاصل می شود اصلاً درین صورت موبدا
 نمی کرد و چون کہ نفس رام شد و در عبادات بہ نشاط قدم نہاد
 موجب برکات و رونق عبادات می کرد و دوا امر با وجود و آدن و در
 امور جہاد و نفس خوبی ادای حی آن نکند و محافظت خود خواہد
 پس ہر کاری کہ مشکل تر بود مثل کشتن رئیس کافر ب تحقیقہ در خلوت
 ہمان کار مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشتہ یا آورد و نفس

و باید فهماند اگر تقاعد خواهی کرد و همین طور در راهگاهها خواهیم افکنند تا
 آنکه باز آید و کوشش و کارهای جهاد درین زمانه اذام المهمات
 است * فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات * و آن مشتمل
 بر یک تمهید و پنج افاده است * تمهید * اصل مقصود از تهذیب
 اخلاق و رعایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس
 مطمئن شود و از زرائع پاک گردد و تظہیرش از زرائع عین انصاف
 اوست بضمائم و نقص کشتی که زبان زد عوام اهل سلوک است
 غلطی محض است چه کشتن نفس نه مأمور از طرف حضرت حق است
 و نه بازجو و حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مأمور یعنی
 نفس و اصلاح کرده را احکام شرعیه بنماید مثل آنکه انسان جاهل
 را علم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن نفس ریاضات
 شاقه و تقابیل طعام و شراب معمول دارند این هم غلط است باین
 ریاضات نفس کشته نمی شود بلکه بنده انسانی مضحک و بی طاقت
 می گردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس بر چستی و چالاکی
 و باشد و اگر در وی شکستگی پیدا آید بوجهی شکسته خواهد شد

و بوجه شیر تازه خواهد گردید * افاده ۱ * بهترین طریق اصلاح ارکان
 اسلام آنست که عظمت این ارکان را بگوئی. نعمت چون که فائده و عزت
 و در آن بسیار خواهد دانست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار
 خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز که عمده
 ترین آنهاست باوراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم مالا
 یَدْرَکُ کَلَهُ لَا یَتْرَکُ کَلَهُ * شمه از عظمت نماز تحریر کرده
 می شود من بعد انمودی از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولاً تمثیلی
 باید شنید بادشاهی است وسیع الممالک کثیر الرعایا و العساکر
 هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانه های او در مقامات
 مختلفه و اماکن متباعد قائم اند و بر هر کارخانه اقسام مردم موکل و متبعین
 اند و کوناگون چیزها در هر یک کارخانه اغالت است مثلاً از ارکان
 پاو و بسیاری اختلاف مراتب و در کار خود مشغول اند و رگوان و در
 جوارح بیشتر متفاد و مسخر و ذلول و علی هذا القیاس اهل سیف و در
 کاری هستند و اهل قلم و در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرت مهین
 و جای برتر و هر یک بسبب آن کارنامه در دبطی می دارد و بختابه

بادشاه و بدر یافت آن لایحه در خود می بالید و بر سعی و کار خود میبازید
 و گوئید که بادشاهی پر از محتاج و بچشم نیست بهر علاقه که مرا با وی
 است از عنایان او است و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن
 الهی این تمام کار خانجالت را با وجود تفاوت مدارج و مراتب
 و علو بعض آنها با علای مدارج کار بست معین که از ان تجاوز و تبدل
 ممکن نیست و بنیاد اعلیه اجرت و جاه ایشان را زیاده و نقصان
 تفاوت نه من بعد چیه خاص که بمقام نیابت و منصب خلافت
 او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کار خانجالت
 کرده برای حضوری ادا و قانی معین ساخته تا حسب آن اوقات
 حاضر شده عرض و حاجت خود نمود و در احکام حضور سلطانی را شنوده
 بمصدق قیام کار خانجالت کرد و چون که او را همیشه اوقات و دربار داری
 معین است و بحضوری و دربار حسب تعیین وقت هر وی قدغن
 شدید است از باب تمام کار خانجالت مگر آن حال و مشتاق قیام
 او می باشند در هر دربار احتمال ظهور چرخی بدیع و مرتبه رفیع
 می باشد در تعیین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص

برحالش از طرف بادشاه بر آردانی سایر ادبانه کار خانجات هویدا
و منکشف میکرد و بهمین سبب آن چیره خاص و تمامی رعایا و
لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز می باشند بهمین منوال مخلوقات
را از سناک گرفته نامدک باید فهمیده که در احکام الهی مسخر و سرگرم
اند بهر چند ملائکه منزلهین را امر اصعب عند دوکارهای بزرگ مقرر است
فاما زکار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد و حضرت جبرئیل علیه السلام
را در کار خانه حضرت اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین
حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضرت
در احتی و منصبی که حضرت جبرئیل را است ایشان را نه اذان
نزول است و نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که موصوم
اند و عروج را قصه معراج گواه است * بیت * اگر یک منزوی
برتر پریم * فروغ خلی بسوزد پریم * حضرت آدم صفی الله را
الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کلمات بی غایات ساخت
و منظر کار خانجات کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی
منزور فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اند بهر جهی مظهر اتم آن

ساخت تا در سایر افراد این حقیقت سر یکدیگر حاصل است
 میریان کند و لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصد و هر امری از امور
 مملکت که منقسم بر همه خدام سلطنت است می تواند شد مثلا کاری
 که بخدمت کادان و خواصان تعلق میدارد مثل مکس رانی و تعالی
 بر داری و امثال آن ازین چیله خاص هم عند الحاجة و در خلوات
 متحقق می گردد و همچنین کاری که به نقیبان و چو بداران تعلق می دارد
 مثل پیغام رسانیدن به کسی یا اخضاران عند اللاب ازان چیله
 خاص هم امثال این امور عند الحاجة. ^{نظهور می رسد و همچنین}
 کاری که متعلق به منشیان و متصدیان است از فرامین نویسی
 و تحریر حساب و ضبط جمع و خرج ازان چیله هم عند الحاجة طلب می کنند
 و کادایی حمده امثال ایپچی کرسی و نظامت ها لک و ریاست جنود
 و عساکر و امور متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد و همچنین اکمل
 افراد انسانی مصد و خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر
 می تواند شد مثلا در جمادیا یا بلاک کفره بدعا و بهت خدمتیکه بملائکه
 غنیب تعلق دارد ازان ^{نظهور می رسد و در احوال منافع عامه}

خدا میباید که رحمت تعالی دارد از آن مستحق می شود و در نسخ و اذکار
 و بجا آوردن عبادات خدا میباید که مسجبین تعالی دارد از او نمی نماید
 خود را تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدا میباید که خدا هم وحی تعالی میدهد
 از دست او در دست می آید و در اقلست سلطنت عادل و خلافت
 گبری و قیام بمعصیت امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب احوال العزم
 و ناطقیت خدا میباید که تعالی ببالا اعلی نی دارد از او صورت می بندد و قس
 علی اذ لک سائر الخد مات اقصه حضرت حق جل و علا بنابر و بار داری
 خلیفه خود او فاتی معین ساخت و بطریق ارث در همه نبی آدم آن
 استند او را مستور ساخت و اظهار آن را موقوف بر اختیارش
 فرموده و از راه کمال لطیف و عنایت بیست رسل و ازال کت
 و انواع هدایت از خلق حاملان کت و نواب نبوت و امثال آن از
 بواعث و دواعی ظهور استعداگاس در او انداد فرمود پس اوقات
 پنج گانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری آن اشرف مخلوقات است
 و لکن ابر خرامت فرض شده اوقات در بار داری است و شعبه از منعی
 جایز نیست در هر کس موجود دیگر که خواهد آن را جلوهر کرد نماید و هر که خواهد آن را

مر باد و ده * قد افلح من زكيتها وقد خاب من دسيها * اوقات نماز

پنج گانه که بر بندگان فرض شده شاهدیست مقبول الشهادت بر تفوق

حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات که افراد وی متناوت و

متناقص باشند بلکه تاثر کرده باسفل السافلین رسند و هم

الحقیقت بسبب نزول ایشان باسفل السافلین همان تفوق

ایشان است چرا ابتلا ما کبر بلا یا واقع انواع تنذیبات نصیب

ما از زمان حضور پادشاهی می باشد * ع * هم بیشتر عنایت و هم بیشتر تحنان

پیش مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور

داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سایر اوصاف

او را بیانی نیست از تمام مخلوقات برابر گزیده و تاکید شده و برابر

واری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج باستیدان نگذاشته

و از منت برداری حاجبان و نقیبان بیکدش ساخته و در عدم

حافری و عید شده فرموده پیش خود در ازمین نعمت عظمی که مقام عبطه

عالمیان است محروم کرده استحقاق مقتضای و عید شده شدن

کهرام فرشته جلال و شرف است و همین قسم عظمت نماز را

فهمیده حرکات صلوٰۃ کمال اداب و خشوع که شایان قبول بارگاه
 پادشاه حقیقی باشد بکل آرد و خود را ندایم در کار الهی داشته
 اوقات بنابر ابلا شبه وقت و زیاده و حضوری پیدا و ملاوت
 و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پیدا و
 اینست حقیقت اجمالی صلوٰۃ و اما حقیقت ارکان آن تفصیلاً پس
 برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد و بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص
 شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات و رد دل خود مستقیم کرده در
 دربار آقامی خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از
 ماسواهی او اعراض کرده و دست و سلطنت او را نصیب العین خود
 ملاحظه و دیده امید مناجات با دومی دوزد پس لابد مجردی که آن
 پادشاه عالمی چاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات
 او را می بیند عنایت خاصه در برده او میزدول می نماید و بدیده قبول
 و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از این
 چیله منقاد صنادیری شود عنایات شاهی در حق او دو بالامی گردد پس
 و قیامه آن بنده منقاد عنایات آثار ایجاب خود پیش از پیش متوجه

می باید برای می بجا آوردن تخت بوس یا امثال آن از تعزیهائی که تقدیم
استیذان مناجات و توطئه عرض حاجات نمی باشد انحنای و زرد
و سبب عهد در این تعظیم عنایاست بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه
شده اذن مناجات و بر او انگی عرض حاجات بلا ارزانی می کنند
پس آن عید منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به شاد
مدحی که شایان مژدای اوست گشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آتای اوست
بجا آورد و مشغول به مناجات و عرض حاجات می گردد و از بس که این
وقت وقت نهایت کمال این عید منقاد و غایت قرب آن پادشاه
عالی جاه و شدت ظهور بهمت سلطنت و نهایت وضوح سطوت
مملکت است به منظر ملهوی بعضی مضامین مناجات و مقام
نسیان بعضی از حاجات بود و لهذا در امر می فرمایند که لمحه از مقام
مناجات جدا شده خیال و عقل خود را در دست نموده باز در عقل قرب
و اخل شود تا در کائنات بخوبی دست دهد و قیسه امثال این
حالات قرب و مقامات استعمال مران عید منقاد چند بار تسبیح
تکبار و در دومی کنند تا نون حسن معاملات و قدر دانی و ذوق قیامت چنان

اقتضای فرماید که آن عهد را برای اعزاز و اکرام به نشستن مازدون
گفته لیکن از بک نشستن در دیار پادشاهی کمال سوسی ادب
است لکن احکمت سلطنت چنان اقتضای می کند که آن عهد را بجد متیانه
مناسب نشستن باشد مأمور فرماید مثلاً بسوی او پای خود دراز

می کنند بآیه تقرب ادای خدمت چینی نشینند همچنین و قتیکه مومن
پاک بمر از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت

مثنی از ذائل و ستمی بفصائل جان خود را از الواث بهیمیه و خبیث مغویه
صداف نموده و تن خود را از انجاس حقیقه و ابدان حکیمه پاک کرده و لوح خاطر

خود را از نقوش الخفایا بسوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علایق غیر الله
محرک و قلب و قالب خود را به حال الله گشته بکمال محبت و ذوق رغبت

مضمون ای وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض رادر

سوی دای قلب خود را احسن نموده و عقد تحریمه می نماید به محرابین عقد رحمت

الیه بحش می آید و عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلَّی

أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَخَمَّنْ قَبْلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ

وَفِي رَوَايَةٍ فَإِنَّ الرَّحْمَةَ نَوَاجِهُهُ أَيُّهَا النَّبِيُّ اسْتَطِيعَ بَيْنَ مَنَامِهِ وَبَيْنِ

تقدیر که ازال تطبیق از تلاوت قرآن و از ادعیه از دل بطهور میرسد
 بهما تقدیر رحمت رحمانی و فیض بزدانی در حق او سب و دل می کرد و نایب
 و نوع که توطئه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارات از سجود
 است بجای آورد و تمثیل عقل خالص خود ملاحظه می نماید که بمثل این

مقام رفیع که عبارات از سجود است مراد من مطلق فرموده و هیچ مانع
 و علق نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب عظمی
 راست اساده و مدح و ثنائیکه شایان شان ادست بجا آورده
 حسین خود را بر خاک بحر سائیده در مناجات و عرض حاجات ششون
 میشود و از آنکه سجود و مقام نهایت قرب و محل سوجنایات

جمال و ظهور سر اوقات حلال است لهمذا منتهی سهو و سب و سب

حالات کرده بنا بر علیه چنان مامور است که خود را در می ازان مقام رفیع
خود را آورده باز بهمان مقام رفیع برای تذکره کافات من عرض

طاعتات خود کند و چون آن مومنین پاک باطن حالات مرضیه بار بار متلبس

می شود که او نایب نگار در دور کعبه مستحق می کرد و قابلیت پر و انگی

شستن پیدای کند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد می کند

خلاف آنکه فعل تعطیسی از ان بکبار صادر شود چه محتمل است
 که آن فعل تعطیسی اتفاقاً از ان صادر شده باشد لیکن بنا بر محاذات
 قوانین عظمت قهوه و صلواته را حالی از عبادات که است به تشهد
 که مستلزم نسیب اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه
 سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلواته مستلزم
 حلاوتی جدید و لذتی تازه است بس لایدر کوع را از سجود بفعلی
 اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن بر اسبابها نصیبه مصلی
 گردد و دوم چنین در جاسه مابین السجده من سری است بس
 فاضل بیانش آنکه وقتیکه شخصی دلی القدره به مقامی رفیع و پایه بلند
 و فعه فائز می گردد و بنا دست او پایه تخت شاهی رسد باید ستاد
 سر بسته بهره و در کرد پس البته اقران و امثال او را طریقت اتفاق
 بودن این امر بخیاال می گردد و چون این امر بنگار مستحق می شود
 خیال باطل مشغول می گردد و همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را
 باعلای مناصب قرب که در سجود بدست می آید میبوازند البته محل
 حد و شرف اتفاق می بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلوب

نفس این مصطفی هم هست پس بنا بر آنکه این جن و دهر را گشت
 این مومن پاک را باین خلعت فاخره و دیار می نوازند این ایت
 اشاره جمالیه بسوی اسرار دارگان صلوة و اما تفصیل آن پس
 بنا بر سبکی مقام بر ذکابی اهل فطانت حواله کرده شد چونکه برین معنی
 بخوبی آنگاه بوده مواظبت خواهد در زید امید از فضل الهی است که
 حسب استعداد خود مورد الهامات صادر خواهد شد و ازینجمله باید
 بر دوسر قول فاروق که اجهز جیشی و انافی الصلوة در زیاده
 خودند میر عسا کر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین
 باشند می فرمود و لهدا امر فرد که فتوح و از و یاد اسلام در عهد او
 روداده در هیچ عهد معلوم نیست القصه تحقیق معنی ایمان در دین
 انسان بمنزله تخم است که تحقی در زمین پناخته بشده همیشه منکمر
 بر کلمه شهادت شد و عهود بدش مشهور و معروف عوالم الهیه
 اگر در زبان حال صدای تهنیت عبودیتش و قبولیت او از ملا
 اعلا سر بر زده بمسایع اهل عوالم رازینت بخشیده به مخزن وحدت
 کلمه شهادت مامور ببا خبری در بار اوقات خیمه گشته به بسیاری

از احکام تطهیر که مقدمه قیام در بار است و به تعلم اداسب اولیه و
 فعلیه و عرض داشت جمهریه و سریر معز و سر فر از گشت * افاده * چونکه
 اتحلال از اموال که بموجب منطوق جعل الله لکم قیاماً معاً عماد زندگانی
 این جهانی است گایه مأمور به نیست و بسا است که انسان و قیامه
 مسلمان شده همان وقت مالدار شود بارگاه از سابق مالدار بود بناء علیه زکوة را
 ضمیمه نماز فرموده تا مال که اکثر بموجب غفلت و کسرت می باشد
 و محبتش زنگ آینه دل می گردد و در حق مرقع مسلمان نوعی اند
 حضور علی اله و ام بخشد شرخش آنکه چون مرد احلام آورد
 دانست که بارگان اسلام مأمورم و این تمام ارکان عده که از ان جمله
 زکوة است در و لش قرار یافت همانوقت در پی تقشیش اجناس
 اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام نیست و هر چه
 از قبیل اول است مقدم از شش بیست و آن مقدمه در اچه قدر
 زکوة و گشت تن سال که شرط زکوة است اذ که ام وقت شروع
 پس این اتمام بنا و امیکه و اسیر خاطر مشش کور عین تدیر تمیز
 اموال خواه ماند در همه آن اوقاتش نوعی از حضور می حق زبیه

او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی کفایت است
 از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم بر من لازم است و بیات
 و یکر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا عمله رحم یا آواره و صیبت
 خود بجز دو کرم در جنب نیست ادای امر الهی ^{مستعمل} یا منبذم
 خواهد کرد و استغمای جناب صمد مطلق مدح من وی خواهد بود
 و خواهد دانست که این قدر مال که بر من در هر سال بطور پیشکش
 و نذر از مقرر گشته تا بحضوری اورسانم محض بنا بر عکس افزایش
 انعام جلیل القدر خود بر من مقرر فرموده و بنا بر عیبه احد زکوة اصالتی
 امام و خلیفه است و گویا در دست الهی خوانده میگند چنانکه قرآن
 و حدیث بران ولایت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة در هر سال
 به مشایب کسی است که از حضور پادشاه عالمی جاه بی پروا با مر و که دیکم
 متختم مامور است که از اثباتیای سماء که دستبده خود این قدر در میان
 بطریق نذر عید یا جشن بر حضور ما آورد و باشد که مابست عنایت
 خود آن را قبول فرموده مورد تقصیرات خواهم ساخت پس اهل کار
 خانجات و یکر که اینطور نذر که رایدن ایشان در عید و جشن مطلوب

و معمول نیست بلکه نمی تواند که را نیند نکر ان علو منصب و کمال
عزت و مجتبی که در بارگاه پادشاه است می باشد و آن شخص
مدام در مرید و ترقی می ماند و غفلات او را درین استتال با اموال رد
نمی دهد * فائده * چنانکه سلاطین ذوی الاقدار سماحت شعاع اموال
ند و نیاز او را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سائر
اهل عزت و افتخار مثل شاهزاد های عالی مقام و امرای کبار تجویز
بذل نمی فرمایند بلکه مصادف امثال این اموال نزد ایشان
ذوی الحاجات و انعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک
اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که مخارج آن جناب
فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر نبی ها تنعم
که علاقه اخوت و نبوت بان جناب می داشتند تحریم فرمود
و مصادف آن اموال از ذوی الخانات معین نمود پس کسانی
و اگر برایشان صدقات تحریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده
که شکر آن به پیش زبان ادا نمی توانند کرد و اگر فقط در مقابله همین
نعمت صد ها انواع عبادات و هزار ها اقسام طاعات بجا آورند

ایشان را می سرود و سبب مقابله مثل این نعمت عظمی به کفران
 و ارتکاب عیسان بگذارد ام پاید می رسند * افاده ۳ * و در فرضیت صوم
 ماه رمضان یک نوع وجه و التفات مرد و من تمام سال بسوی حکم
 الهی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظار می کشد و استعدا می
 می نماید که هرگاه در رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه و نماز
 تراویح و قرآن ادا خواهد نمود و درین انتظار و استعداد و خلوص
 نیت مردم مختلف الحال می باشند و حسب آن اختلاف مدارج
 مقبولیت آنها مختلف می شود و بهجت این انتظار تمام سال مشابهنی
 بزرگوار دارد چنانکه مطابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند روزه بهرامت
 معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بهجت عنایات
 بی غایات حضرت علی است که بر این امت مرحومۀ افض است نظر
 بضعف بدنی و کمی عمر و قلت بهمت و توقیع مراد است اعمال شاقه
 ماه موصوف و ولایة القدر مقرر شده تا بدین مراد است اعمال شاقه
 بواسطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز به درجات عالیات
 نمیشد پیشینیان بلکه زانند از آن شود و در هر سال یکبار لکن کوفی قوی بر

نفس میرسد که اثر آن تمام سال می ماند و شهوت و عصب و حرص
 و اصلاحی پدید می آید که هر انسان را بر آن آگاهی نشود * افاده ۳ *
 اما حج و عمره به نفع است که پادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد
 عنایات بی غایات خود سازد و دیگر کردار آن مکان طلب نماید آنرا
 نهایت سود و فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند چنانکه
 اگر کسی بدون طلب بهم در آن مکان داخل شود او را بهم بغایتی که
 لیاقت آن میدهد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عتی و عظمتی
 او را بهم در اقران خود حاصل شود و او را احالی محض از اعزاز و عنایات
 ندارد و انحصار آن مکان را بخوان یغما کرده باشد پس هر که
 بنابر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد
 و دیگر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال او بوجه من الوجوه
 معزز و منعم کند همچنین پادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را
 که مسمی بحرم است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود
 کرده است و مثل خانه یغما بر ای هر کس و ناکس مبتذل ساخته
 پس هر که بنابر طلب آنجا حاضر شود آن نسی آدم اندیش و انواع

نعم الهیه مشمول می شود که از عجباه مغفرت عام است که تمام گناهان
 آدمی آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان می شود که گویا الحال پیدا شده
 هیچ گناه بروی نیست و آیند در اہم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیہ
 مشمول می ماند و ہر کہ بدون طلب در آن مقام متحقق گردد مثل
 حیوانات و نباتات پس ایشان ہم بحرمت حرم معرض شدہ اند
 امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن پاک را باید کہ این
 امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز
 را محض برای اعزاز و اکرام تصور کردہ عظمت حج را در دل خود
 راسخ گرداند * افادہ * باید دانست کہ جماد امریست کثیر الفوائد
 عمیم المنافع کہ منفعت آن بوجہ متعددہ بہ جمہور انام می رسد
 بمشابد باران کہ منفعتش نبات و حیوان و انسان را احاطہ کردہ
 و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامہ کہ مومنین مطیعین و
 کفایتہم دین و فساق و منافقین ملکہ جن و انس و حیوان و نبات در آن
 اشتراک می دارند و منافع مخصوصہ بحیوانات خاصہ یعنی بعضی اشخاص
 را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامہ پس

بیانش آنکه چنانکه به تجربه صحیحیه ثابت شده که بسبب عدالت حکام
 و دیانت اهل معاملات و سخا و وجود ارباب اموال و نیک بینی جمهور انام
 برکات سماویه مثل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و
 نفاق مکاسب و معاملات و دفع آفات و نمو اموال و ظهور
 ارباب پسر و کمال پیش از پیش متحقق می گردد همچنین مثل آن
 بلکه صد چند از آن بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین
 مستدینین و ظهور حکومت ایشان در اقتدار و کثافت زمین
 و قوت حسا کر ملت حقه و انتشار احکام شرع و در قری و امصار به ظهور
 میرسد چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران و در نزول
 برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان داد رین جزو زمان که
 سده یکم از دود و صدوسی و سوم است که اکثرش درین ایام و اد الحرب
 گمراهه بحال همین ولایت که پیش ازین دود و صد یا سده صد سال بوده
 و در نزول برکات سماویه و ظهور ادلیای عظام و علمای کرام قیاس
 باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت شهادت مومنین
 و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقدار و جوانمردان کارزاه مستغنی

انبیا است و امام به نسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول
 ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراسم ولایت و متاعب
 و بیایات بریاضات سیره است و امام به نسبت علما پس انتشار
 علوم حقّه و کثرت معلمین و متعلمین و نور علما بمراتب احتساب و قضا
 و اجتهاد و افتاد قیام بر سبب امامت بلذنه یعنی دعوت عامه ظاهره و سبب
 است سبب حصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقّه و احکام
 مرجمه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و امام به نسبت
 عوام صلیح پس و نور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز
 اهل صلاح و امانت اهل فجور و بسبب شهرت امور محموده و مشروده
 و حصول امور مذمومه و مسمومه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب
 انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحرام و اولیای
 عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما
 به نسبت عوام مومنین پس حدوث نیت صحیح در معاملات
 و میلان بسوی طاعات در دلباشان بسبب انتشار انوار دین
 حق و التاف جو ادمعانی و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن

گروه تقلید باشند و نیز دفاهیت مفاسد بسبب نزول برکات علمای
 و بسبب عدالت قضاطین ذوی الاقتدار و جوهرهای سخاوت و عباد
 انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان بسبب مبعوض بودن قوانین شرعی
 است و امام نسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث
 کراهیت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سرمان انوار ملت
 حق در قلوب بنی آدم و بسبب رسوخ شاعت افعال قبیحه و
 عقول جهود امام بسبب شهرت ملت حق و نزول دست کشیدن از
 اظهار سرکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تقدیرات
 باخون الحوق و بسبب طعن اخوان و ملائمت اقران بسبب شهرت
 قبیح منکرات و بدعات است امام نسبت اهل نقاق پس
 استقامت ایشان بر دین حق ظاهر و عدم دخول ایشان در زمره
 گروه جرمه بسبب خوف قتل یا بسبب ملا حظت عزت اهل ایمان و دولت
 اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ماست حق در جوار قلوب ایشان
 بسبب انتشار انوار ملت حق و نزول برکات سماویه و بسبب
 ملا حظت شوکت اهل اسلام و بسبب مخاطبت مالوایی غلام و علمای

کرام و انعکاس انوار و نقود و اعطای این نزل کو از ان در قلوب
 ایشان است و اما به نسبت کفایت اهل ذمه پس در قیامت معیشت
 بسبب نزول برکات مسمویه و نفاق برکاسب و عدالت سلاطین
 و اطمینان از لصوص و قلاع الطريق و امید عدوت و رعیت بتسوی
 اسلام بسبب مخالفت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان
 و سبب ملاحظه اثر نظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب
 اتباع شرع است و اما به نسبت اهل حرب پس در حق کسانی که
 در جهاد از دست اهل اسلام مقتول شدند باید دید که ایشان اقل
 قابل می باشد چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قابل به نسبت
 قارین می باشد خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالف
 القعه و در حق ایشان مقبول شدن باعث تخفیف عذاب و
 تعلیل عتاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تاملاتی
 باقی نمی ماند پس لابد کفر ایشان مترادفی شد و هر قدر که گزشتاید
 می شود باز در آن عتاب متضاعف می گردد و اما در حق ذراری
 ایشان از نسا و حیان پس از آنکه ایشان را بسبب استرقاق

مخالفت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق
 و در حق ایشان مظنون می نماید این است پاره از ذکر منافع جهاد اما تفصیل
 آن پس اساطع اشش درین مقام نمی تواند شد القصه و بوجوب جهاد
 بر اهل ایمان و امر با قاست آن الی التراض الرمان در کار خانه
 تشریع بمنابه انزال غیث و اجرای انهار است در کار خانه نگوین
 اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از
 اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد می شوند و راه مخالفت خرات و نجاهدین
 بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفر می پیمایند و در ورطه هلاکت
 ابدی خود را می اندازند و در زمره اخبث منافقین داخل میشوند پس
 در عموم منافع جهاد مغل نمی تواند شد چه همین باران است که عموم
 نفع او و در حق جمهور انام بدیهی است با وجودیکه بعضی از اشخاص
 بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف می شوند
 * حاتم در فوائد شتر فرقه * و ان مشتمل بر پنج افاده است * افاده اول *
 باید دانست که استماع غنای مزایم و اختلاط امارت بدین شهوت اگر چه
 از ممنوعات شرعی نیست لیکن امثال این امور را در حق

سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نیاید
 فهمیده باشد آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضرات
 و بهم و در حق مستباین امار در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع
 ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق را
 ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع خلوط آن مضراً لا سیما خلوطیکه
 لذت آن در صلب نفس را نسخ کرده و حوادث آن در سویدای
 دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن بجهان و مهر گردان گردد
 و بر لاهرات که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست
 چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی آید
 چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک
 آن انتشار حواس و پراکندگی عقل و کرب طبیعت حادث
 نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب
 ترک آن مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمی گردد چنانکه
 بسبب ترک جماع الشهوات امثال این امور را هیچ یک از عقلا از
 قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیستند

مگر از حظوظ نفس بامکب از همان قسم حظوظ که طالب را اجتناب
 از آن اذک است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان
 قبیل است که لذت آن در تلب فرامی رود و اثر آن علی مراد بود
 و الا عصاره بذیل نفس مشبث می ماند و نفس را در طلب آن یکنانی
 و سرگردانی فرامی گیرد و علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس
 مباحاتی است که من وجه اسمایی با مورد تحریمه پیدا رود و در بعضی
 اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می رود
 مثلثات تعلق قلب باستماع غنائج و تخریبات تکاب استماع
 مرامیر میشود و کثرت اختلاط امار و در جلوات بدو شهورت
 می کشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و
 اجتناب از امثال این امور مباء شعار اهل تقوی و صلاح است چه بچه
 نور احادیث کثیره مصرح است و کسی بر ناکه تقوی و صلاح خود
 مستمند است اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت الیام
 این الشیطان یجری من الانسان مجری الدیم در ازاله امثال این ظنون
 یسانی و یکانی است و اما در حق منتهیان پس اعیان و باب استماع غنا

هم غرق دیگر میسر میسازد و اعمالی قلب بهمار و مغرقی دیگر اما مغررت اعتبار
 با سماع غنا پس تفحصش موقوف بر تمهید مقدمه است
 میانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
 می کند که کیفیت غصبه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر
 اگر چه آثار و احکام آن هر دو بایم شجاعت و تمایل می باشد مثلاً
 ضرب و قتل از عرض غضب بمر سرر میزند و از ملکه شجاعت هر صاده
 می شود لیکن اول از عوارض سرریحه الکردال است و صد در افعال
 اذان می اترنام و ثانی از ملاکات راستحه است و صد در افعال اذان
 یا ترنام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از
 ملاکات محمود و پس طریبان غضب و صد در آثار آن اگر چه محل
 ظهور آثار شجاعت نیست بلکه مؤد آن لیکن علمه آن کیفیت در تسلط
 آن بر نفس و اتباع مقتضای آن جویشی که هر چه غضب او تقاضا کند
 همان را بعمل آرد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه ملکه شجاعت
 را بی رونق می سازد و چنانکه صاحب شجاعت متین بانه میسر
 چنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه

نفس نشین شد پس در اصل مقصود کمال تحقق باید نمود و نظیر
 خاتم را اگر باید فرمود که ایمانی و غلبانی که سبب استماع صوت
 خوش در باطن انسان پدید می آید اگر چه فی نفسه از امور قدسیه الهیه
 نیست چه مثل همین حال بر نفس فساق و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه
 بر نفوس سار حیوانات وارد می شود لیکن سبب اختلاط انواع
 عبادات و طاعات و آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک
 گونه نماید سالک راه حق را در بادی نظری نماید و از حالات محمود و بالعرض
 معذوم می گردد و اما در جنب مقامات و آثار حجب ایمانی بمثابة همان
 کیفیت غصه است در جنب شجاعت و چنان که وقتی که آتش
 زیر پاره از زیر نایسیم می افزونند و بسبب تیزی آتش در آن
 پاره تغلظی حادث میشود چنانکه مثل آب شده کف می آید و میاید
 میر گردد و خلاصه او در نه می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت
 همان است که در نه نشسته است و این کف که بر روی کار آمده
بیچ کار آمدنی نیست * فلما انزلنا هذا هب جفاء و اما ما ينفع
الاناس فيهم كثر في الارض * همچنین بسبب استماع غنا

ایمانی که بر روی کار می آید و تمام باطن کسب را فرا میگیرد و امر به است
 از مرغوبات ذماتیه و احکام بهائیه که با نوافد سنییه متفرج گشته مهر
 بفلک کشیده است و احکام و آثار حب ایمانی در توده او منجلی
 گشته و این همان اصلا در امور معتد به کار آمدنی نیست آری مثل
 طاسمی است که برای نظاره ناشایان ملکوت بر روی کار آمده پس
 اباع امثال این امور و اعتیاد با سبب تحصیل آن رونق مقامات
 حب ایمانی می شکند چه کار صاحب ایمانی سراسر اطمینان است
 و سکین و وقار است و نمکین و کار اهل وجد سراسر اضطراب
 و بیسج و تاب و اما مغررت تعلق قلب بامار و پس بیانش آنگاه اگر چه
 نعل رخنه طیفسانیه در حق ایشان منفری نمیرساند لیکن رسوخ چرخی در
 سویدای قلب به نسبت ایشان سم فاسل است و تعلق قلب بامار و این
 همین قیل میشود یا باخر منجر این امر میگردد چنانچه بر صاحب وحدان سلیم
 پوشیده نیست و بسبب همین امورند که از اگا بر سالکان راه حق
 مثل انبیا و صحابه چرخی از امثالی این امور مأثور نیست بلکه آنچه از کلام
 هدایت الایام ایشان بر ذکای اهل فطانت موبد امیکر و دونهیم را بابتاب

و اسعار می بگرایست این امور است چنانچه بر مذهب اهل حدیث پوشیده
 نیست و ناممکن تصریح آنجناب تحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت
 عامه است بیان آنکه این امور بر هیچ مقصدی از مفاسد شرعیة بالفعل
 مشتمل نیست با وجودیکه بسبب کمال رعیت نفس بسوی آنها
 و شدت اشتها بر آنها دطوائف انام احتیاج اذان از جمهور انام
 دشواری نمود پس اگر نمی صریح از امثال این امور در شرح وارد می شد
 قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن از تکالیف معصیتی شرعیة بخرد اقدام
 برین امور لازم می آمد و اکثر امت در حومه بشقاوت عصبان گرفتاری شده
 ساء عاصیه بر ایشان می بگرایست امثال این اکتفا کرده شد پس
 طالب حق را باید که با امثال این امور اعتیاد نوزد و آزار و سویدای قلب
 خود بجا نهد و در طلب آن ایمان و سرگردان نگردد و التفانی از صمیم قلب
 بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این امور پیش
 آید مجاهره باز کار آن امور ضرر و زیست و تعرض بحال فاعلان
 آن جائز نشد و فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان
 شود و بلکه سائر طالبان راه حق که گم نیست در رضای حق حضرت حق چیست

بسته باشد تا اظهار کراهت این امر و نهی آن ارشاد کند احسن و
اولی تر است تا آنکه اسئال این امور را از وسائل قرب الهی دانسته
و در مرقه عبادات شرحیه داخل می نمایند پس ایشان بلا شبهه
این بدعت اند * اقاده ۲ * آنچه درین کتاب از تحایه و تحایه مرقوم شده
بدو به متحقق می شود و به اول طریق اصحاب الیمین است بیانش
آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده و قدری
ضروری از تحایه و تحایه بدست آورده اند و ارجز جزیل بر سعی جمیل
خود باشد و از خلوط نفسانیه مبایه و لذات جسمانیه جائزه اجتناب نورزد
مثلاً در فراغ کردن اموال و جمع نمودن استه و اقمشه و کنز کردن
مال و منال سعی بیش از پیش بکار برداگر چه در ادای نفقات
واجبه مثل زکوة و صدقه الفطر و نفقات اقربائیهل نه نماید و عای
به القیاس پس سعی این شخص مشکور و ضایع آن بقدر اعمال
خود و ما جور خواهد شد و درجات جنت بر حسب عبادات و طاعات
خود و آثار خواهد گردید و به دوم طریق سابقین است بیانش آنست که
ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تحایه و تحایه نمی نمایند بلکه اخذ بعزایم معالی

هم می فرمایند و قطع تعاق از ماسوی الله می نمایند مگر که از مال و عیال و از
 حوائج و اعضا و از ساعی و اعمال خود هم منقطع العلامی باشند
 و همه را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود می شناسند مثلاً
 دست خود را دست خود نمیدانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تنای حشمت
 و شوکت و مال و منال و سایر اسباب دنیا از ان حضرت حق جل شانّه
 غیبیه و هرگز اعتمادی بر ان نمی کنند و در حرف آن مریضیات
 او سبحانه و ربیع و قصود نمی نمایند و منوسه آنکه زندگانی و معاش را به طور
 خوابد که شست و هرگز در خیال ایشان نمی گذرد مثلاً اگر ایشان
 اختیاری شد بدستوی طعام نمی دارند و حرف ان را از مریضیات مولای حقیقی
 خود شناسند و در حرف کردن آن هیچ حرف دیگر ندارند حتا که مشافی
 و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از ان
 خود نمیشمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق حل و علا بگافری متهم
 حکم فرماید یا بلا سبب ضبط نماید هرگز حرف کلاه و حکایت سنگایت
 بنجیال و دوهم ایشان نخواهد که شست که این اعمال مادران گردیده و پیری
 از ان مابود که از دست مارفته بامکه میده اند که مالک حقیقی در ملک

خاص خود تعریف فرموده مارا بآن امور پیچیده علاقه نیست بلکه هدف و
 آن اعمال از دست ما بمشایه چربی است که مالکش آزاد و صندوقی
 که محض مملوک ادست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلا بان چیز
 علاقه نه مثلا که مالکش همگی آنچه را بر باد کند هرگز صندوق را محض اعتراض نه
 بلکه بعضی این بزرگواران را مقامی عظامی فرمایند که زلوازم قیام بان مقام
 ایست که از دل صاحب آن مقام رحمت ربانی و خیرخواهی جمه و
 انام فواده صفت جوش میزند حنا که اگر ایشان بر شمع ملغ شوند که
 اعمال جایزه ایشان مدایه بعضی از عصاه عطا فرموده اند و بسبب
 همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بد مال ایشان
 رو به بهی آورد و البته این بزرگواران را بسبب حصول نجات آن
 عصاه از مهلاک و عهوات بسبب اعمال ایشان سزوری و فرحتی
 بهر سبب بنابر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمالی ایشان از مهلاک
 و عهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ
 ابشیر شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که
 آن بزرگوار شیخی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده

* میت * پیو دی که دو رخ زمین پر شمی * مکر دیگر آن را را می شنیدی *
 انقباضه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیا و عقبی در غلال دل
 ادجائی گیرد و در جد ز طبیعت او مستحکم می نشیند و فغای اراده بالکل
 وست میدهد عنایت غیبیه او را اعطفا کرده بشابه چیه خاص که
 پادشاهان ذوی الاقدار بعضی مطیعین خود را از بسا مرد عایا تمیز داده
 بچیه خاص ملقب می فرمایند بر گزیده می کنند پیش جنانکه چیه خاص
 با ذون مطلق در تصرف است و اقمشه مولای خود می باشد و تمام سلطنت
 او را بخود نسبت می نماید مثلاً چیه خاص بادشاه بنده و سیستان را
 می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کاملی تالب در یای شور است
 همچنین اصحاب این مراتب عالیہ و ارباب این مناصب رفیعہ با ذون
 مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند و این کبار از اولی
 الایدی و الابعاد را می رسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت
 نمایند مثلاً ایشان را می رسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است
 و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است
 یاد امام چه نسبت ستادی است یا هیچ جزئی خصوصیتی نیست

تا آن چیز بماسنوب باشد و غیر آن بماسنوب نباشد و الله اعلم
 بالصواب * افاده ۳* حالات و مقامات و فضائل که مندرج این
 رساله است هر که متصف بان شود یا صرف بدریافت علمی آن
 بهره مند شود و در لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین
 این امور کوتاهی ننهد حسب حال هر یک حق تعظیم او را نماید و
 هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصود نیست پس اول تعظیمش
 بجهت تعظیم این نام پاک می باید این نام پاک اسم جلیل القدر است
 که بمقابل آن هیچ چیز نمی سنجند و ادراک بکنه کمال آن نمی رسد و اجر
 و ثوابش را پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده
 از زردی به کبر متبرمی شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خافت
 لایعقل محض و نگاره بخت بود و انجام خود را هیچ کس را معلوم نیست
 که چه خواهد شد و ثالثاً بحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه
 چه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را
 بمرتبه قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر را در کماله فایز
 به نعمت ایمان فرماید و زمانوقت او را به نعمت قطیبت بنوازد و رحمت

و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و
استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را برود و بعد نمی
شاید نعمتی عطا شود و نیز او که عطای الهی بدو این قسم نمی
نست جائز است که هزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید
* افاد * باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به خلق از اهل
و تحلی بفضل و اصلاح اعمال و عبادات منجمله بیان شده این
همه برای کسی است که طالب ارضای حق تعالی باشد و بارضای
وی مقبولیت و عزت و اعتبار و بارگاه حضرت ذوالجلال حاصل نماید
و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است
که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز
بود و هر چند کلمات عده مثل زنا و غیره از وی صادر شود لیکن هر که
بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و بهر بهشت
خواهد رسید و هر که متعقد و مصدق منضمون کلمه خواهد بود لایق که قیام
را بفرماید و نیت و پشیمان از آن خواهد شد که بالکل
آن را ترک کند بلکه هرگز آن را هرگز و زچند بار بلکه صد بار شود و

و کتاب گناه هم صور مخزنه دارد و در کتاب گناه باین صورت
 که گناه کند و در عین مستغنی بگناه حق تعالی را عفو و رحیم داند و همین
 دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه کرد و اقیح صور
 از کتاب معاصی است چو باین صورت مرتکب گناه عهدن کوبا
 از ابرار حضرت حق حل شده کردن است معاذ الله من ذلک
 و این صورت مورد توبه غضب الهی بر مرتکب گناه می گردد و شخصی
 و در وقت گناه خود را با نیک و از کار رفته و سختی عقاب داند که
 من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص ان شاء الله تعالی نیک خواهد شد
 و تعیین نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را
 توفیق چنان عمل نیک دهد که مکرر نماهی سیئات و ماحی همه خطیئات شود
 یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و
 فوت شفاعت دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود امرزش کند یا مهربانی ان
 در دنیا یاد و کور یاد و شریاد و جهنم چشاید به بهشت رساند
 * نموده * چون که محیاد ثنات مرد مسلمان بطرزست بویه علی
 صاحبها الصلوة و السلام بود و علامت کمال ایمان است و در

زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت هر ده بدست زنده
هر چه اعیان را بنخواهندی کنند پس مرد مسلمان محب سنت و منزه
بدعت را باید که در وقت مظهر آثار احتضار توبه و استغفار نموده
ایمانی خود را مفوض بآرام المرحوم نماید هر چند اله تعالی معین
هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را تقویض ایمان خود
باو تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی می باید خصوصاً در این
وقت که وقت طریح غفلت و مدغوشی است و برای تخمیر و تکفین و
دفن خود و وصیت کرده مقیم نهادن ساخته نگاه دارد و معمران را بر این
آگاه سازد که هر که خلافت طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ در تکفین و
تخمیر و دفن عمل خواهد آورد و مواعده از وی روز قیامت خواهیم کرد
و دانست که او خواهد بود هر بدعتی که در تخمیر و غمره رایج باشد تقی آن
باو هم کند مثل ساختن قبر بر قیور و تخصیص و تکلف در مقبره و چراغان
ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائی که آنرا از اعمل صالح

شمارد * اَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى وَ جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْبِدَعَاتِ

وَرَزَقْنَا الزَّبَاعَ الْمُصْطَفَى فِي جَمِيعِ الْحَالَاتِ * بَابُ سَوْمِ دُ

بیان طریق سناو که راه دلالت * و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله
 است * فصل اول در بیان اشغال طریقه قادیان * و آن مشتمل بر یک
 موهبه و دو هدایت است * تمهید * خلاصه اشغال طریقه قادیان
 با تفسیری که موجب سهولت سناو و معرفت مطلب یابی باشد
 و اثری از اندراج نهایت و رتبه ایت در آن نیاید اگر دو دین فصل
 محصور کرده شد و از یک به همه اشغال منحصر و ذکر و فکر اند لابد این
 فصل بر دو هدایت منقسم گردید * هدایت اولی در بیان طرق ذکر *
 و آن ششگون بر چهار افاده است * افاده اول * ذکر یک ضربی
 بلند کرد و طریقه شش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله
 را از وسط سینه شدت و جهر بر آورد و پیش روی خود ضرب کند
 و نزدیک لفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ
 مبارک از دهنش بر آمده و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز بطور
 آواز کهر خیال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون این قصد اصدار
 آوازی جهر و شدت میکنند پیش اذان که آواز مستوع پیدا شود و جنبشی
 پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز

بگردشت تمام می کرد و بعد اتمام آن و قبل اذان که دم بجای خود
 آید و شکل و هیئت و بین و لب و زبان بحالت نخستین عود کند
 استنداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست
 آری آواز کتده میبند پس همین آواز متخیل پسین را زیاده
 تر کشد و همراه کشیدن آن آواز نور متخیل را در از تر و پهناتر
 مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را
 از سر تا قدم بآن احاطه کند باز اذان آواز متخیل بهم سکوت و خاموشی
 ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر
 طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار
 آن نور توتوتو شده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و
 درین سکوت لحاظ خود را بذات بخت منوجه نماید و بعد استقرار آن
 لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر
 را بکثرت و مواظبت بعمل آورد تا که به قابو در آید * افاده ۲۰ * بعد
 و سوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر و وضربی شروع کند طریقش
 آنست که دو زانو مثل نشستن نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را

از وسط سینه برآورده بشدت و جبر در زانو است ضرب
 کند ز باز آمدن او صوت متخیل را با بستگی نایب شانه راست
 کشیده بوسط سینه رساند و چنان تجیل کند که نور همراه این لفظ
 برآمده و بجای زانو و پهلوی شانه و دست راست تمام آن نور گردید
 یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای او همان نور نشسته است باز
 قدری سکوت کند و در آن سکوت نشستن بهمین نور بجای
 اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در دین او صورت همان نور بجای آن
 اعضا خوب بنشیند بعد از آن بهمین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه
 تابشاند راست کشیده بر قلب بشدت و جبر ضرب کند و چنان
 تجیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب
 فرو رفته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان
 ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود درون تمام بدن این
 شخص ساری گردیده * افاده ۳ * طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار
 زانو بنشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق
 مذکور است بکند و دیگر ضرب در جانب چپ همان وضع نماید و ضرب

سوم در قلب نماید * افاده ۴ * طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار
 نه نوشتنه یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و دیگر در
 چپ چوب و سومی در قلب و چهارم روی خود کند بوضعیکه
 همراه آن ملاحظه کند که گویا که نور یک همراه این بر آمده از تحت احاطه
 می کند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص در آن مستغرق
 گردید بآن بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته * فاده ۵ * عایت
 این ذکر باین طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام
 بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظامت شربت از تمام بدن عمودا و از
 اعضای مذکوره خصوصاً در دو و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر
 مستحکم شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون آناه
 اذکار چهار گانه از یک ضربی تا چهار ضربی موبد اکرد و بفکر مشغول
 باید شد * هایت ثانیه در بیان اقسام فکر * و آن شش تا بر هفت
 افاده است * افاده ۱ * مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و
 بطریقش اینک وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له معین
 اوست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه

است و این ملاحظه را سه صورت بخمال می کند و ادا اول آنکه
 هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را به فهمد دوم آنکه وجود
 حق تعالی را عین این چیز را تخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه
 از این هر دو طریق بر این احتیاج لازم شد و صورت سوم که مراد
 آنراست اینست که وجود را در ایگانه غیر تمام اشیا یا هر جا
 تصور کند نه آن چیز را نفی کند و عین حق را در مثالش ایگانه هر شخص
 می داند که منی که از آن بلفظ هست در فارسی و بی در هندی تعبیر
 می کنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است
 با وجودی که هیچ چیز خالی از آن نیست * افاده ۲ * بعد استوار و
 استحکام مراقبه و حد این مراقبه محمّدیت کند و آن را در مرتبه
 است ابتدا و انتها اما ابتدا ایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز
 بسوی او سبحانه تعالی اجمالاً استغنائی وی از همه چیز است
 پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن
 عبارت از ملاحظه احتیاج خود را مورد نیازش و معاد تفعیلاً مروج بغایت
 محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است بعضی چنان ملاحظه

کند که در هر چیز احتیاج بنسوی او نیست و هیچ کاری بدون عنایت
 وی سرانجام نمی شود کار عمده بود یا سهیل از معاش بود یا از معاد و این مراقبه را
 الفی و محبتی و راهی بجانب کبریائی متحقق کرد که بروی قدای جان
 و آن وعزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه برنام او سهیل
 و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار و مزید عزت و جاه
 شمارد و این امر در اعتقاد وی گماید یعنی مستقر و مستحکم شود و معاش
 آنکه شخصی که از طرف پادشاهی انعام های مملد موردی ابا عن
 جد یافته آمد و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بنوسل پادشاه رو
 داده اگر کار می مامور از طرف آن پادشاه شود و سرانجام آن را بجا بیاورد
 بهم فخر خود می داند و ازین مراقبه منی ایاک نعبد و ایاک نستعین
 بنوی متحقق می گردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف تو حید آن
 تعالی است که با وجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه
 را یک فاعل و یک موثر که ذات ذل حقیقی است در هر فعل و هر
 جنبش و هر کون موید می گردد * افاده ۳ * بعد این مراقبه شغل
 دوره کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سبح

و تدبیر و تقدیر و علمیم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور
 مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیار خود گوید
 که ای الله سمیع و آن را از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط
 سینه که مقام لطیفه هراس است بر آرد و چنان داند که روحش که در ک
 در سینه دیر جز روی همان است مجتمع و فراهم شده همراه ذکر و ک
 در ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف
 بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این مهر
 و اسم یعنی الله سمیع لوجهی است که لفظ الله یا لا و لفظ سمیع نیز
 آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این مهر و
 اسم متبصر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق
 مذکور بلطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام است رساند و باز
 الله قدیر از اخفی باسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد
 تا از الله علیم را از انجا بعرش معلی رساند و با سعادت آن ذکر روح
 را از اسمان چهارم بعرش مجید رقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم
 یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گهری

یا باب گهری بر قد که ممکن شود و آغاز روح را یجب و راست دایره
 سائر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها و شوا می افتد بلکه مثل چیز
 سنگین خود بخود و بجز بر می افتد و برش آنکه در وقت صعود و راهی
 بطور روزنها در آسمانها متخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن
 روزها را راه راستی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز همان بدو
 از عرش مجید تا طیفه نفس بر تریب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بدو کرامه
 علیم از عرش تا آسمان چهارم و بدو کرامه قدیر از آسمان چهارم تا طیفه
 اخفی و بدو کرامه بصیر از اخفی بصیر و بدو کرامه سمیع از سمیع تا نفس
 امّیه امّیه این ذکر را میزاید کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش
 بولایت روح و اگر است ملاقات بارواح انبیاء و اولیاء با ملائکه و
 میر جنت و نار و المکنه سماوات مثل سدره المنتهی و بیت المعمور و غیره
 و لوح محفوظ و کشف وقایع آنجا و بنا بر همین امور روح را در آسمانها
 متوقف کردن و دایره سائر نمودن نمی باید و دیدن عجایب آنجا مختلف
 میشود هر کس موجب قوت ادراک و استعداد مناسب
 حالی خودی بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود

و احیاناً بر صراط یک که مفید را مسا کتب بود یا غیر آن نیز اورا آگاهی
 فی بخشه و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی دست
 میدهد و پیرگامی از جسم حاصل می شود و نور انبیا بهم می رسد که در شغل
 نفی اعانت و امداد می کند و آنرا انسان ترمی سازد و هر چند روح
 بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن زکرا الهی
 بدر و اوسته پس جائیکه طاقت رسیدن می داشت بدرقه
 مذکور می تواند رسید * افاده ۴ * باز شغل نفی پیش گیر و
 بنامش آنکه بمقتضای اش ^{لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ} نور السموات و الارض
 انوار الهی در هر مکان موجود است به مثابه وجود هستی که هر جا ثابت است
 چنانچه در مراقبه و حدایت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود
 پس جائیکه وجود است بهر جا انوار مستحق است و چون احاطه
 وجود معلوم شد به همان طور احاطه انوارش مایه فهمید و با وجود آنکه
 انوار هر جا موجود است لیکن قوت در آنکه انسان بسبب آنکه
 از خیالات اشیا ی کثیفه نظامیه که اجسام فلکی و عنصری هست
 از درک آن محجوب و محروم است به سبب غیبت و دوری

دور و همول ذات بحت طی حجب که عبارت از انوار است
 واجب و طی آن بدون ادراک آن در حاکم انکشافات ممنوع و آنچه
 از باب فطرت عالیه را بدون انکشافات انوار و وصول بذات بحت
 و مستمعی و بهر پس در احتیاج اکثر ناس با انکشافات انوار قدح نمی کند
 پس برای ادراک آن قوت در آنکه خود را از خیالات مذکوره پاک
 و صاف باید کرد تا که انوار الهی بدرک شوند و همین که آئینه قوت در آنکه
 اش از رنگ خیالات مزوره مصفی گردید پس انوار هر جا
 موجود اند بلا تعجب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن این
 است که شغل نفی کند و خلاصه مشغول نفی نیست کردن اشیا است
 انخیال خود اگر چه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت
 آن را نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هر چه موجود
 است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است در بطی خاص
 با وجود پاک او هر چه موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی
 فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن کویا مقابل خالق شدن
 است و غرض هم به نفی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صاف

کردن مدر که خود است چون مدر که صاف شد مدعای خود خواهد
 برآمد از نفی واقعی هیچ کاریست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب
 بنظر می آید لیکن اینجا دو مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی
 یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود
 از پریش و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیرگی
 سخت است بناء علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم
 نفی تمام عالم و سبب و سهولت دوم و دشواری اول آنست
 که قوت در آنکه از عالم و دانست خود را ممتنعی و پرمی ماند و دریافت
 خیر خود و احیاناً می شود در نفی دوم چیرگی را از آمدن در قوت در آنکه
 خود منع می کند و در نفی اول آنچه در در آنکه مستقر است آن را
 اخراج می نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج
 داخل است پوشیده نیست که اول به نسبت دوم بسیار
 آسان است یا باین طور فرقی که می توان فهمید که نفی باران شخصی
 را که باران گاه دیده آسمان است از نفی باران هر کسی را که در عین
 بارش ایستاده و نظرات متواتر به بردنش می افتد و بناء علیه در

نقی خود نقی جسمه اسفندل و جائی که بران قرار دارد و سوار بر می شود و
 گاهی نقی سر که مقام ادراک و امتیاز است کران می نماید و بعض را
 که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه بر می باشد نقی حلق و سینه
 منحنی می شود بالجمله هر چیزی که آگاهی بران بیشتر نقی آن سخت
 تر پس اولان نقی تمام عالم کرده نقی بدن خود کند و شروع از همانجا کند
 که نقی آن دشواری نماید که به نقی آن عضو تمام بدن یک بار کی نقی
 خواهد شد و اصل در تحصیل نقی توجه صاحب نقی کامل است که نقی
 خود کرده به هست خود مستوی شده القافریاید و ابداً ای نمودن بران
 بر مبنای این کار بصورت مختلفه می باشد گاهی خلأیی به مقام سینه
 و شکم اول معلوم می شود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی مهر و دست
 می پندارد و گاهی تصویری کند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی
 ضخامت وجهه متخیل می شود و گویا قصبی است از لحم که دم بدم دراز و
 باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود
 خلأیی خیال کند مثلاً آنکه کوله توب از یک طرف بطرف دیگر رسیده
 آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آینه

آهسته فراخ تر و گشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صور بی
 آنست که چیزی غیبی منتهوی که عبارت از فناءست از عالم قویب متوجه
 بوی شده یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که
 بر پاره خرفی مست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و بپاش
 اینطور بهم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمد و یا گوشت پاره دل
 از وی بر آمد و منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس
 آن جسم بی جان شده منضمحل گردیده هر چند نزد واقع این کار
 بیان این صور شئی تطویل لا طائل است لیکن بشا است که
 از نفی محل نفی تعبیر صورتی از صورشش به بزرگی فوی اله کاهیم
 سر می کرد و احیاناً با وجود دریافت صور کثیره غیبی عاقل را صورتی
 دیگر مادرای آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صورش خالی
 از فائده نیست بهر وضعی که ابتداءش نمود کرد و دان را بخوبی در خیال
 خود گرفته در مرید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام بدن بانجام رسد و
 در وقت صعوبت نفی گفته * لا موجود الا الله لا فاعل الا الله *
 و اهرحالی که نفی آن صعب می نماید معنی این بهر دو کلمه را فهمیده بتقوت

خیال نبر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل مرا می نفی
 کافی خواهد شد و بعد نفی احیاناً خلایمی پدید می آید بوضع که اگر تخیل کند
 که ضرب شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضرب
 بطوری که در خلای خالی می کند و همچنین از میان وی خالی میگذرد و گاهی
 تاریکی مثل کاهل که کردا کرد او تابشی مثل خط بار یک نورانی باشد
 نمایان می گردد و لیکن آن خط نورانی که در تخرج بندگی می باشد
 بمثابة مشعل آتشین که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک و مکرر
 می نماید و نیز آن خط نورانی مالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در
 ضمن تاریکی مدرک می شود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه
 ننمایند همان وقت منعدم می گردد و بسوای تاریکی امری دیگر
 مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شنل نفی را
 نجوی مراد است باید کرد که شنل طالب اذ امور مکرر که بمثابة حسن
 و خاشاک است به همین شغل مصفا می گردد و لیکن اکثر اعیان
 باین شغل حاجت می افند * فائده * در ایام اشتغال بشغل
 نفی شغل باید داشت هم باید کرد و تحقیقش التماس دائمی است

بسوی ذات بیخون و بی چگون در همه اوقات در نشیب و برخاست
 و عروض و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بجیشی که
 هیچ امر مانع التفات نه کرد و به سبب آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهل تمام
 کاری در دل شخصی که راسخ می گردد پس در عین اشتغال بخواج
 ضروری و اعمال معاشیه دلش گمانی بجای بسوی همان امر متوجه می ماند
 چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان یا دخی
 بیار که و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد
 داشت حی را از ممتنات عقلیه یا عاویه نشانند بآنکه آنرا سهل
 و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چمت بندد و بپذیرد دانسته است
 که چنان که بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل
 می باشد لیکن ایشان به حصول یادداشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر
 قه و وقت عروض امری که مشعر به حصول یادداشت آن چیز باشد
 مثلا هر شخص را اوقات دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم
 بالعلم به مگر وقت نشستن کسی یا حدوث الهی یا همچنین بعضی سالکین
 را یادداشت حی حاصل می باشد و شعور به حصول آن نه مگر نزدیکی

هر دهن غفلتی یا امور مخله در امر یاد داشت و بعد ملکه یاد داشت حق
 یاد داشت دیگر هم بان ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم
 گذشته * افاده * چون نفی خود و تمام عالم بقایوی طالب
 آمد نفی النفی و فناء الفناء از سر گیر و بعضی چیزی که بان نفی وجود
 خود و سایر موجودات می کرد آن را هم منتفی و منعدم
 تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض است علامت آن
 غفلت و نبودگی و تعطیل محض در قوای دراکه است حتی که اگر
 درین شغل کمال ملازم نباشد بدین او معدوم شود و اثری از آن
 باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد
 لیکن آید و دراکه آمدنی است آن را محمل نکند و بلکه بعمل آرد
 و سبب نامطبوعی نفی النفی نیست که درین شغل دور گردن
 ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود
 دل بستگی انسان سبب ادراک است هر چند در شغل نفی
 هم هر چیز را از ادراک خود دور می کند لیکن همنامی بخیالش باقی می ماند
 و سبب دل بستگی می کرد و چنانکه صاف طمعان برسد آن را مقام او

می گردند تا عین در بعضی هم اسی می شود بخلاف ذی الکفی که
 مدار آنست در آن مقام باقی نیست * اما ده * بعد اتمام ذی دو
 صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف می گردد و محاسن
 آنکه صاحب این شغل خود را رسد و کثرت نیک در عالم امنت گمان
 می برد و تصویرش اینطور نمودار می گردد که بدش را فراخی و
 پهنائی متخیل می شود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه می رسد که در
 خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است تجاوز
 از تمامی جوانب می گردد و همه عالم در خود می نگرد افلاک و عناصر
 و جبال و بحار و اشجار و اجبار و حیوان و انسان همه را منجمه جسم خود
 میداند و درین حالت اطلاع را بمنه افلاک و سیر بعضی مقامات زمین
 که دور و از آن جای وی بود بطور کشف حاصل می آید و آن کشفش
 مطابق واقع می باشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این
 خیال مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت
 توقف کند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد
 فساد و راز را راه راست امور است بمعنویت بسر است و دانست

قصد انتقال از آن بانوار کند که حجب ذات پاک اوست و گاهی
 انوار در نگار نمک بنظری آید و همین صورت راه حصول مقصود
 طالب است و آن انوار حجب ذات مجتبی جل و علا است
 و طی آن راهی مغر نیست اگر عنایت الهی شامل حال باشد
 در یک لمحہ ہزار ماطی می گردد لیکن سبب عادی برای انتقال
 سالک از حجابی بہ حجابی دیگر آنست کہ ہر یک را از ان انوار
 بہ قوت خیالیہ خود بدی و صبیح کند کہ احاطہ تمام عالم کردہ تجاوز از قید
 مکان بفضای لامکان نماید بعد از ان بہت انتقال از دل خود
 بر آورده استدعای ابن امر از جناب حضرت حق نمودہ بنظر
 خیالی خود در ان نور بدی غور کند کہ نوری دیگر از صلب همان نور
 نمایان گردد و آن را ہم بر طریق نور اول و صبیح کند و از ان نور ثانی
 انتقال در دو و ہلُم جَرَّاد بکہ اَشہان در ہمین حجب متوقف
 گردد و او را در راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این
 حجب حجابی است لطیف بی لون کہ از ان بہ نسبت بی رنگی
 تغییر می کنند آخام گاہی توقف رومی و ہدو از بیابان بعضی طالبین همان را

مقصود اصلی می پذیرند و همان جا متوقف می شوند * افاد ۷۱۰ *

هرگز ابعایت ایزدی و جذب نجیبی تمام حجب طلیث بمقام معرفت
ذات بحث میرسد و در اینجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش
می آید و توضیحه در اینجا می باشد آن را یسر فی الله می نامند و نه پذیرند
که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب
مسلوق کل یوم هو فی شان هر وقت شان جدا از ان ذات
پاک جلوه گر میکرد و دوبه مجرب و تبدل احوال دل طالب و در غیب بهم
سد می و تفاوتی بر بصر بصیرت او نمایان می کرد و چونکه بر طبق
حدیث نبوی علی صاعبه السلو و السلام که دل آدمی به منزل پاره
پراست که در صخرای صاف بادا آن را زیر و زیر می سازد و دل انسان
را قرار نیست پس ظهور شیون را هم از آن طرف سکون
و قرار نه بلکه هم بدست می گردد و از جهت تفاوت شیون الهیه
است که معاملات مختلفه حسب استعدادات نبی آدم پیش
می آید و بیان یسر فی الله تفصیلی دارد و طویل و عریض که تحریرش
درین اوراق دشوار است اما سنوکی که متعارف است و منضبط

لایب مصنفه این فن است پس بر مقام معرفت منتهی میگردد

✽ فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشیمه بطریقی جدید که

موجب فوت اثر و سرعت ظهور ثواید در ازمنه قایمه باشد و برطر

ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید ✽ و آن مشتمل بر دو

پدایت است ✽ پدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشیمه ✽ و آن

مشتمل بر پنج افاده است ✽ افاده اولی طالب را باید که با وضو

و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت

خواجّه معین الدین سنجر می و حضرت خواجّه قطب الدین بختیار

کاکلی و غیره میخواند و التماس بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان

نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعای گشود کار خود

کرده ذکر و عمر می شروع نماید طریقه نقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار

متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار

گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر اسباب هر دو ذکر فیما بینهما لفظ

الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی بار

اولی را وقف نماید و بار دوم را بر آن برآورد و بحیثیت اول گوید

و آخر را از اول در هر دشت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول
تخیل کند که نوری از سینه اش برآمده بر لب او رسیده توقف کرده و در بار
دوم از همانجا برآمده بسبب فوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از پیشش
برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را باند تر بقدر یک دست
تصور کند همین ذکر را به حضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر
هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه
نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای
پاک و منزه وی مکان نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مسئلی
آنست که جلد تر ذکر آن نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر
کند که آن نور مثل چتر بر سرش باشد باز بسبب کثرت و تواتر شدن این بر
تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون و بیرون احاطه کند و
بدنش در آن نور کم گردد * اناده ۲ * چون این معنی نجوئی حاصل
شود و مشق و ماکه آن بوعضی رود بد که هر وقت بلا گفت همین
طور بکشد و بقایوی ذکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ * الا
الله * است فوت و شدت و جهر بهمان طور است که مذکور شد

لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو
 زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق
 بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تجبل نماید و آنرا از زیر بیلا آرد تا که
 نور فانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش در آن کم شده
 باشد ثابت گردد * افاده ۳ * باز بلا مت و آسگی ذکر سوم
 شروع کند و درین ذکر بطور اول صرفن لفظ الله بگوید بدو
 ضرب و شمت و جهر منظر و این لفظ مبارک را بخيال خود در آن نور
 که بجای بدنش هم همان است گردش دهد مانند جاروبی و مصقله
 که اگر که درتی در آن از خيال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و
 مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد
 * افاده ۴ * چون این نور آن چنان مصفی گردد که شمع آن از
 بهر جهت دور تر از آن افند و تصفیه و تمهیل آنهم بقابوی ذاکر آید
 ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات اسبیعی لا اله الا الله
 پس لا را بخيال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره
 را فرا گرفته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لایست که پیش

و وی خود محمد و و مبع نخبیل کند تا آنگه بعرش مجید رسد و باز آن را
 متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دایره گردیده
 بمقام خود رسیده و بافظ الا الله جانب فوق بالای عرش مجید
 ضرب کند و در لا اله نقی موجودیت هر چیزی الواقع و فی الحقیقت
 و نقی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بمحاط
 درست و تصور چست مستقر و مستحکم سازد و در ضرب الا الله
 اشارت بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرحمن
هَلْیَ الْعَرْشِ اسْتَوٰی بگرد این ذکر نور آن ذات بحت از بالائی
 عرش بان کثرت و وسعت به مشاب و ریای زخار خواهد آمد که تمام
 عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن کم خواهد شد چنانکه در
 ذکر اول فقط جسم ذکر کم شده بود و باین طریق ذکر نقی و اثبات
 غالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیت فهم
 درست باید و این ذکر را به ثرت و مبالغه نماید بغایت ایزوی
 و ترقیات محتاج بشغلی دیگر خواهد شد * افاده * طریق استقام
 انبیین ذکر به منزل مقصودم آنست که بعد استرا و نور می که آن

قوی عرش فائض شده تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند
 و ذکر را به کنار دهد و در مراقبه این ست که نفی خود و نفی تمام عالم
 که از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصد می ملاحظ نموده نفی مسطور
 را بطرزی در قابوسی خود آرد که اولاد و نسلها نور بهم نفی خود و نفی
 تمام کائنات از وی آسایان شود و گو که نفی از این نور منقلب نمی شود
 ولیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را
 مستحکم سازد و بعد از استحکام نفی یا توحید صفاتی مویدا خواهد شد
 یا ظهور انوار و طریق ثانی راه مطالب یا بی است پس بطریقیکه
 در فصل اول مذکور شد از آن حجب نور نیست تجاوز کند تا که باخر حجب
 که مانع به نسبت بی رنگی است فایز گردد و اگر چه نسبت این
 طریقه را تشریح بنور مهتاب که منتشر باشد می دهند لیکن
 فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم می شود همینکه
 در آن نور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمی گذرد و چون که از حجاب اخر هم
 تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت له منتهای سلوک متعارف
 است متحقق خواهد گردید * * * است ثانی در بیان فوائد متفرقه * و آن

مثل مرد و افاده است * افاده ۱ * برای انکشاف حالات سموات
 و ملاقات ارواح و ملائکه و سیرجنت و ناز و اطلاع بر حقایق آن مقام
 و دریافت امانه آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا
 قیوم است یا حی را اندک خیالی از در میان سینه خود تا بلب آرد
 و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه
 بر آرد و از بسکه تلمظ باین لفظ مبارک متحمل تلمظ بلفظ اول
 واقع می گردد لابد که اثر این مرد و اسم مبارک و وقت تلمظ باین
 مجمع شد ثبوت می گیرد و همه همراه تلمظ بلفظ اخیر باستعانت مرد و
 لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح در میان
 مرد و اسم ماند روح را بیالای عرش رساند و در انجا رسیده توقف
 نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور بخمار اسبیت بالای عرش نماید یا
 زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه منظمه و
 دیگر امانه متبر که بعد عرصه که بیداری و خرداری این عالم خواهد
 باستعانت همین مرد و اسم انتقال از اعلی با مصقل نماید بذکر
 خیالی یا حی تهیه انتقال از آن جا کند و به مصاحبت یا قیوم بدریجه مکان

خود رسد و در نزول سموات را جدا گانه ملحوظ دارد * افاده ۲ * برای

کشف قبور سه بوح قدوس رب الملائکة والروح مقرر است

طریقش آنکه با اسم اول یعنی سه بوح از نامف نامد ماغ یعنی مقام

لطیفه اخفی رسد و با اسم دوم یعنی قدوس از ان جا ببالای عرش

مبجید و با اسم سوم از ان جا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند

و از در ثناتی دل داخل شده از در تحتانی مرآده مستوجه به قبر گردد

و اگر مدعا یکنار کی نه بر آید دل تنگ نشود و در مکرار آن بحضور

و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امید واثق از فضل الهی دارد

که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نادافقان

موجب قرب الهی می دانند و فی الحقیقت مورش دور است

* فصل سوم در بیان احوال طریقه کشندیه * و آن مشتق از یک تمهید

و در و حدیث است * تمهید * لطائف شش گانه که در انسان

است مواضع آن را معلوم باید کرد لطیفه نایب زیر پستان چپ

و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سر در میان مهر دو که در وسط

سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی

در مقام منتهای موهامی سرکه شروع یشانی اذان حاست و سببه
سببه همان جانشانی می شود و لطیفه اخفی به مقام کام در میان
مقدم سرچاییکه جنبش دوران در سرکوه کان محسوس می گردد و * به ایت

اولی در بیان اقسام ذکر ذکر که در طریقه نقشبندیه راجع است *

و آن مشتمل بر چهار افاده است * افاده اول * لا اله الا الله شش گانه

و ابتریتی که در تمهید مذکور شد. ذاکر بنحوی باید ساخت بحیثیتی که خود

بر ذکر آنها آگاه شود و متقین کننده که در لطیفه نو ذکر جاری کرده است

بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه مطالب قصد کند و استمداد

بواسطه وعاد النجما محض از فصل الهی جوید و به فوت بهمت توبه نماید

و ادنای اثر توبه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش نبض

نمایین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرّد التفات

معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین استتعال با مورد دیگر اسان را

بسوی خود ملتفت سازد و نکند ارد که بالکل اذان غفلت و رزد

پس آن حرکت را مقدار ذکر نام پاک الهی داند که

باین حرکت اسم اند می گوید و حضوری و انسی به مسمای این

نام مقدمات پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه
 مراوت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم
 شود و این ذکر لطائف را از اسخ سازد ادنی مرتبه رسوم آنکه هر وقت
 که خواهد مشغول باین تواند شد و مطلقا اگر باز دیاد آن فرماید امتثال
 امر وی کند و هر یک را از لطائف شش گانه نوری است جداگانه
 که در کتب در سائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت
 اذکار لطائف هر یک را بنور اوستوری نمایند هر چند این توبه بهتر
 و خیر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدای آید و آن طول
 چندان ضرر و زیست هرگاه انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود
 انوار لطائف را معاینه نمی کند و بعد مراوت هر لطیفه را بنور شش
 بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف
 همین مطالب سعی و محنت سمر انجام می پذیرد و بعد آن در مقام
 حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می نهد و پس سعی در تلویین
 لطائف بالوان انوارش در ابتدا بمنزله تعلیم تقادیر کند و نامه
 است که پیاخوان را پس اصلاح آنست که از مراتب دون بقه و

حاجت استمال نموده وقت را صیغ قاطع دانسته زود لای
 زود که رانند و در مقامات بماند بقدر استعداد و دیگری روح توقف
 نمایند * افاده ۲ * من بعد حبس نفس نفی و اثبات کند طریقتش
 آنکه مودب و زانور و بقیله نشسته دم خود را بند کرده و زبان را بکام
 چسبانده و لارا از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سرائفی توقیفی کرد و باز
 بر لطیفه اخفی هم توقف نمود و با لطیفه اخفی رسد بالحد حرکتی خیالی از
 نفس تا اخفی کند و در میان این امتداد حرکت در مقام لطیفه سرود
 خفی لحاظ را با استقلال متوجه ساخته بنابر استبانه آنها فراموشی کند و اندر
 از لطیفه اخفی کشید و با لطیفه روح متوجه گشته الا الله را در لطیفه مقابله
 ضرب کند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری بر اینچ عضوی از
 اعضا حاکم که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود و بعد و طاق آرا بعمل
 آرد و یکبار ذکر کرده نفس خود را بکند ارد و بعد اطمینان و قرار نفس
 بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زائد شود و در عدد ذکر مریدی کند
 لای فراتر مرید آن بیست و یکبار است چونکه بیست و یکبار
 خواهد رسید و مراد است آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار بعد

خواهد و نمایند گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و ازین
ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را
آخذه کرده مثل خط آتش بن نمند گردید * اوده ۳ * بعد مراد است

نفی و اثبات سلطان الذکر لکل آرد بیا نش آنکه هر جزوی که از
انسان است ادر ادهاتی ثبت است و علامت وحدت آن
بنابر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جداگانه از نام بکن
پس آن جزو به چی مشتمل بر سایر اجزای انسانی است بنابر آن
زبانی بهم ادر اقرار است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی

وَأَن مِّن شَيْءٍ إِلَّا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ *

همه آن اجزا ذکر الاهی می کنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید
پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بنوعی
از ادراک دریافت کند و بران آگاهی و اطلاعی حاصل نماید

سیاس آنکه هر جا از تمام بدن بدن خود بالمعوم و السموم به منزله
لطائف شش گانه پندارد چه بر ظاهر است که در نظر مردم مقامات
کلمات و سایر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر کرد

شناخت و بر کینهت این اطلاع یافت به همان طور از تمام بدن
 ذاکر شود و مفسن را باید که خود سلطان اله کر نموده بطور مذکور القاب را طلب
 کند و اثرش گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن می شود بدینکه دست
 یا پایا دیگر اعضای وی بدن اراده اش از جای خود منتقل میگردد
 و احیاناً عرق و حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشریه معلوم
 می کند یا مورد چه با که بر بدنش متحرک شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن
 محسوس می گردد و گاهی آن چنان خنکی در بدن ذاکر ساری می شود
 که در وقت استداد گرمی او را سردی محسوس می گردد و سبک
 آن چنان می شود که گویا الایس را از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه
 کسی به کبیده مالی و حمام غسل کرده باشد و رغبت ظاهری این سبکی صرف
 بر جلد می نماید و در سلطان اله که از اندرون صفائی می باید و ارقییل خرق
 عادت است له مثل اختلاج شده تمام بدنش در قیو نماند و
 گرامت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و
 نمک و خاشاک او از ذکر جهره بلا اثبتا به بکوش صاحب سلطان
 الهی بلند و شینیدن هم نشینان زیادتی است و گرامت مذکور

و گاهی توری صاحب سلطان الذکر را محسوس میشود * فائده *

طریق دریافت کردن عناصرتیقین و ارشاد حصول ذکر لطائف
 سلطان الذکر و غیره را در طالب آنست که صاحب تقیقین خود را
 خالی ساخته متوجه بوسی شود آن وقت هر چه در خود یابد و اندک آنچه
 معلوم می شود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در
 صاحب تقیقین مویدا شود همان است در طالب که نیست و کیفیت
 تمام شغل سیماس خواهد کردید * افاده ۴ * چون سلطان الذکر بقدر
 مذکور بقا بآید و بروقت اراده بلا گفت رو نماید شغل نفی کند و
 همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم کند بعد ازان شغل نفی النفسی
 بعمل آرد پس لابد بر سادگی یا تو حید صفاتی منکشف خواهد شد
 یا حجب نورانیت مویدا خواهد کردید و امر ثانی طریق مخاطب یابی است
 پس سادگی را باید که ازان حجب به طریق نفی که در فصل اول مذکور شد
 تجاوز نماید و در اشای طی حجب بمراقبه صمدیت مراد است که تا که
 باخر حجب که مسمی به نسبت بی رنگی است در سده الیه نسبت
 این طریقه را باب دریا که صاف از الودگی خس و خاشاک و آب

و خاک بود تشبیه سید بهند اما بعد ابعان نظر هیچ چیز قابل تیسر مد رک نمی شود
 و بعد تجاوز از نسبت بی رگی معرفت ذات بحت دست دهد و
 سلوک متعارف با ختام رسد و سیر فی الله پیش آید و در انشای
 آن حالات بس شکر و مقامات بسر حجه رود و در شدی
 که به حضورش طالب در سیر فی الله رقیات خواهد کرد و همان مرشد
 او را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود * فائده * حضرت امام
 این طریقه یعنی خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند * بیت *
 اول ما آخر ہر منتہی است * آخر ماجیب تمنا تہی است * طالب
 صادق را باید کہ متبحر بسان امر باشد کہ آن جناب با لفظ غیب
 تمنا تہی ازان تعبیر می فرمایند و مجاہد خالی شدن ملاکب را از اذات
 و عزائم خود است چنانچہ تقسیمش در باب چهارم این رسالہ
 انشاء اللہ تعالی مذکور خواهد شد * ہایت ثانیہ در بیان فوائد سفر فرہ *
 و آن مشتمل بر دو افادہ یک فائده است * افادہ ۱ * برای کشف
 ادواح و ملائکہ و مقامات آنہا و سیرانکہ زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع
 بر لرح محفوظہ مشغول دورہ کند و طریقش در فصل اول مفصلاً ذکر شد

کس با ستیانت همان شغل بهر مقامی که از زمین و آسمان و
 بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده بهر آن مقام نماید و احوال آنجا
 دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و احیاناً گفتگوئی بایشان
 میسر می آید و از آینده یا کنه شده یا صلاح و مشورت کاری از کارهای
 دینی و دنیوی معلوم میگردد * افاده ۲ * باید دانست که برای کشف
 و قانع آئیده اکبر از طریق متعدد نوشته اند و ادلی و احسن
 آنست که در پاسی سوم از شب بیدار شده بکمال آداب
 و استیجابات و نهایت حضور قلب طهارت یا آرد و ادعیه مأثوره که
 برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند به نیت تکفیر
 سیئات بکمال التجاور جناب خالق الارض و السموات بخواند
 و بعد از آن صلوٰه التوبه بجمیل آداب و استیجابات و اطمینان
 قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بکند و در تمام صلوٰه دعای تکفیر
 سیئات و التجای عفو خطیئات بجناب خالق البریات و ربّه قالب
 مانع ندارد و بعد از آن از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بعد
 التجا بکند که در دل او غن عفو خطیئات و قبول توبه پدید آید و توبه

همانوقت بشغلی از اشغال طریقه که بآن مهارت داشتید باشد
 مشغول شود در تهای آن شعل التجایحجاب حضرت حی برای کشف
 واقعه مُثلو پیش روی بصیرت خود بیفتی دارد که همگی هست او
 بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد امید واثق از جناب حضرت
 حی آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق
 ظهور آن واقعه از قلب مستحق گردد و فرقی در میان درود سادس
 و نزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده
 قرائت میگردد مستحکم می نشیند و دوسواس را قرار و ثبات نمی بود و
 آمد و رفت آنرا سیلی معین نیست بطور روز و کینه بر از جانی
 می آید از جانب دیگر می رود و چنان معلوم میشود که گویا پنهانی است که در
 جانی از دل غمره کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر انکشاف
 واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که کمال التجایحجاب حضرت حی
 در نیاید که الهی من جابلم و نه همه چیز داناسیدانی که من باین طریق در
 تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس
 بر زبان کسی از بندگ من خود کلامی جاری بکن که ازان مطالب خود

دریافت نمایم بعد ازان کوش خود را بجانب اصواتیکه از مردم در نوم
 یا بقیض صادر می شود مستوجب سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود را مستنبط
 نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت
 مذکور یعنی پاس سوم از شب و در رکعت نماز بنیت استکشاف
 واقعه مطلوب بکارد و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیه الکرسی و پانزده بار
 سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع بکشد
 و یک بار کلمه یا خبیر اخباری بنیت استکشاف بگوید
 بعد ازان دعای استکشاف نموده در خواب رود و انشاء الله
 تعالی در مقام بختی از آنجا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه
 صراحه خواه اشاره * فائده * از جمله اشغال متبذره شغل برزخ
 است که در متاخران اکثر طرق استهار یافته بلکه کلام بعضی
 اکابر هم بران شتمل گردیده و تصویر شتمل مذکور اینست که برای
 دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را گماید بخی تعیین
 و تشخیص در خیال حاضر می کنند و خود بباد و تعظیم توالم به همگی
 و همت خود مستوجب آن صورت می شوند که گویا آداب و تعظیم بسیار

بدو بروی سج نشسته اند و دل بالکل بآس و متوجه می سازند و بطریق
 این مشغل از احوال تصویر معلوم می توان کرد چه ساختن صورت
 کناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن در آن خصوصاً به تعظیم و توقیر البته
 حرام و قول حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام که قوم
 خود را خطاب فرمودند ما هذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِیْ اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
 باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه حکومت ایشان تماثیل ممنوع
 است و معنی حکومت لزوم حضور است نشسته یا ایستاده
 به تعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هر که باصورت ظاهری
 این عمل کند البته آثم و گناه کار است و تفاوت در عمل آن آثم و گناه
 کار و شنغل این ممالک طالب راه حق همین قدر است که در ادل
 تصویر بر یکدیگر قرطاس یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت
 بلون جلد و اشعار و خط و خال در عین خیال خواهد بود هر چند بظاهر
 صورت پستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی
 است صورت قرطاسی آن قدر دقائق تصویر را احکایت نمی کند که
 صورت خیالی می کند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی

تصویر بری صورت خیالی ازید است از صورت قرطاسی چه فرق
 در میان هر دو نمی تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر
 مشروع تحلیل راه می یابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسبایی
 نمی رسد لیکن قبحیکه به نسبت تاثیرش در نقض فاعل این کار است
 در صورت دوم ازید از صورت ادلی است پس باین وجه می باشد
 که حرام باشد و قطع نظر از این معنی رواج شغل بر رخ ناظران را
 بصورت ادل می رساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعلیمی
 که پیش اهل صور می کنند و بروی آن تصاویر بعمل می آرند و صاف
 بصورت صنم پرستان می شوند و در منجر شدن شغل بر رخ باین عمل
 که حرج حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام
 بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و السلام بنا بر پیش بندی
 صورت پرستی تصویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر
 بنا بر بعضی اغراض صحیحیه مثل دریافت حال شرکی و شامک زده یا زنده
 غائب درست بود پس وقتیکه شارع این قدر احتیاط را می نماید
 ملازمی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریق را پیش

گرفته شغل بر روح را حرام و قبیح بدد و هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم بخوبی آگاهی دارد و خواهد دانست که اگر استغاثی این
 امر در آن زمانه متبر که می شد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن
 ظاهری شد * فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجیدیه قدس
 الله سر اما مهیا * و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است
 * تمهید * باید دانست که مقامات ثلاثیه نزد اکابر طریقه مجیدیه
 مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس الله اسرار هم باینطور
 است که مقام الطیفه قلب زیر پستان چپ و الطیفه روح
 مخاوی الطیفه قلب زیر پستان راست و الطیفه سر بالای پستان
 چپ بقدر و انکشت مائل بوسط سینه و مقام الطیفه خفی بالای
 پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و طیفه اخفی در میان
 سینه و الطیفه نفس در مبدأ پستانی است چنانکه الطیفه خفی نزد
 جمره پستان است اول باید که اطباء نفند کور در اندک جراحی کنند و آنها
 را اذا کر نما و طریقش آنست که طالب مودب با وضو خضوع و خشوع
 و التجاهی تمام رو بر روی درشت بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را

افراسم آرد و خیالات دور نماید و با آن زبان و سنار اعشای را از جنبش
 رها زداشته اژدرل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید و مرشد را باید که
 بنحشوع تمام متوجه تائین طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده
 به دست درست القای آن در لطائف طالب نماید و چون که ذکر
 لطائف شش گانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه
 نفس توجه بسیار نمایند از ذکر توجیه بر لطیفه نفس سلطان الذکر
 حاصل می شود و بعد از آن شدن لطائف و حصول سلطان الذکر
 بعدی که غفقت رو ندهد ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است
 بعمل آرد و مقصود از این ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی
 مائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن و خلای می دارد و لابد اذلا
 نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی
 نفی بدن بذكر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ
 لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود را از مواضعی که لا بر آن
 بگذرد و تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رسانده الا الله را در قلب
 ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ

و الله فی غایه و بانف الا الله مقام بیفیه قلب را و تمام بدن باقی را
 نفی کرد و گفته است حضرت علی را ملاحظه کند و این ذکر و تقی هر دو
 است خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بر اولت و
 تکرار این ذکر با تجمل نفی در وقت خیالیه نفی بدش انشاء الله تعالی
 را نسخ و مستحکم خواهد کرد و دید بجهتی که نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم
 در وقت خیالیه علی الدوام مستتر خواهد ماند و وقتی که شغل نفی در
 حد خیال غالب مستحکم می گردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد
 خصوصاً انکشاف و دائره که بدون شغل نفی انکشاف آن کماحقه
 متصور نیست و هر قدر که نفی کما تر انکشاف بیشتر پس باید
 که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم
 وجدان بدن مطلقاً کمال نفی است و در کمال نفی بحر چیزی که بدرک
 انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی البقی و فناء الفناء پیش
 خواهد آمد و لکن چنانچه در کمال باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد
 و همواره مراقبات دوائر سعی در مزید نفی ماند و وقتی که کمال و انتهای
 نفوس محبت خواهد رسید نفی البقی و فناء الفناء حاصل خواهد شد

اگر چه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مطرح نیست
 لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور ممالات و رسوخ انوار ضروری
 است و ما بعد تمهید این اکابر با مثال این اشغال پس سبب
 آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی
 ظاهری می شود پس مجرود توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و اما
 بدون حصول نفی خواه مجرود تاثیر شریحات خواه بطریق اکتاب
 نفس انکشاف و وایرد رسوخ انوار خیلی مستغنی نماید و انچه اعلم
 بحقیقه الحال * مقصد * در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع
 شعل دوار از مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات
 مقدس حضرت حق تعالی را که نصف به جمیع صفات کمال است
 ملاحظه نماید و این لحاظ را از قالب بر آورد و متوجه بجانب فوق ساخته
 در عرش مجید هم بکند و اندک آنکه اثرش پدید آید و اثرش ظهور نور نیست
 از جانب فوقانی قالب که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته
 بر عرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه
 کند پس چون آن نور به بنای اسطوانه نرسد که اندک آن در جانب فوقانی

قلب است و مهرش ناعرش مجید رسیده و شعاعش در
همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دایره اسکان است
در رسیدن آن نور ناعرش مجید علامت حصول نصف دایره
است و تجاوز از آن امارت اتمام آن دایره و نقطه ظهور نور ممتد
طولانی دایره اسکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه میداد منتهی
مقرر دو ممکنان بود حقیقت دایره است پس دایره نخواهد بود مگر وقتی که
شعاع نور از هر طرف پناش عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم اسکان
کنند و اندازده وجهش نباشد. دایره را بسبب آنکه عالم اسکان
را فرا گیرد بهاره اسکان نامند و این اول دایره از دو دایره سیر قلبی
است و دوم دایره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دایره مراقبه افریت است و درین دایره در تحریف
قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی
جهات و اهر جای وی میرسد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور
دایره اول آید و از موجودات ممکنه گروه جدا میگردد و رسیدن غیر
مستلزمی میشود و اصل قلب باقی میماند آنکه قلب مضاعف و متلاشی کشد

انوار محض باقی مانند الانا در آنکه قلوب مصدر انوار از تمام جهات
 میگرد و فرق درین دایره و دایره سابقه یکدیگر است اول آنکه منبع نور در
 دایره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دایره تمام قلب
 و دم آنکه نور منبسط در دایره سابقه شعاع نور ممسّه فوقانی است اصل
 همانقدر است که مانند ستون از قلب بیالافته و سایر دایره بطور شعاع
 از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دایره تمام آن دایره
 نور اصلی است که از قلب برآمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده
 و درین دایره گاهی سر توحید واضحی گردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام
 ممکنات بوی است بوضع مدّار میشود که وجود تمام ممکنات را واحد
 میداند و امتیازات که بسبب کثرت است در نظرش منجمد
 می نمایند و بصیرتش بر همان وجود منبسطی افتد و در آن وقت
 قلوب بالکل منجمد میگردد و نور صرف باقی می ماند دایره سوم
 ولایت گیری است و این ولایت متضمن سه دایره دیگر است
 است در دایره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کند
 باینطور شروع نماید که ذات پاک او را با وجودی پیرنی و بی پگونگی و تقدس

از سرگان و جهت نزدیک و همراه نزد اند و خود را از وی دور و عائب
 نپندارد بلکه شریک و شامل در کارهای خود از کار دو معیت را افریت
 لازم است و افریت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود قرب
 اعانت و مددکاری هم ضرر در است تا که شخصی معین دیگری نباشد و از
 معیت با آن دیگر حاصل نشده که افریت بود و ازین عام معلوم شد
 که افریت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم
 بر افریت کرده پس ظاهر معنی قرب و معیت را استقامت قرار
 پنداشته بلیط زیادتی افریت این ترتیب اختیار نموده ولیکن مع الحقیقت
 افریت در سلوک پیشتر از معیت می آید و لهذا مراقبه افریت اول
 می باید و معنی معیت صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ
 اعانت و امداد و شامل شدن در کار و کمک رنگ رنگین شدن مفهوم
 می شود و طریقه آنست که لفظ همراهی و فارسی و ساتهی و بهندی بر از ان
 خبری و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی گافیم است که ان الله
 مع الصابرين و ان معي ربي سيهدين و ان الله معنا حضرت
 موسی و حضرت پیغمبر مصلی الله تعالی علیهما و سلم در مقام استمداد

و استقامت لفظ مع فرمودند پس میویداشت که اعانت در معیت
 ضرور است و اقربیت بدون اعانت مستحقی کرد پس مراقبه
 اقربیت پیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال به همین وضع مراقبه
 کرده باشد تا باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ
 گردد و علامت گمان رسوخ آنست که در غلوت خود در آنها نماند
 مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهایی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم
 خجیل و شرمند می گردد و غدی که طاقت گناه نمی یابد و اعضا و جوارح خود
 بخود از خجیلش سویی معصیت بازمی آیند دست می گردند همین طور
 اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی را شانه جلوه کر کرد و انجامی که در قصد
 گناه سبب حضوری دیگر می آید و آن انجام حسب حال
 آن دیگر گملا و نقصان است و می باشد مثلا شخصی بازاری نا آشنا
 آید و انسان از ارتکاب گناه منجم شود یا آنکه پدر یا استاذ یا مرشد
 لازم التعظیم یا پادشاه یا اقتدار عدالت شعاع انتقام کسر پیش
 آیند و انجام رود و پس هر کس می داند که در انجام اول و ثانی
 تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطریقی خواهد بود و انجام

از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس پس جنات پاک حضرت حق
 که جامع وجوه غنیات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند
 این اوصاف را با اوصاف وی اصلاً نسبتی نیست اگر از
 غنیات پدری سرمنده شود پس غنیات او را پایانی نیست و اگر
 تعلیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید
 کرد که چه قدر باید و اگر هیت بادشاهی حاجب کرد و پس به هیت پادشاه
 حقیقی عادل مثلین را توان فهمید که به نسبت با این بادشاه ظاهری
 وارد و علی هذا القیاس اگر در صحرا میدان بود و خود را تنها نداند و اگر در
 حاکمات طاعت بود و محبوب و مطلوب خود را نصب العین بماند
 اقرب از همه چهره به نسبت خود بدی مدح خاطر خود باید که مرا امر است و
 الفت باید و اثری از وحشت و کثرت نباشد چون این آثار مرتب گردد
 به حصول معنی معیت شاکر شود و این معیت وقتی علامت ولایت کبری
 است که نور این دایره مثل اوار و ارنین مذکورین با صفای بسیار بیشتر از
 سابق بدرجات بسیار امرایش باشد و حقیقت اینست که انوار
 مختلفه الانوار حجب ذات پاک اند طی آن ضرورت نیست پس

محاسب کمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حی آن حجب طی می شود در دایره هم دور دایره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بخت رسد و ظهور آثار دایره مثل لحاظ افریت بدیکه آثارش بموجب بیان سابق واضح شود با محبت و غیره در دایره دیگر اکمال آن دایره نیست که حصول آن آثار کمانی است بس عجیب و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار و دایره حاصل نمی شود و حقیقت دایره بکمال خود نمی رسد پس تکمیل دایره بهر دو چیز است اول انکشاف و دریافت انوار و دوم حصول آثار که قرب و معیت و محبت و غیره است و صاحب هر دایره موافق عزت و معنی خود و مطالب یا ب می تواند شد لیکن صاحب دایره مغلی بطور صاحب دایره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلاً هر چند صاحب دایره قلبی به مطالبی رسد فاما بشانیکه صاحب دایره محبت فایز می شود و صاحب دایره قلبی نخواهد شد بعد از این مراقبه بحکم و بحکونه است یعنی محبت خود بذات پاک و بی شائبه

و محبت او سبحانه مرخو در او درین مقام دو دایره ذی کتو سس
یعنی نصف دایره است و وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است
اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی آشنایی و دوستی
که فیابین مردم می باشد و در ابتدای محبت محب نفع و فایده خود و رضا
و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه می کند و پاس خود و پاس محبوب هر دو
از دست نمی دهد و این دایره اول است و چونکه محبت ترقی
کرد و جانب محب را از ضحالی پیدا شد و فاش شدن گرفتگی
دایره اول و شروع دایره دوم گردید و لابد درین دایره ترجیح جانب
حق بر جانب خود بلکه تمامی مخلوقات پیدا خواهد شد لیکن مراد ازین
ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده
ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از روش فواید و عفت خویش
زند و چونکه از ضحالی و فنا بمرتبه اعلی رسید و نشانی از جانب
محب نمانده اتمام دایره دوم و شروع قوس است و به همین جهت
قوس است که ضعف ثانی یعنی جانب محب در آن مقام
اعلا نیست تا که ابتدای قوس است خیال از ضحالی و فانی جانب

محبت نصیانیست که در پس کمال قوس محبت است و در همین
 مقام فناء الفنا حاصل می شود و بعد آن مراقبه اسم الظاهر است
 بیانش آنکه الله تعالی را در نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را
 مظهری شمار است و مصادق هر نام و ذات پاکش موجود
 هر چه که عرفان و قیاس تر شناخت مظهر وافی تر و امتیاز مصادیق
 و ذات پاکش بهتر و کاملتر مظهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام
 و افعال و احکام است که در مگوین و تشریع و بدایمی کرد و
 و کار خجاست که متعلق بر زاقیت ادست مظهری است از مظاهر
 آن و همچنین کار خجاست که تعلق بشان هدایت دارد و از فرد
 آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق گمته بند آمیز که از هر سامان
 صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر اغلال از خلق ایست
 گرفته تا سر و دسرای و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مرتب
 است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات کور و جان کندن
 و آتش و راحت و خوف و دشت که نیک و بد را در جواب پدید میشود
 بنا برجه مظهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مستمای این اسم مبارک را که ذات پاک

اوست به جهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این
 ملاحظه گمان نیست بلکه بالاجمال نهایت سهل و آسان است و چونکه بصیر
 بصیرت تیر ترمی کرد و ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود
 و از همین دقیقه است که تسبیح این صیغه که سبحان الله عدد خلقه
 سبحان الله زنة عرشه سبحان الله مدا د کلماته از صاحب
 معرفت برابر بلکه زیاده ترمی شود از هزار مرتبه از تسبیح غیر عارف
 بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکوره چون عارف وسیع المعرفت
 باشد و لای طاووسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب می گردد
 بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه
 را از ادلت گماینی کنی و دو فایده موارد فیوض این مراقبه که لطیفه
 نفس بالاصات و سائر الطوائف بالتبع است گماینی مستفیض
 از فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه مبدء او خواهد گردید و منجمه
 آثارش فنای نفس است یعنی انحلال او از دانست خود
 و نسبت افعال بخود و مبدء اسباق که عبارت از تبدیل رذائل
 بقضائ است و در اصطلاح لطیفه نفس و ذر و فیوض این مراقبه

آنست که عقل اودراک مظاهر اسم ظاهر می تواند کرد و تجلیات مظاهر
اسم باطن که در اودراک آن غیر از کشف و الهام راداه فی و از بسکه
محل لطیفه نفس که مراست محل عقل و اودراک است لهذا این لطیفه
را اختصاصی زائد بقیو ضی مراقبه اسم ظاهر حاصل کرده و بدست
ترتیب این آثار آنگه بهجت این مراقبه صد و در تمام حرکات و سکنات
و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوحی
خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد هرگز نمیشود عرض حال او نخواهد کرد و دید و جا
و وقت و محبت و خشیت صرف بیان ذات پاک و بسته خواهد شد
و غیر ویر اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر اتمشایه فایده دوست
مکاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع را عرف بسبب
محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات
است آثار مذکور به تمامها مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت
طبع مرتبه ادنی است بعضی آثار بسبب محبت و بعضی آن بسبب
خوبن حاصل خواهد شد و به مقتضای کلا و عدا الله الحسنی
هر یک کامیاب خواهد شد و درین دایره هم اتمام دقتی شود که از وجود

ظهور آثارش گماینجی ترتیبات در انوار هم پدید آید چنانچه سابق مشرح شد
 و اگر این دوائر مقدم بر دوائر محبت بسود بهتر می شود چرا که این دوائر امداد عظیم
 می بخشند در دوائر محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم
 بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد و یانش آنکه همین چرخهای
 ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی
 شان و شانش انتر نام میبکست است که پر ظاهر میوید است و باطنش
 عقل و تدبیر پادشاه است پس فرخورد در آن و باید که منظر بطون
 را در یافت کرده مسماهی اسم باطن را با اعتبار سیر یانش در منظر او مراقبه کند
 و این ولایت را ولایت عیسا نامند بهجت آنکه ولایت ملا اعلی است و مراد از
 ملا اعلی ملائکه مدبرات الامر و متابعیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ می یابد
 اول آنها تاقی میسر نمایند باز در عالم هویدا میگردند و آنها باطن تمام عوالم
 اجسام دارد و احیکه مدبر اجسام اند مستند اند اگمال ایشان
 تعین اسم الباطن دارد و در فیض این مراقبه آتش و آب و هواست
 از اجزای حسی انسانی چه این هر سه عنصر در جسد انسانی باطن
 اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هر سه هستند

و اثر آن تبدل آنهاست در صدد زایل شدن آتش از حقیقت خود و متبایل
نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش
و در ضامندی حق ظاهر میگردد و مثلاً مقتضای نار غلبه و علو است که
در انسان نخوت و کبر پیدا میکند و گاهی متعاله میسرساند و ایلیس را
مقتضای آتش موجب لغت کردید و ایلیس مطلق از درگاه عظیم
الرحمت ساخت و چونکه استیغاض از فیض این مراقبه خواهد گشت
عزائم بلند و دران برداری احکام الهیه و سعی بخت و سعادت
و دران پیدا خواهد شد و مقتضای بیواد اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست
و تبدل آن معروف شدن حرص و خواهش برضیات الهی و منحرف شدن
آن از مرخزات دینیست و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل
است و اصلاحش کسالت است از مواضع و افتادگی مبارک الهی و تسفل
بمحض و عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سه
رومی نمایند و انما این سیر هم با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانی
حجب این سیر نیست باز میر تجلی ذاتی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است
یعنی تجلی که مثلاً نفس ذات است و غرض از ذاتی آنست که تجلی است

مستقر و ثابت ماند آسمان و زمین و در استقرار و ثبوت تجلی موصوف
 اکبریه تفاوت بسیار است لیکن از دائمی امری دیگر بحر معنی ظاهر مراد
 نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی الامر
 پس این میرا همه درجه است اولی بلحاظ اینکه شایسته کمالات انبیا
 است علیهم الصلوٰه و السلام یعنی ظهور علوم هایت بوحیکه علی را
 در آن بوجه بار آید و این معنی و در انبیا علیهم السلام علی الدوام مستحق
 می بود چنانکه در حالت خواب هم چه وجود ما بود ایشان منافع فیوض هایت
 می یافت و منافع ایشان بخاطر می رسد که ایشان را الگایی بود پس
 وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است
 کو چراغ را خیر نباشد پس انبیا علیهم السلام و انما در کار و بار خود
 اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد و بخلاف
 ملائکه که مدایم در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن
 حکم و فرمان کاری بجای می آید و باز معالی و منتظر دستبرد می باشند لهذا
 منشأ کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات
 متابعت پیغمبرند است صلی الله علیه و سلم درین حاصل می شود مورد

قبض این سیر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات
 خابیت خاک است اهدا سبب این سیر است دوم آنکه در تجلی موهوون
 معنی ظهور است به نوعی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است
 و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک
 بهر در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک توابع و
 فروتنی است در انسان و مقصد ازین توابع و فروتنی است در پیش
 مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او و که در امثال او امر مالک
 خود را عداوتی او نوعی از نوعی مستحق شود و تسفلی که بهجت آب است
 غیر این توابع است بهر در تسفل پس خود است مطلقا و معنی
 توابع حقض جناح در وقت مقابله و مواجه دیگر است پس توابع بهر
 در وقت امر است بهر در پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم
 غیر منک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد
 آنچه گاهی انسان عاقل تصور صفاتی را از صفات تقدسیه حصولش
 می ندارد و گفتگویی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری
 شده بنا بر بیانش تمثیلی است و افسی منقول است که هر دو باهم ملاقات

که وند بعد ملاقات ثابته شخصی احوال آن حکیم از عادت پرستیه
عادت فرمود که دی اخلاق نداد این سخن به حکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین
اخلاق مستقیم و منتهی تألیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود
که من گفته ام که اخلاق ندادند آنگاه اخلاق ندانند پس دانست آن جداست
و حصول آن جدا و گاهی سبب عبادت و گاهی از تسوئل نفسانی و مکر
شیرطانی تصور کمالات به حصول آن مشتبه می شود و انسان در دای عضال
جمل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان
معتبر است که از قرقاب حوش زنده آنگاه بزور برنخورد و بنابر اتمام
این سیر بندل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز غرور نیست در به دوم
از سیر غلی موصوف بلحاظ منشائیه کمالات رسالت است
حصائص رسل را فهمیده انتقال بمشائیه آن کند و حضرت ذات را از جهت
منشائیه آن مراقبه نماید امیاز رسالت از نبوت بظهور و سلطنت
و ایچی کریمت در میان حی و خلق ناصح و واعظ بودن و کوشش
بلین در میان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه
و مقابله مردسل و لازم است بخلاف انبیاء که ایشان را مقابله

الازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وجه
 که نازمه منسوب رسالت است و وجهش ظاهر است که اینجا بجای مقید
 صادق را چون قومی می فرستد منحش و در حق آن قوم که فرمان برداری
 کردن یا نه آن در زمین مقبول می شود در هر سوم مرافقه است بلحاظ شایستگی
 کمالات الوالاعزم و امینا ذوالاعزم از سایر رسل به امت قویه است و در
 باب اهللک کفر و اصلاح مومنین پس در اهللک کفار به امت قویه صاحب
 الاعزم از رسل نیز دخی دارد پس قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط
 اظهار احوال امت می کنند و بمنزله جاده از جوارح انسانی به نسبت
 اراده قهریه الهیه که با اهللک کفار متوجه میشود نمیباشد بخلاف الوالاعزم که
 بر تابه جاده می باشد بطور ملایکه و شاید این جاده به صورت متحقق
 میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول ذوالاعزم در وسالمت برابر
 بودند و دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم بر عکس آن بود یعنی
 انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شایسته عظیم که مختص
 بمجناب خاتم الانبیا است علی اله علیه وسلم و ظهور آن گمراهی
 روز بدیده و صحابه حضار بدر و ارضی اله تعالی عنهم اجمعین ز قبیله

و افزاین خصیصه بکمال طفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده باجماع استیاز
و کمال از انبیاء استیاز الوالعزم از رسول بخصائص آنها بنابر مراقبه این
سیر و حصول آثار آن ضروریست و فدک کلام در حصول آثار که دلیل و حدیث
بمقتضای سیر هر مقام بود آنست که همه چیز لابدیست اول بتدوین انوار که
مکرر سه کرد مذکور شد دوم بتبدیل صفات چنانکه اینهم مبین شده و تازه
اینست که منجز بتبدیل صفات است حصول پاره از صفاتی و شانی که مراقبه
در آن کرده شود پس هر که مراقبه ذات بمشایب کمالات نبوت خواهد کرد البته
ادرا بمعنی از معانی نبوت که ادنای آن خواہای نیک است باز خواهند
مناجات و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بر ذرائع خواہد شد و بفہم و تعلیم
و مناظر ذغالان و جاہلان و معاندان مہم خواہد گشت و از درجہ سوم ہست
قوید در اہل انحصار و ستمردان و انعام و اکرام مطیعان و فخرصان ادرا خواہند بخشید
این مدعا را با العموم باید دانست ہر اسمی را از اسمای الہی کہ مراقبہ خواہد کرد
نصیبی از آن خواہد یافت ہر کہ رزاقیت ادرا مراقبہ کند و این مراقبہ
و ابکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوہ گر خواہد شد و جوش کمال کرم
آنکرم مطلق است عادت کرم است کہ ہر کہ در دقت طعام خوردن

مثلاً و بروی ایشان می شود و دیده طمع بر آدمی دوزخ البته لقمه باد خواهد داد
و همین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی هر که مراقبه اسم مجبی
مثلاً بکند کویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او
سبحانه آنست که البته از شان احیای اثری بان شخص از رانی فرماید سوم
عنایتی خاص از حضرت حق میانش آنکه بنده برگزیده چون کار بر او از
کارهای خدا بخوبی سرانجام می دهد کسختی و و پیرانی شود مکی اجر دوم انعام
اجر هر چند بی پایان بود لیکن بمنزله مزدوریست و مترتب بر از کار و
مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که ملبس رضای مولا
است انسان چون بآن فائز می گردد و امتیاز هر دو گماینمی می نماید
مثال انعام مستجاب الدعوات شدن با وجاهتی در ملائعالی و غیر هم یافتن
است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت
و ریت انعام است و حور و قصور و عماران اجر ^{لله} قال الله تعالی ^{للذین}
احسنوا الحسنی و زیادة و تفسیر زیادتی ریت است بموجب
روایات صحیح و مورد فیص و در بره آخره بهیات وحدانی انسان است
و عرضی و لطیفه در در و این فیص خصوصیت ندارد و ملبس اینست

نشأ کلمات رسل والوالرم نشان جامعیت حضرت ذات است و
 از آنجای که اجزای ماس و تمام اجزای انسانی بهیات وحدانی مقصود اصلی
 اهل این کلمات است لهذا مورد قبض این دو درجه هیات وحدانی می باشد باز مراقبه
 حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت که به آن مستودیت حضرت
 ذات است مرغلا فوق را و این معنی پر موبد است و اثر مناسب این
 مراقبه در سایر این میر معظم بودن است بحقیقت و اهل حق و تعلیم بسیار
 کنند و موجب رغبت و خوشنودی او تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض
 از اصحاب گذشته بود که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت
 آدم عداوت الهی بنیاد علیه خود مسجود تمام ملائکه گشته و قبله آنها شدند
 و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که او بین و برادران
 بزرگ و مذسبه کردند باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت فرآنی
 از وی و منشا آن مبدء الوهیت بیچونی اوست و از آن تصور وسعت بیچونی
 باید کرد و در نقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال یا بطریقی
 و بگردن نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند
 مثلا هر حرکتی که در عوالم ظاهری شود همان است که بحقیقت پس اگر

ماهی مورد چوبش می نماید از دست و اگر فاک الا فلا که گردش می کند
 به غریب اومی کند و اگر سیل و طریق خرمک اورا خواهم که دریافت
 کنیم خرانکه یچون و یچگون که نیم و این سه شبهه را تا اوت تمام
 اقری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را
 فرا گرفته همچنین یچونی اورا نیز وسعتی باید فهمید و این بیان شمه ایست
 از وسعت یچونی او و ثانیاً اثری از وسعت یچون در هر کلام باید
 شناخت کلام بسبب آنکه کی هر چیز است وسعتی دارد که معذومات
 و موجودات را کنجایش می کند و بسبب آنکه اثری از خواص محکی
 هه در ویافته نمی شود یچون توان گفت و قرآن مجید بسبب اشتمال
 وی بر حقائق عالم و مهیمن بودن وسعتی دارد بس عریض و طویل که علم
 بشری بر سزتهای آن رسیدن متعذر است و چونکه ظاهر و حقیقت ازلی
 از دست یچون است و از یچونی او هست که با وجود تالیف وی از
 حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب یک جمله مشابه آن غیر از نه ای
 مجرد جل صورت نمی بندد و بیش آنکه در ترکیب آن کلام ذات یچون
 امر یچون مودع فرمود که هزار بار بنما و فصحا بکنه آن نمیبوانند رسید و

انسان که منظر خاص صفت کلام است و ابوالشیراز همین صفت
 مدبرانه نام آنکه کردید هرگاه از تلیف یک جمله نظیر آن عاجز و در مانده شد
 خیر اورد که مقابل وی اعجم و آخرس می توان گفت هر که سرانجام نخواهند
 کرد و ثالثاً وجه مبدا نیست قرآن مجید معلوم باید کرد هر چند قرآن مجید مشتمل بر
 غایات و نهایات است لیکن شروع معرفت را سیل نیست مگر
 قرآن مثلاً نوکری مبداء تمام مناصب بادشاهی است از بخشی کروی
 و وزارت و صادرات و امارت و غیره بس همین نوکری است که
 وزارت می باشد و همین نوکری است که خدمتگاری می شود و همچنین در قرآن
 مجید ابتدای وسعت بیچون هم هست و انتهای آن نیز اندام مناسب
 مبداء است گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین شد معنی از بسبب وسعت
 بیچونی که مشأ حقیقت قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات باحاط
 وسعت بیچونی که مشأ حقیقت قرآنی است فراوانت نماید و ظهور آثار و
 تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید شد
 و از آثارش صفائی و نزاهتی است که واصل این سرور خود می باید
 و آن صفای مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی مشأ حقیقت

رنگارنگ نیایش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره می کند
 به کمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ مشاییت حقیقت نرا آن مرافیه بلحاظ مشاییت
 حقیقت صلبه کنه و اثرش کمال صفا و نراست مرافیه است
 پس در عن ثلوث یا نجاس ظاهری مثل حالت بول و براز و خود صفای
 و نراهی یا بدمن بعد مرافیه نمودیت صرفه است قطع نظر از مستحی ویت
 مقیده که در ارکان نماز می باشد و تصویرش آنکه نماز مثلاً بلحاظ آنکه منعم
 حقیقی و حاکم تحقیقی بر مافرض فرموده و امر مستحکم بان نموده نمودیت مقیده
 است و نظریان که عین دانش مستحی این تعظیم است معبودیت
 صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد
 یافت بی حجت و بی سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت
 کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ مشاییت حقیقت ابراهیمی
 است و سخن مجمل در ان این است که هر کمال را نظر کمال خود با خود
 انسی می باشد تصویرش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیاء
 حشری پیش می آید و آن کامل چونکه با حظه کمال خود می کند بی آنکه عجیب رو
 دهد و در خود مونس و رفیق می پندارد و بخود مانوس می باشد باین طوره

انستى که جناب حضرت عی را با خود است زصور رکنند و ششای
 کمال ابراهیمی و اعلی صاحب الصلوات است امام که انست حضرت
 ذات بذات خود است ملا حظه کرده مراقبه نمایند و چون این مراقبه بکمال
 خواهد رسید اثری از حالت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد
 و دیگر آنکه مرغوم شده هر عابد و انست بعد از ان مراقبه حضرت ذات
 است با حال رشادت حقیقت موسویه علی صاحبها الصلوات و السلام و آن
 محبت ذات است و محبت را هر کس می داند در ابتدا که مراقبه محبت بود
 با حال محبت سالک مرعی تعالی را و محبت حق تعالی این سالک را و درین
 سیر مراقبه محبت ذات است مر ذات را و همین است ششای
 حقیقت موسویه باید دانست که حالت عبارت از علاقه ایست
 که در میان دو شخص می باشد و محبت از یک طرف می بود لیکن
 قویتر از حالت میباشد پس حالت بمنزله آشنایی است که
 هر یک را از هر دو آشنایر دیگر نی اعتماد گلی است و عزت
 و جاهت هر یک در دل دیگر رانج است و این حالت موجب
 توسط کارهای عمده می بود و مثلاً وزیر و امرا به نسبت بادشاهان

او محبت را سه مرتبه است اول آنکه محبت صرفه بود و بسرها
 محبوبیت نکشد این محبت باعتبار عزت و جاهت و دین و نام
 خات است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل
 خواص که نهایت خیر خواه و دلسوز و در حد متکاردی بود و لابد او را دوام حضور
 و قرب زائد بر نسبت امیر کبیر خواهد بود دوم محبت که بسرها
 محبوبیت نکشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و با علای درجه محبت
 حاصل شده اگر از آن مقام که نهایت محبت است پیش قدمی
 کند به محبوبیت رسد این محبت هم جنب حالت است سوم
 محبت که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از حالت است
 بلا ریب و آن مشا حقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
 چنانکه پیش ترمی آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت
 است و ندارد ولایت بر قرب و دوام حضور است و این معنی در
 محبت زائد از حالت است که که در سر انجام کار باد و اسطه شدن
 امور عظام خات زائد بود و بلند امحیر است و بعد حالت فرموده اند و اگر
 اینجور تقدم محبت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقه فنیله

از حقیقت موسویه امت بعد از آن مراقبه حضرت ذاتست با لحاظ محبوبیت
 و محبوبیت ممتزجه که مثلاً حقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوة
 والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذاتست با لحاظ محبوبیت محض بی
 استخراج محبت که حقیقت احمدیست بعد آن مراقبه حب صرف است
 بدون تعلق آن به محبوب یا محبوب بعد آن مراقبه لا تعین است
 باین معنی که ذات پاک در امر تبه ایست که تعبیرات و بیانات همه دون
 او مستند به هیچ تعبیر و بیان بان نمیرسد و الله اعلم بحقیقه الحال * کماله
 در بیان سادگی نامی راه ولایت * و آن شد تا هر یک تمجید و یک
 مقصد است * تمجید * طالبان نافع چون به مقام معرفت
 ذات میرسند و سلوک متعارف را با ختام میرسانند
 می دانند که ما نیزیم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث
 الاعظم و حضرت خواجه بزرگ نائب رسول الله حضرت خواجه مدین
 الله بن حشمتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب
 الله بن نجیاری رگای و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاد
 الله بن نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت فیض احمد مجدد

الف ثانی و غیر هم قدس الله تعالی اسماءهم اجمعین شایم و این
مغایط ایست صریح و عقیده ایست نهایت قبیح زیرا که در این مقام
ممکن که اهل خذلان و بطلان هم رسند و چون درین مقام رسائی
آنان هم باشد بچندین مرتبه را منتهای کمال اساطین بارگاه
قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فهمید
* شعر * و سوف تری اذا انكشف الغبار * افرس تحت

در جلك ام حمار * هر چند ساوگ متعارف بوجهیکه در این کتاب
مورد شده اهل خذلان و بطلان را درین رسائی میسر نیست
زیرا که اکثر اشغال آن مرفوح باداب شرعی و تعظیم شرع شریع
است لیکن اینجایان خال نفس آن اشغال قطع نظر از مزاج آداب
شرعی است پس حقیقت این است که بلاریب وصول به معرفت
ذات حاصل شده لیکن رد و قبول چیزی است و رای این وصول
مردودان دوگاه الهی را باین مفلح رسانیدن به مثابه آن است
که قرائتی مسامحی بکار برده و در ادک شایم رسیده نزدیک است
که گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شایع خود نایب نشود و زوال

یعنی و عناد که مقابل حکم سلطانی کرده مبرهن محکمه عدالت سلطانی نموده
 و همین است حال غالب غیر متدین که بد مقام معرفت ذات
 رسیده آری جزئی عظیم و امری فنجیم اسب در حق غالب متشرع که
 فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال ازین مقام است و این مرتبه
 بمنزله ایجد خوانی است و مرانی که از ابتدای ذکر ناله نجاشه در گمناکه
 مطلوب و مقصود است معدود و نمینو اند شد و حقیقت این امر
 و رخصت تمثیایکه مندرج افاده آینده است با حسن و جود انشاء الله
 تعالی واضح خواهد گردید پس لابد که این اساطین بارگاه قبولیت ایزدی
 را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی هست که بسبب
 آن ترقیات و مقامات از زمره مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز
 ایشان در همان مقامات امتیاز از مقبولان حاصل
 نموده اند پس همان ترقیات را به سلوک ثانی منتهی می کنیم
 و انقبایکه در زبان صوفیه برای این مقامات سقر است منتهای آن
 قطب ارشاد است که واسطه افاضت رحمت الهی بود هر چه فاضل بود
 بواسطه اش باشد و اکثر نادانان که امتیاز در سلوک اول و ثانی

نمی کنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند می دانند که به تمامی سلوک اولی
 کمال تمام می شود و نمی دانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر
 است که مقصود اصلی همان است و احیاناً بعضی مقبولان بارگاه
 الهی بدون بیرون سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز
 می باشند نمونه آنها انبیاست که شخصی صاحب عقل و همت را
 که از حضور پادشاه دور است ادا امر سلطانی رسیده و وی در انصرام
 آن ادا امر آن چنان کوشش نموده که با تعب و تکلیف و قد دیت
 بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا دلش گریان شده مغبوط بسیاری
 از مقرران حضور گشته هر وقت که این چنین شخص را حضور میسر
 خواهد آمد بعرفتی و استیلازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک
 اول را حصول آن متعذر است و احیاناً در سلوک اول مدارج
 سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اول
 ملک اصطلاحی صوفیان است و باعتبار مدارج سلوک ثانی
 حاشی مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش
 از این شمه از ماجرای ادرفته و سبب خلوص نیست و هدفای طوبیت

موجب شرع شریف است که اشغال سلوک اول را محض
تعبه او تشریم و اجتناء الوجه الله تعالی می نماید هر قدر که پیشش در این کار صفائی
تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر و الله اعلم بحقیقه الحال دست او که
ثانی هر چند مقصود شرع و معین قرآن و حدیث است لیکن بطریقه
اولی مضبوط نیست بناء اعلیاء بطریقی مضبوط و منحصر کرده نوشته می آید
بقول الله تعالی و حسن توفیقہ * مقصود در میان سلوک ثانی راه
ولایت * باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است
اول مضبوط و ربط مدون است و ثانی مضبوط نیست با وجودیکه اصل
مقصود و منتهای همین سلوک است علی احوال و ام اهل ولایت آن
منلوک کرده اند و آن را سیر می انده باشند و احیاناً بر نادانان بسبب
عدم انضباط ثانی هر دو منلوک فیهما بینها مشتبه می شود و هر یک را ممتاز
از دیگری نمیدانند بابر آن بمثل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو با هم ممتاز
شوند و واضح کرد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس
مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه
فورا است شوق بنامت پادشاهی در دوشش جا کرده و طریق مطلب

ملی خود را منحصر در حضور پادشاهی انگاشته سناهی در نارسیدن
 به حضور پادشاهی گشته و اصل مطلوب را که مرکز خاطر است تمام مکنون
 داشته حضور می را مطلوب خود اظهار می نماید و اصل مطلوب را
 پیش از رسیدن به حضور پادشاه مخفی و مسوومی دارد و بنا بر
 مفاسده می که در اظهارش متوهم می شوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن
 فی الحال فایده منصوص نیست از اظهار آن خاموشی می ماند پس
 بنا بر رسیدن به منزل مقصود و تدبیر سه فرخنده کرد و از حال طرق و
 رفق و اسبم منازل تقییش نموده تعیین راه را است کرده اسباب
 سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار
 در خدمت شده و وطن و دیار را گذاشته محبب همه آنها را از دل قطع
 کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و
 دو اناسی راه چپ در است راه شهرها و باغات و انهار و عجایب و تسبیح
 گاه ندیده بود و نمانان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل بسو و ما شتابا
 در بانیت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر و توجیه همان شهرها و
 غیره گشته از راه راست انحراف و زنده طول مسافت را

که او ای خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچنان
 مستغول بسیر و تماشا و سیاحت کرد که مطلوب خود را فراموش
 سازد با آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را
 در همین بسیر و سیاحت برباد دهد و این قدر مستقر است
 که به سرت تمام و پس از انقضای مدت در از به منزل مقصود
 خواهد رسید و اگر از راه راست سفر نکند و بمنزل به منزل راه
 و است راعی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دارالخلافت روز بروز
 نمودار شده و مرده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسید و هر قدر
 که نزدیکتر خواهد شد آثار یک خاص مدادالخلافت و اندیش دنیا و دین و شرخ و اصطبل
 و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدادالخلافت رسید و بوجی وصول به مقصود
 حاصل کرده مطمئن گردید و از مناعب و مزایای آن استراحت کرایند من بعد
 که بدیوان خاص رسید آن مکان را نظریه مخفی و آرایش حسب حال اہت و
 اجلال و شوکت و اقوال شایہ یافته عاکی حقیقت سلطنت یافت و من وجہ
 به حضوری پادشاه فائز که دید باز به حضوری پادشاه رسید و اصل
 به مطلوب اول بظاہری گردیده و بتسلسل طریق حصول مطلب تا اصلی

خواهد شد پس مطلوب است اول منتهای ملوک اول است و طریق
 حصول مطلوب دوم ملوک ثانی است و تطبیق این تمثیل بر ملوک
 اول از ابتدا تا انتها موبد است به پنجس مرشد و طریقه از طرق
 اولیاء الهی قدس الله تعالی اسرار هم تا بحر شمدی رسیدن و طریقه
 معین کردن بمنزل تفتیش حال و فقار اهلها و تعیین یکی از آنهاست
 و از کار جهری باشد یا سری از زبان بویا از اطاعت یا سلطان
 اند که بمنزل و راهم آوردن اسباب سفر است و خویش و یار و
 وطن و دیار گذاشتن بمنزل شغل نفی است و اغراق پیم
 و است بمنزل استغراق و در کشف توحید صفاتی است و احیاناً
 در وقایع توحید صفاتی آنچنان متعرق می شود که از حصول بذات
 بخت جاست عظمت غافل میگردد و بسا که با وجود یاد آوری حصول
 در همان وقایع ماند و از آن نه بر آید و بد شوازی و در رسیدن البته خواهد
 بود و آنکه روی بهت خود را از توحید صفاتی باز می دارد به راه راست
 بمنزل مقصود و در اغراق می رود و آثار و علامات دارد الخلافت
 بمنزل حجب نورانیت ذات بخت اند و آن هزارها بسته و آخرین

حجب بمنزله دیوان خاص است و آن نسبت بپیرنگی است
 چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانہ بیچون و بیچگونه است و این
 حجاب اختصاصی زائد بر آن ذات پاک میدارد و بنا بر آن نهایت لطیف
 ولی کیف است و لہذا بپیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد کہ حجب
 نورانیت پوشانہ یکی با دیگری نیست بلکه ہر یک حجاب از ہر دو
 جانب عری و ازو معین کہ تا آن حد علامت ہمان حجاب است و مثالش
 از پردہای دروازہای مکانات پادشاہی معلوم ہی توان کرد مثلاً ہر پردہ
 کہ در راہ دیوان خاص خواہد بود علامتہ آن پردہ از جانبین ناحہ معین
 خواہد بود و خدام و حجاب آن پردہ متکفل نگہبانی آن حد خواہند بود و
 آیندہ را با اجازت یا ممانعت از ہمان حد آگاہ خواہند ساخت و آیندہ
 و اتجد دیگر اصحاب ابازت خود خواہند رسانید تا موکلان اندر دنی دیوان
 خاص آن در آیندہ را اجنبی نہ پندارند و در در آمدنش مراحم نشوند
 و حد و صغرای دیہات از جوانب و اطراف ہم مثال آن تواند شد
 پس نسبت پیرنگی را بہ ہمین و منع نمند تصور باید کرد و در امثال
 مرقوم ابتدا ایشرا از دارالخلافہ است باید فلا مید زیرا کہ خصوصیت

وادار الخلافت هم بپادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت بر یکی
 پس مشابه و وصول بذات بحت است این است تلمیح
 تمثیل بر سلوک اول از ابتدا آنها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان
 شخص بعد رسیدن به حضور می پادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول
 خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان پادشاهی بعمل آورد و لازم
 است که حضار در بار را از هر گاه و چه بدار گرفته تا وزیر اعظم از خود
 راضی سازد تا بر وقت حاجت کلمه النجیر از زبان ایشان
 به حضور پادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش
 نماید و در مرغیبات پادشاه بسیار سرگرم و چالاک ماند و در آمد و
 رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات حضار در بار تکامل و تعاضل بوزر
 مباد و ابد اغ کا هلی در آن در بار و اعدا کرده از نظر اعتبار افتاده لائق
 حضور پادشاه نماید و این معنی منجر با خراجش ازان مقام گردد و دین
 خردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت می باشد ارضای وی
 تا بقیه در وطن خود بود و همین قدر است که دزدی و قرائتی و بعضی و امثال
 آن عمل نیارد و اگر مال کنه او است مال واجب سرکار بلا حیل و

نکراد اگر ده باشد و چونکه باین مقام رسد پس ارضای وی آتش است
 که رعایت حقوق و آداب و تعظیبات شایسته گمانی بفرمایند و آرد و
 باشد و بذل اموال خطیر را در رضامندی اهل آن مقام مثل که دانند
 زلف و تواضع و اهدای تحف و هدایا بر ابرخس و خاشاک شمارد و
 رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود بداند و حاضر باشی و امر است
 است شایسته کنان و ادب و خلعت سن و وجه حاضر سلطنت اند و حاضران
 قند خاص فوق از ایشان و ملازمان و یوان خاص بالاتر از آنها و آنانکه
 مستخدمت پس و در دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و
 آنانکه روی میباشند فوق ایشان و کسیکه به حضور ایستاده نگاه
 خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمینماید بالاتر
 همه ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند
 که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر و وقع وی در دل بادشاه
 جاگیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محبت و قدوسی من
 است و باین وسیله او را اقامت آن مقام میسر آید و هرگاه همیشه
 با بادشاه نگاه و در خدمت خواهد ماند و التفات بادشاه بوسی وی معلوم

اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رصامند خواهند بود مدام
 اوراد در آن مقام جائز خواهند داشت بعد اطمینان از اقامت آن مقام
 اورال لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره پادشاه را گماینی بغی
 بغور و تامل ملاحظه کرده باشد و وقایع و اخبار که در دربار میگذرد آنرا هم
 شنیده حقیقت چهره پادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
 متغیر میشود بدقت و اطمینان دریافت نموده اوضاع تغییرات را
 پس در وقت حافطه خود نماید و بعد هر تغییر کمی یا نعامی یا تبذیب و سرای
 یا صاحب و جنگ یا بند و بست که از حضور پادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت
 کند و در این وقایع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد
 و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته یا مرده صحت و وزیر
 اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم
 و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کبیده بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن
 زور آور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای دور
 صحرای دور و از تهاجم دشمن بر قلعه خاص یا لجه احاطه آنرا قصد
 کند و بسا چیزهایی باشد که بر آن جزای یا تنزیمی و اعاده مرتب میگرد

و بنا بر این تعتر چهره پادشاهی در آن چیز استقامت نمیشود و نفس نه پندارد
 که در هر خبر و واقعه تغییری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دوبار تغییر چهره در انگلیس
 یابد معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفادتی در جزایا سرای آن
 نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت و زود تا که حسب ذکا
 و فطانت وی ملکه مرضی شناسی پادشاه در وی پیدا شود و بر مراد پادشاه و در
 وقایع و سوانح آگاه گردد و این آگاهی بعدی رسد که از تغییر چهره مراد پادشاه
 خلالت معنی لغوی اصلی که در کلام پادشاهی است دریافت وی شود
 مثلاً گاهی پادشاه میفرماید که خدمت کزاری این دزد بخونی باید کرد و غرض
 آنست که این را کمایبغی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل
 کرده کاری را از کارهای سلطنت مرانجام خواهد کرد و عنایت شاهی اضعاف
 مضاعف از آنچه سابق بود و برومی بخوش خواهد آمد و سعی و سفارش
 اهل دربار و کار او خواهد شد لابد بعد منی و منصبی پادشاه او را خواهد
 نواخت و باصلی مملوب خود که تمام این شب و فراز و محن
 و متاعب برای آن کشید بود و انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و
 من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر خواهد ماند یا ترقیات

مژده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلیٰ رسیده و پیشین
است حال سلوک دوم سناک است که بعد رسیدن
بمرتبه مشاهد و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کنه و اذلولوازم این
سلوک است اختیار عزائم شرع و در هر باب از مأمورات و منیّات
توصیحت آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سناک را لازم
که کدام مستحب شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک
اول را با تمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع را گماینهی سختی
گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب
معصیت این قدر که بی وضو مس نکند لازمه شرع شریف است به
مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سناک سلوک ثانی را آداب
زائده باید و آن ایاست که در وقت گرفتن مصحف متوجه دیگر
نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را
حاضر ساخته و از آن ب عظمت مصحف انتقال کرده و نبات و دانست
خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بی چاره و نفس خستیش این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت

حق تعالی ذریعۀ او از خود هرگز لیاقت این نعمت نداشتیم
 و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالا مال شود و گمان عظمت
 مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی اگر خود بخود در
 ذهن وی آید از همه ادبی و اصل مدعا و الایه تکلف این معانی را در ذهن
 خود آورد و علی بن ابی القیاس عظمت مهر هر سوره بفهمد و شافع بودن
 آنها را به حضور حضرت حق جل شانۀ یاد آورد و عظمت نماز و زکوة و روزه
 و حج و جهاد و سایر شعائر شریعت بر همین منوال اعتقاد کرده باشد
 و از همین است تعظیم شریعت شریف مطلقاً و تعظیم کعبه و اینها و رسول
 غایب الصلوٰه و السلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار
 طریقه آیه قدرت زکوة بشر و ط خود در هر مسلمان فرض است و
 بذل اموال در رعایای حضرت حق جل شانۀ عریضی است که سالک سلوک
 ثانی و لازم است و ابد تمام نوافل تمام مثل تهجد و غیره نیز از همین
 باب است و اجتناب منهیات را هم بر یکی دیگر بر خود لازم شمارد
 تا که ازار باب عزیمت شود مثلاً و سوسه زدن اگر بخاطرش کند و پنجهان
 مستتر شود که گویا نجاست برای خوردن پیشش می نهاده اند و بر همین

قیاس باید کرد تمام منہیات را و نیز سائک این سلاوک را باید که
 و دادای حقوق انبیاء و اولیایا که سائر مومنین و تعظیم ایشان که شش
 بایغ کند که همه ایشان معافی و شافع دی شوند و سعی و شفاعت انبیاء و اولیا
 بر ظاهر است اما معنی هر مومنین پس دعای خیر است پس توقع
 دعای خیر که کلام آمدنی در آن مقام است تفقه و ناظر داری بر مسلمانان
 کند و همه حقوق و تعظیبات در اتساع عرائم شرع شریف بود امی شود چنانچه
 بنزدیکی دانسته است و قرآن و سوران و کعبه و نماز و زده و غیره همه آنها
 جز شفاعت دارند پس همه آنها را از خود در ارضی سازد و مرتبه رضای
 این مقام از بیان سابق واضح گردید و حاصل و مداد این سلاوک
 مرآت و نه اسم است و معنی وجه اسم مناسب لغت توجیهی تعالی است
 یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش
 بموجب فحوائی کریمه ^{لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ} فایتما تولوا فثم وجه الله هر جا موجود است
 مثلا اگر بنده در حال چشم بینائی خود دغور کند بایستی بینداند که این نعمت
 عظمی مرا محض به جهت وجه اسم است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه
 شد و روی بسوی وی آورد که این نعمت ادر حاصل گشته دالا این بنده به بخاره

بوجوه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده بود و
 خواستش و تقاضای آن اعلا در وی منقوش شده و نه احدی شافعش
 برای بخشیدن این نعمت عظمی به حضور حق تعالی کردید و نه این دو
 یانه و محضر توسل یحیرنی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه
 بخشیده که محضر بفضل شامل در حمت گانه اوجلت آلاؤه دعای هذا
 التماس برادران برادر نعمت است و هر نعمت همین حال دارد
 بلکه فی الحقیقت هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده
 آید موعدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر
 پس هر چیز از ذمک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای
 اوست و خصوصیت بادی دارد و با وجودیکه استعداده و وضعی و
 خواستش او را هرگز در آن دخل نیست پس در نعم الهیه خوض
 کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه بمرتبه که بیان
 آن مستعد است بلا سبب و بلا جهت بحال متوجه اصمت و تمام
 انعام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس نیست که در وی نعم مترکمه
 موجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین

نعم را در خود لحاظ کردن نتواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا
 ۱۰ ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم اند پس
 حالات آن جناب را اصلی الله علیه و سلم از وقت تولد بیکه از حین
 علق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بیه و احصا محض از
 دریای بیکار رحمت الهیه چه قسم بلا در خواست و دعا و بی استحقاق
 و استدعا و بی سعی و سفارش الهی چه گونه بر آن جناب فائض
 می شد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود آن جناب
 منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی کثیر می شد و موجب
 محبت و اعتقاد می گردید و این نعم که در طفلی و غرض از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم فائض می شد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان
 وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند با لجه این چنین
 نعم جلیله فخریه را تصور کند که این همه بلا سبب و بلا وجه محض از
 رحمت کامله ذابیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی بنده
 می شود همین قسم انعامات با بهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا
 و دعا فائض می گردد و پس خلاصه فنی وجه الله شانی است از شیون

و محنت الهیه که بلا سبب و بی حجت و بی سابقه استحقاق و استعدا
 و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکثره
 می گردد و مراقبه وجه الله ملاحظه بحسب شأن است و اصل آن انعامات
 ایجاد است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات
 است فاما بهجت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجوه
 انعامات معنی وجه الله نسبت هر کس علاقه می باشد و گمان نرزد
 که درین صورت عیث در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عیث
 سفاقت است و ذات الهی حل شده ازان منفرد و پال زیرا که نگم و
 مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استعداد عامی
 این کس که بر وی انعام می شود و چیزی دیگر اگر فی الواقع حکم و مصالح
 منطوق است پس در پیدایش مثاق اشیا است خصوصیت باین
 کس هیچ ندارد و مثلاً خلق از باب دانش و کمال نظر حکم و مصالح منطوق
 ان حکیم حقیقی است فاما که غیر این کس را علم و دانش عظیم نرزد بلکه در
 حیوانات این گمان میداد و هیچکس و هیچ امر نبود که دست خدا را اجل
 شانه ازان سو معروفت ساخته باین سو متوجه میازد و این نعمت

ذابایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه اوست که
 هر کس را با نعمات باهره مزکاره نواخته و بسیار از نعم بزرگ
 را تخصیص فرموده همین شان را که متبع رحمت کامله لا تعرض است
 بوجه الله مسبی کرده شده و آثار و بده الله تمام نعم ظاهر و باطنه اند که
 لا تعرض خالص شده اند و بوجه الله از همین آثار شناخته میشود و
 مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شان
 و بیانش آنکه هر بنده مؤمن خواهد فی الهست باشد خواه عالمی هست
 سایر تحصیل پیری عبادت حق میکنند و ادما را و بجای آوردن
 الهست پس بنابر خوف نادر طبع جنت و اما عالمی هست پس
 بنابر تمنی حصول عزت و وجایت عند الله و دخول در زمره اهل
 الصفا و اجتهاد و انسالاک در سبک از زمان خاص ذوی الاعتبار هر چند
 خلاص از نار و توری در جات جنت بر حصول عزت مد کوره یقینا
 مترتب میشود بیکه از توابع و آثار آن است لیکن ارباب الهست عالیه
 را باین امور التفات نمی باشد بیکه متنای ایشان همان اسماک
 در سبک خاصا نسب و پس پس لابد در دل هر یکی ازین هر دو فرق

انستی و الفتی با خالق خود حادث میگردد و در روز افزون میشود
تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تنبی و طبع و
خوف از دش محو و منی میگردد و محبت و الفت حضرت
حق انجمن در دلش مستحکم می نشیند که او امر را بجای آورد و حصول
هر مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بجای نماند
نمی گذرد هر چند حصول عزت و اعتبار بران قطعی و یقینی است چنانکه
حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار نامدارا دای او امر از
خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب تا لکل میرود
و همچنین از تنهیات پر ویز می نماید و صرف منع او تعالی ملاحظه میدارد
هر چند محفوظ ماندن از مذلت در ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل
عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار مغرور بران مستتر است فلما این بند را هرگز
متخیل نیست محض رضای رضای حق تعالی مقصود می گشته و همیشه میباشد
که در بجا آوری او امر حق رضای او است آن رضای ابرار از هزاران
ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق خود
می شاهد و هرگاه نارضا مندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضا مندی

و ابد تر از هزاران مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و
اعبار و دخول در زمره اذلال بلکه بدتر از هزاران عذاب و زخم می پندارد
پس چنانکه وجه اله توبه رحمت الهیه است بسوی بنده لالغرض
و وجه العبد و آردن نده است بسوی خدا یمتعالی محض بنا بر
و می بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاست و اعتباری
توقع از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نارد همانا که به همین مضمون

اشارت است درین آیات الْمُحْسِنَاتُ يَمْكُنُ مِنْهُنَّ الْمُحْسِنُونَ وَ يُدْخِلُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ

صَلَاةً أَوْ كَفًّا لِمَا كُفِّرَتْ عَنْهُمْ أَوْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُعْتَمِدُونَ عَلَى اللَّهِ وَلَهُ الْآخِرَةُ

بوجه اله تعالی و هر سه آیت اخیر اشارتست بوجه العبد و چون وجه اله

بنا بر آن و مقابل آن شناخت پس بطریق مراقبه آن اینست که

نظر خود را به همان شان که مشاء رحمت لالغرض است متوجه سازد

و علی اله و ام نگاه نمود را بان دوخته متبجی و سائل بزبان حال و قال باشد

که هرگاه ای مقدر د نعم جلیل بر من بابر غیر من بی استحقاق داسد

مرحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما هر چند جاوید و خطیر است

و من نهایت مالائق و عاجز فاما انعام عام تر ایچ نمی باید و موقوف بر

و صحیح امر نیست و این مراقبه گاهی بلا حجت می باشد و گاهی مقید به حجتی
 از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور می گردد و بسبب
 این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حالش میشود
 و عنایت خاصه را صورتی خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم
 یا آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده و اما چون عنایت
 خاصه در خلق حضرت آدم مصروف شد صورت خاصه آن بطور
 پیوسته و به همین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی که
خَلَقْتُ بَيْدَى و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین
 به عراج و اختصاص حضرت موسی به کلام بر کوه طور و بسبب همین
 عنایت خاصه عظمای بارگاه ایزدی و یاراده تر از وی راضی می شوند و اند
 مقام در انجا مانع نمی شوند و بر مرتبه و وقار او را جامی دهند پس
 برین مراقبه با التزام عزائم شش وع شریف وارضای عظمای
 بارگاه الهی مواجبات و مداومت و رزق و این بمنابۀ ارضای این
 و رزق و ملاحظه چهره پادشاه است فلما پادشاه را بسبب جمل که لازمه
 بشریت است اطلاع بر حال و مال کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر

باشی و خوشبودی خاطر پادشاه از وی یخز تجویز حاضر ماندن بسبب
 ایدیشه بد طبیعتی و خیانت و خباثت آن شخص بمنزعی اورا نمی
 نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جلی او بتحرر رسد و امن از طرف وی
 حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس
 و ناکس است و در آن بارگاه بمجرب دیگر مراقبه و به الله از بنده بخوبی
 سرانجام یافت و گماینه غبی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید
 و حقیقت باطن بنده خود را آگاه بد است پس نوری مقدس ازلی که در
 ازل نصیب مهر مومن مقدس شده بودی مرحمت می شود و آن نور تقم عقل
 است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه * وَبَنَّا آدَمَ لَهَا نُورًا *
 به همین نور اشاره می فرماید پس این مراقب و به الله را آن نور مثل
 ستاره تابان از دور نمایان می گردد و آسته آسته نزدیک
 می شود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده و تمام بدن ساری شود و
 مانند نور بهری که در ک الوان و اضواء است خاصه آن نور دریافت
 مرغیبات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنات
 مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلایق مجبور است

این بود برای دریافت رضای او تعالی است و طریقی که هرگاه
 قصد گامی خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغییر نمایان در تجلی که محاذی
 کمال او است پیدا خواهد آمد و این قسم تغییر خواهد بود که از این رضایا
 نارضا اتوان فهمید. بعض اشخاص آن چنان می باسند که معامله
 ایشان از تلب تجاوز نکرد و ایشان را از همان راه بر رضایا
 نارضا آگاه می سازد مثلاً هرگاه قصدی کنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا
 بآن متعلق است بشاست و انشراح و رقب ایشان و و فور
 رعبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا می شود و اگر نارضا مندی
 بآن متعلق است است و انقباض و ذرقت و درمیدگی لاحق حال آنها
 می گردد و آنما که حال ایشان تجاوز از تلب کرده است و بمقامات
 عالیه رفیع رسیده اند پس ایشان رضا و نارضای حو جل و علا
 را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است
 دریافت می نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث می شود ذات پاک
 حو جل و علا از آن منزّه و بمراتب است تغییرات آنما که آثار عامه که از ذات
 پاک بیچون و بیچگون صادر می شود در آن آثار تغییر اصلاً نمی رود چنانکه

الان کماکان وصف دوست همچنان به نسبت آن آثار بر
 یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی در آن تغییر نیست و اما
 به نسبت امور خاصه پس تغییری می شود و مثال این تغییر و عدم
 تغییر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است و آثار عامه
 آن حسب استعدادات اشیا نباتات مختلف و این اختلاف
 مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمیشود و در ذرات
 اثر خاص از وی مثل آب خواهد شد بنا بر آن وضع و مکان وی مبدل
 خواهد گردید و قریب همراهی محشر خواهد رسید همچنان برای ظهور
 آثار خاصه مبدل و تغییر می شود و این تغییر در ذات پاک وی نیست تعالی
 شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی امر اصورت خاصه می باشد در آن
 صورت تغییر پدید می آید و این تغییر در ذات نیست و تمییزش انسان
 است چنانکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد
 موت جسم موجودی بود و احکامیکه بر انسان مرتب می گردید همه مبدل
 می شود پس حقیقت انسانی که ششاد الیه بمن می باشد بواسطه این
 جسم عنصری مستور و مخفی گشته و بادی اتحادی پدید آمده که معنای

با جسم می شود منسوب بان حقیقت می گرد و مثلاً می گویند که نزد زید رفتیم
 و پیوسته باد می نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان
 فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مرده
 بران جسم نمیتوان کرد ان وقت هیچ کس نخواهد گفت
 که نزد زید رفتیم و پیوسته باد می نشستم ذات منزه آن بی چون
 و بی چگونه همچنین در صورتی و لمایسته منستر شده نمایان می گردد
 این قدر فرق است که حقیقت انسانی مقیده بحکم می باشد
 پس نمیتواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت
 حق جل شانہ مقیده به هیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است به
 صورت که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغییر میشود و ازین جهت
 واضح شد که بنده را باغالی خود و معاملات که انحصار مخصوص دارد پیش
 می آید فاما از ان ذات دور تر می باشد پس این بنده با کمال دار رضا
 نارضای حق تعالی در برابر معلوم می شود و متمم نکرد که احکام شرع
 متفاوت و مبتدل خواهد شد زیرا که احکام شرعی به همان طور است
 از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا را امور مبنای پیش خواهد آ

مراد معلوم این بده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب
 رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن که مباح شرعی بود و شجر
 بنار ضامنندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را
 بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد
 نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و دلک را
 چون این گمان دست میدهد بمنزله مکالمه فایز می شود و وی من
 وجه کلیم الهی بود که کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و مراد
 از اشارات و او ضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم
 می شود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را بهم دریافتنی کند و هرگاه
 این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا
 مرا انجام خواهد داد و کارگزاری او بر منزه ظهور جلوه خواهد گرفت
 عنایت الهیه بوفور و کثرت بر حاشش بخوش خواهد آمد و عظمای
 آن بارگاه خود شافع و ساعی وی مستند و مهمل و بیکار که داشتن
 شخص کار آمدنی مخالف حکمت است مقرر او را بنده متنی عرت
 خواهد بخشید و آن خدمت حسب عاقل وی خواهد بود من بعد او را

توقفت و استمرار بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی بمنصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و در این مقام اهل ولایت را بر تو نبوت دست میدهند اگر برسانیدن امور دیکه برایشان منکشف میشود و مامور نباشند و اگر برسانیدن آن مامور شوند پس بر پر تو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمنحاصمه و مقابله هم حکم شود بر پر تو اولوا العزمی معزومی گردند و در این مقام بعضی خلیفه الله می باشند و بعضی خلیفه الله نمی باشند خلیفه الله کسی است که برای انصرام جمیع مهام او را مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد یسر وی خلیفه الله نیست اگر چه احیاناً کاریکه از دست خلیفه الله سرانجام می شود و از دست دیگری سرانجام می کنند تا آن دیگر خلیفه نمی باشد آدمی صاحب حد مت بلا ریب می بود و مثالش بنظر آنست که کابی پادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آنخواص هر چند کار وزارت را سرانجام داده ناماد زیر شد و این مقام نهایت راه و ذبیت است و راه ولایت بعد آن هیچ کسالی نیست و الله تعالی اعلم * باب چهارم در بیان طریق

سلوک راه نبوت * و آن مشتمل بر شش افاده است * افاده * طالب
 راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه و ادای عبادات شرعیه
 بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیربکه لابد است رسوخ قدم
 در مقام توبه است تفصیلش آنکه اول طالب این طریق را باید که
 منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادات باشد خواه از قبیل افعال
 و انوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در
 عبادات این همه را از کتاب و سنت متقیح و تفتیش نماید اگر خود
 عالم کتاب و سنت است فبها و الا از علمای محدثین استفسار
 کند بعد از آن انعام حضرت علی و تربیت جواد مطلق که در باره این
 ذره بیهوده از بند دل شده بار بار بملاحظه چست و تصور درست
 در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن
 بی نیاز و ربوبی بصیر بصیرت خود مره بعد از خری پیش آر و بعد از آن
 در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم
 حقیقی ولی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بی مقدار که از سر تا پا
 احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستعجب است و این معنی را در

ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن متعمم حقیقی و در
 ذهن او قرار گیرد و چنانکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را
 حالت قشعریت پیش آید باز از ضمیم قلب چنان اذعان نماید که همه
 منهیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن موثرتر
 می‌گردد باز این امر را در ذهن خود مستحکم سازد چنانکه قبح این منهیات
 عقل و قلب او را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منهیات
 خوفی و وحشتی پدید آید چنانکه صدور آن منهیات را از خود بجای وقوع
 خود در نهاد که جان و مال و آبرو از ته دل شمارد و بعد از آن عظمت
 قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از ضمیم قلب خود ملاحظه
 کند که این صفتی است از صفات ازلیه ربانیه که آثار افعال ارکان
 به یکگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود
 در کسوت زبان عربی بهمان وصف ازلی و کمال ذاتی خود را انزال
 فرموده همون را واسطه فیما بین و بین العباد کرد و انیده بمناب آنگه
 مادشاهی عظیم القدر و ستار خود را بیکر و دیگر طرف او را بدست
 خود نگه دارد و جانب دیگر را بدست فقیر می‌نقلد و عاجز می‌ماند

هرگز لیاقت التفات بادشاهه میداست دهد و او را امر فرماید که هرگاه
 کمتر حاجت پیش آید همین دستار را حراست دهی و مرا بهمین وجه
 بجا بخت خود مستنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود
 مصروف خواهم ساخت پس اگر در حال این فقیر نیک تامل کرده
 آید و از قانون ادب فی الجمله مسامحتی در زیده شود و او اشکاف گفته شود
 که اگر چه بظاهر در دست آن فقیر یک جانب دستار است لیکن
 فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهست او دست
 انقضه عظمت این کلام پاک در ذسن او بجای مستحکم نشیند که وقتیکه
 بنظر بسوی مصحف میباید و تعلق آن کلام پاک را بان مصحف ملازمی نماید
 بصرا و از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه ادب بعب عظمت
 آن کلام پاشش پاشش می شود و باز اگر این ملا حظمه می کند
 له آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی سن است هر وقت که متوجه شوم
 او را بر زبان خود بی گفتمی آرتم و هر وقت که قصد کنم بدون بدل
 مال و نفس دست خود را باور ساختم و او را بر سینه خود دهم التماس او را
 بسبب این ملا حظمه بر حال خود تعجیبی و حیرتی دست دهم مثابه آنکه یا قوتی

در خشان بدست مقلس کم مایه افتاده باشد پس اگر ادرامی بیند
 نظر او بسبب درخشانی آن یا قوت خیره می شود و اگر افلاس و لم
 مانگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را بر این به قوت تصور کند و بگوید
 حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن
 او کماحقه فرا یافته و ثاقب از تباط خود را بسبب همین کلام پاک
 بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و طریقه ش آن
 است که نومی را از امام متبرک اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود
 گرفته در مکانی خالی داخل شود و الحاح و سازش از پیش بجناب
 رب العالمین بخار دهد که بارند ایام من به همه وجوه عاجزم و تو
 بر همه چیز قادر توبه که قدم اول راه نبوت است بمن
 عنایت فرما و عنایات بیغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
 مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است * شعر * تو چون
 ساقی شوی در دستک ظرفی نمی ماند * یقین بر جری باشد و سمعت آغوش
 ساحلها * بعد از آن صلوة التبیح به نیت مغفیرات و حصول حقیقت
 توبه سال خضوع و توجه فاسد و تا که عزیمت باز آید و در اکثر ارکان

مخلوقه دل خود را بسوئی طلب بکفر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
 دارد و بعد از آن همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او
 و کمال تنفر از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقومه الصد در باطن
 پدید آید و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و واهم او در همان
 حالت فرو رفت فیهما الا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت
 نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که همان حالت رود و بعد از آن در آشنای
 همون حالت عظمت کلام مجید و دماقت ارتباط او را در میان خود
 و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آن کلام پاک و
 وساطت او فیما بین الرب و عباد و سینه او را مال سازد و سرور
 و ابتهاج بملاست آن کلام پاک گاه سر او را برت زد پس نظری
 که مروج کمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدا یا
 این کلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم و وسیله خود گرفتم و باین
 جبل متین تو خود را محکم بستم بعد از آن اتباع عرائم تنزیحت و اجتناب
 منهیات آن به نسبت این طالب که تمتع بر خص بلا ضرورت
 و نیز روحی او از جمله منهیات است محلا ملاحظه کرده عقد توبه کند تصویبش

آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی با اجتناب از چیزی بر ذمه خود
 میکند و بجهت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند
 مثلاً اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب
 اشیا نزد یک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون
 چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البته نزدیک
 یاد کردن این قسم معاظ همی برای ایقاع آن فعل یا اجتناب از آن امر از
 دل او مثل میخ فولادی می خرد و با کلام او مختلط میشود که در عقد
 میبینی می گویند همچنین هست قوی از دل خود بر آورده و بقران
 مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدا یا بر عنایت تو توکل کرده
 تا ع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس
 و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و اقارب و جمیع مخلوقات
 ترجیح دادم بار خدا یا من محض عاجزیم و بر عنایت تو توکل کرده
 التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس به محض کرم خود این عقد را
 با تمام رسانی بعد از آن اورا علی الدوام مراعات عقد توبه القات
 ضرور است که در حضور ملائک الاملاک که قادر علی الاطلاق و عالم اسرار

والتحقیقات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این بحدود
منعقد کرده ام مبادا که سرسوی ازان تجاوز کنم و داغ نقض عهد بر
جبین من علی الدوام باقی ماند بمشابه آنکه شخصی در محکمه بادشاهی
عالیشان صاحب قدرت و انتقام مجلکه داده باشد که فلان چیز خواهم
کرد و فلان چیز نخواهم کرد و الا البته در هر حرکت و گون و هر قول
و فعل ملاحظه آن مجلکه سیماند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قوی
یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خلطور میکند اولاد او در میزان
حقش خود می سجد که این موافق آن نوشته شده است یا مخالف آن
بعد ازان او را بر روی گلامی آورد و نیز او را می باید که خصوم عیبی زانده
و مناسبتی قوی به نسب قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلاً شخصی که در طریق فادیه
قصد میعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقاد می
عظیم هم میرسد و دقیقاً آن میعت بوقوع می آید مناسبتی زانده بر
اعتقاد سابق او را هم میرسد که خود را از مره غلامان آنجناب و از
جماعت حلقه بکوشان آن عالی قبا می شمارد همچنین اعتقاد عظمت

قرآن اگر چه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این طالب
 را بان کلام یا ک مناسبتی دیگر بدست آند به بعد از ان همین توبه
 را بدست عزیز یک در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت
 ممتاز در ان جزو زمان از امثال و اقتران باشد اظهار نماید پس
 قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس
 لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را فرع آن
 و بر ظاهر است که چون فرع و اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجه
 اعتبار ساقط می گردد اینست تصویر مقام توبه بر وجهی که مناسب این
 طریق است و در عقد توبه باین وجه فواید پس عطیه و منافع معنویات
 است و از عده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلات آنکه
 به تجربه صحیح محقق شد که وقتیکه ثانی بر دست عزیز بیعت می کند
 عنایت بزدانی بسبب وجاست آن عزیز بسوی این طالب
 متوجه می شود و او را از مواقع ارتکاب معاصی و نشان ملامت منهیات
 بانواع اللاف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو درجه
 متحقق می شود یکی آنکه آن عزیز با وجود وجاست غدا که کامل النفس

قوی التاثر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا همان عزیز
 را بر وقوع آن طالب در مظان منہیات مطلع سازد و بحفظ او از
 ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بند بیری از تدبیرات خواه
 در مقام خواه در نقطه در میان آن طالب و آن قباح حاصل کرد و دیگر
 آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب
 لطیفه بر روی کار آورد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه
 بوجه من الوجوه منسوب بان عزیز شود که آن عزیز اصلاً برین معامله
 اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بان عزیز
 باشد محض بر ای زیادت و جاست آن عزیز از پرده غیب
 موید شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیہ السلام چون
 باز لیجا در خلوت تنہا شدند و آن عاشقه بہ حال طامع حصول وصال گردید
 صورت حضرت یعقوب علیہ السلام انماست خود را بدندان گرفته
 پیش روی حضرت یوسف علیہ السلام موید اگر دید و باعت برہم
 شدن آن معامله شد حالانکہ حضرت یعقوب علیہ السلام اصلاً بحال
 یوسف علیہ السلام خبر نمی داشتند بلکه حضرت جبرئیل علیہ السلام

محمودت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن مقام را برهم
 زدند چون این مرد و وجه ذهن نشینش پس باید دانست که این
 مرد و طریق در قرآن حمید و وجهی متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات
 متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که یا
 هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند به آن مثل برزخ است فیما بین
 الواجب و الممكن و وجاست او عند الله بدیست که کسی را ادراک
 آن ممکن نیست چه جای حصول آن به این کلام از جمله صفات ازلیه
 و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاوه که در میان صفات و
 ذات اسب ممتمنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت
 فی بسوی حفظ این طالب با کمال و جود مبدل خواهد شد بطریق
 اول خواه بطریق مانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق و ایدش که از
 جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب
 و امور مذکوره بوجه من الوجوه در مقام یاد در نقطه حیلولی واقع خواهد شد یا باین
 طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه
 سبب برکت و تسل برقرآن محافظت طالب خواهد نمود * افاده ۲ *

چون طالب راه بود روض قدوم در مقام توبه بدست آور داد را
لازم است که قدم هست در مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدت را هیچ نکند
اما ذکر ایمانی پس طریقهش آنست که اولاً تحقیق معانی لغویه قرآن و
اثر کار مستقوله و ادعیه مأثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است قبها والا
این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و ادلی الایدی و
الاعصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بخر لغت عرب
اول التفات نورزد و بهوشگانی مستمعین فنون ادب که خود را برای
فصیلت نمائی محققین عربیه قرار داده بر خیم غنیر از اهل اسلام
راه مقصود و زند معترنه شود که آن بدعت محض و اغصاءت عمرود
لهو و لعب است * بیت * نرسم نرسی به کعبه ای اعرابی * کین
و که تومی روی تر کستان نیست * بعد از آن خلاصه این معنی و تفصیل این
مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و اورا در تـ
دل مستحکم سازد و بهر اه این ملاحظه تلاوت قرآن با ذکر و
ادعیه مأثوره بزبان مابین الجهر و الاخفا در اکثر احیان شروع کند
و اما جهر سحرط و اخفای سحرط پس در بعضی اوقات سیه می باشد و

اعیان و بران چند ان منفعت نمی بخشد و حد هر مغزط از مثل اذان
 و تلبیه باید فهمید و حد اخفای مغزط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از
 کلامیکه فیما بین الناس و در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع
 می شود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط
 کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان
 حد و ث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه
 ان حالت مستحق باشد ان ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق ان
 حالت پس آن ذکر را از جهه ریاضات نفسانیه باید شمرد و بالجمله در ذکر
 ایمانی چند ان اکثار نباید کرد که طبیعت ذاکر در بملال آرد و به خمول
 و کسالت انجامد بلکه مدیری نفس را باطن معنا د باید کرد و اما مراقبه عصبیه
 پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب
 اول و ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب قدرت آن
 قادر مطلق است لیکن بیجان سرور و ابتهاج و دید قصور و احتیاج
 و انکشاف عظمت حضرت حق و اذعان کاست آن حکیم مطلق که
 مقرر مراقبه عصبیه است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم

مشترک و تأثیرات عاده حادث نمیشود مثلاً انزال نوحیت و انبات
 ذرع هر چند از نعم جلیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد
 انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی را حالت
 مرقومه البصده حادث نمیشود و همچنین خلق سموات و اراض و ایجاد
 اجرام غیره علویات که چه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت
 باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امورند که در پیش
 روی انسان در اکثر احیان می نماید ازین سبب بملاحظه این امور
 ذهن او را به کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمی گردد و لیهذا بر طالب
 لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یابر امثال این فائز شده و
 بجانب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه
 نماید و قصصی که مشتمل بر امثال این مضامین باشد مره بعد اخیری
 بکوشش هوش خود بشنود و آنرا بار بار در روی بصیرت خود حاضر
 سازد و ساقه فساد خود را در بحر عظمت آن علیم بالا ستحقاق و در
 بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق تسخیر سازد تا سرشته مراقبه
 محمدیت بدست آید و چون مراقبه محمدت بر وجهی که در باب

اول و ثالث مذکور شد یعنی نشین بود که در آن را همزوج بذكر ایمانی
سازد اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی
اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال
فکر را از ذکر اهرام داند و از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مؤداتی هست
که بسبب آن مؤدات ذکر و فکر و فو ق می یابد و آثار و بقوت و
سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مؤدات و اقوای او خدمت
خالق اله است خصوصاً خدمت یاسمی و مساکین و مفالایس و انجاح
حاجات و االحاجات و خبر گیری مرضی یا لجمه تسعی کردن در حق کسی که
از تحذیل حوائج خود فروماند و در و از های حصول مطالب بر روی او
مبسه و و گردیده یا لجمه چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزان
سعادت و امین که حب ایمانی است یا در مسلم خواهد داشت و حدوث همین
حب علامت است بکمال ذکر و فکر است یعنی سبب حدوث
همین حقیقت معلوم میشود که ذکر و فکر بکمال خود رسید * افاده ۳ *

چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لابد که ظایر باند پر و از هست
طالب بر اشتهار اعلام این راه و اظهار علامت این طریق که فیما بین

ابدات است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول
 همین کمال علامت است کمال حب ایمانی است باید دانست
 که تجلیه نفس از راه در راه نبوت بمنزله شغل نفسی است و راه
 ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش
 آنکه کمال ساد که راه نبوت عبادت از مشقت انقیاد و استقامت
 علاقه محبویت است و پرفایده است که خود را مثل سبکبخت و چوب
 و دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ابدات
 و عزائم پاک کردن اقصای مراتب انقیاد و اقوای مراتب
 است حکام علاقه محبویت است آری در بعضی احیان بعضی سادگان
 انقیاد شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود و جاهلی حاصل میکنند
 لیکن این محصول و جاهلیت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل تر از
 مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد
 نصیحت شعار بندگان فطرت خود میدهد که در امتثال آن امر کارخانه
 از کار خرابی مولای او بر باد خواهد شد پس اگر این عبد در وقت تم بر
 امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه بلاست

و عتاب را بر خود میسر و ساخته باشد و اگر حکم عقل و فهم خود در آن
 فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات دینی
 بر بزم نشود پس اگر به ترغافل عتاب و ملاست خواهد شد لیکن بنابر سعی
 و اصلاح معاملات مولای خود که علامت نصیحت و خیرخواهی است
 و جانبی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت
 در میان بنده نادان و جاہل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السیر
 و الخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال پیمودن خود را در
 منتهی بلا که و حصیان انداختن است و در آنجا نکته ایست که دانستن
 آن درین مقام پر ضرور است و آن اقسام تخیل ادوات است
 پس باید دانست که تخیل ادوات بر سه قسم است قسم اول
 و آن مقصود سالکین راه ولایت می باشد عبارت از بطلان خواهش
 و ادوات بیانش آنکه انسان را بسبب کمال رسوخ در مقام
 فنا غلبت و خواہش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف
 توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد و پس ایشان خود را مثل
 چوب یا سنگ در دست تقدیر می دانند و مثل جماد از خود در غفله می

باشند پیش کویا که خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیحه
 با لکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت
 خود است مراد از آن حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا
 در غبت و خواهش و شهوت زنی نمی کردند و عزم و ارادت ایشان با لکل
 باطل نمیشود بلکه رغبت به سوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن
 امور مکروهه از دل ایشان بجا میماند لیکن بنابر طلب رضای مولای خود
 آن اقتضا در غبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری
 نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی
 نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می پاشند و قسم
 ثالث و آن خط آن کسان است که بر سنا عیب عالیه راه نبوت فائز
 شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار
 در و د امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب رعاصب
 عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته
 دل خود شایسته اند که آنچه انب و ادلی است همون را حکمت
 الهیه تقاضا میکنند و بیچ انب و ادلی را ان حکمت فرد نیکنه ارد و بر ش

بایندگان منقاد در رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهند ساخت
 بلکه آنچه انسیب و ادلی در حق بایندگان است در همان امر را استعمال
 خواهند کرد و بهمان چهره را اما مورد خواهد ساخت لهذا عقول و ادوات
 خود را در کار خانات الهیه دخل و ادن محض لغو و لائاقل است
 پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم
 منک باشد کار او همین است که عقل و اردت خود را در کار خانه او
 دخل ندهد بلکه نظر خود را بر ابر چهره مولای خود دوخته مشغول امر او باشد
 و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود
 لازم نشمارد و شعار خود را زدیگ مثل خدمت کار دوام
 حضور می و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود
 مرضی او شناخته داند و بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر
 ورود امر او بوده باشد تا هر امریکه از جانب مولای او صادر شود خود را
 در همان امر بکمال هستی و چالاکي در آورد * افاده ۳ * چون فدای
 اراده بکمال خود می رسد و علامت کمال او دخول طالب است
 در زمره محدثین و شده اوراق عظمیت پیش گیر دیانش

آنکه چنانکه سالیکن راه ولایت اول در تحصیل ملک آباد داشت
میگوشند یعنی دوام توجیه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملک آباد
داشت در صلب نفس ایشان می نشید آنرا بعضی صفات
مفروج میسازند مثل احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهر متعدد
یا صد در کثرت کونیه از آن ذات منبع لبرکات یا قرب معیت وجود
باین طالب همچنین طالب این را ادبوت را باید که بعد از حصول ملک
یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را مضمون نماید و مضمون
لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه کند و قرب علمی را پیش نظر خود
وارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین
و بر بحر و عمران و خراب و بیط و مرکب و درون و بیرون خود
را برانگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی از غیر او صادر شود
و مجرد دیدن آن حرکت و سکون از اول او این مضمون سر بر
ند که این را حق تبارک و تعالی میدهد اندومی بیند و خود را در خلوات

و جلوات بلکه سائر حالات تنها اند بلکه حال او مثل حال کسی
 باشد که همراه اعلی الدوام شخصی می ماند که آن شخص را به نسبت
 آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم
 علاقه سمارت و هم علاقه آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم
 علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و محض بر قرب
 و ودی اکتفا ننماید یعنی محض این قدر دانستن که آن شخص
 همرا من موجود است درین راه کفایت نمی کند بلکه این هم باید دانست
 که آن شخص می بیند و می شنود و اطاعت مطیع و انلاص مخلص را
 قبول می فرماید و تحسین و آفرین بران می کند و ثواب جزیل
 و در حق و قرب و وجاهت در دنیا بران عظامی فرماید و او را از زمره
 خاندان خود می شمرد و عصیان عاصی را در میبندد و بران لغت و نفرین
 می فرستد و عقاب شدید در حق و بعد مدت در دنیا زحیمه او میشود
 و او را در زمره کافران نعمت می شمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات
 سیره که مروج بکار انلاص و شدت انقیاد باشد میکند و ضبط
 طاعات جلیله بآدنی معصیتی که مروج بخت نقس و مشاقت حق باشد

می نماید با بجهت نکته گیری و نکته نوازی شان اوست ندانی که مقصود
 از این کلام آنست که طالب راه فوت را لازم است که این مستغنون
 را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چه کار
 می بر آید بلکه مقصود آنست که باین آنطالب در تمامی احوال مثل
 حال کسی باشد که همراه شخصی که موصوف باین صفات مرقومه السعد
 است لازم باشد و همچنین مقصود از ملاحظه این ارباط سلطنت
 حضرت حق بر سایر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود
 تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع
 آفتاب در هر ذره از ذرات ریکتان و هر موجی از امواج بحر
 زنا را میدرخشد و ناظر را مثل دریایی نور که مثلا طم الامواج است
 متخیل میکرد و همچنین تدبیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات
 مبیوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تأثیری واحد
 در علویات و سفلیات مجموع افراد می نمایان گردد و مثلا بر هر قطعه
 از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می آید حال او شان حال کسی باشد
 که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زما در و آونجه کند و پس

اگر آنکس در یارای میند آرا قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و اگر
 هواداری میند همچنین میداند و اگر آسمان را می میند رسیدن خود
 بان متعذری بسیار و پس سبب ثبات خود غیر از آن شخصی
 چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که
 مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از
 امواج غرر زلزله و گرد و آلودگی ریاچ بمن نمی تواند رسد و اگر آن شخص
 دست من گذاشت پس در تمامی عالم بها لک من امت چه بر هر
 موجی از دریا که خواهم افناد البته غریق خواهم شد و این امر بیح و بی
 زامواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند
 که اگر شیر زیان یا پل دمان بران حمه آورد یا عدوان شمشیر بر بند
 حلقوم او رنند و دشمنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خود
 می داند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من زبرد داشته
 است هیچ دشمنی من ازین اسودا که چه در بادی امر قطعی الموصول
 باشد نخواهد رسید و در نگاه آن حافظ مطمئن دست محافظت از
 سر من برداشت زرمو به پایمال و مکس بد حال که متعرض کار من شود

در اهلاک من کفایت می کند و لهذا پیشوایان این طریق که بجلاصه این
 مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وراث ایشان با علاظین
 جبار به با وجود قلت اعوان و انصار مقابل می پرده نمودند چنانچه
 قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است تا آنی
 که مقصود ازین کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی
 بسبب قرب اسباب امور مهلکه و بعد آن اصلاحی نمی شود
 چه این امر انسلاح از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم
 بشریت در دنیایا سیما در حق طالبین راه نبوت که خلاصه اش
 تکمیل فطرت انسانی است متصور نیست بلکه مقصود آنست
 که خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند و عقل و موش اود را
 پراکنده سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد
 آن اصلاحی نمی شود و بخلافت خوف و اطمینان طبیعی و اوضح این
 امر عارض بغی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی
 حاصل نمی تواند شد پس میگوئیم که چنانکه شیخ ^{الکبیر} چو بی را بدست
 خود بگیرد و آن حوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که

سن در چشم تو هرگز تو ابرم زد و مرا سقصد و محض استخوان نیست چشم
 لابد ما می که آن چوب بعید از چشم دوست ایچ تغییری در حال
 آن بر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگرد و دیگرگونه
 تغییر در حال او دست میدهد و البته احشمان او با اضطراب بند میگرد و
 حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب ایچ فرق
 نیست چه قطعانی و اندک مضرت این چوب بمن نخواهد رسید
 خواهد قریب باشد خواه بعید و البته اضطراب و تشویش دل او را
 فرامی گیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمی کند پس همچنین
 این طالب صادق همه گایات را مثل چوب و سنگ در دست
 حضرت می بیند و همه موجودات را مقهور عظمت اوستی شامد
 المرچ خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد ارباب امور
 صادره و مانع بر و طاری شود و ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در
 قرآن مجید نشیند که حضرت ایشان با وجود کبر سن خود و عقم
 الهامیه خود از جناب و اب العزایات پشیری سعادت مند طالب
 کردند و در انشای طالب این جناب را ایچ گونه استبعاد حصول و له

باد خود نوانح عارض شده والا صد وز دعا گاه از صمیم قلب مریز
میندازان جناب سرصور نمی شد و چون به حصول ولد از عین مبشر

شد نگاه از استبعاد حصول ولد از زبان هدایت نشان ایشان سر مرد

که انی به کون لی غلام و کانت امراتی عاقر او قد بلغت من الکبر عتیا

* افاده * چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت گماش آنست

که روح توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعضی ارباب

کمال درین مقام دوز مره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه اولویت

پیش گیر تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شبیون یشاد

است منجمه آن شان حلم است که با وجود شدت مخالفت مخالفین

تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمه آن شان عفو است که

هر چند عصات با فحش قبیح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند با چون

جبین نیاز بر عتبه ادا نمایند و بانلاص دل توبه بجا آورند البته آن رحیم مطلق

از جرائم ایشان در گذشته و در کثرت رحمت خود آن تائب را

بکمال عنایت و مهربانی پرورش می فرماید و آن جریمه قبیحه را شیا

منسیامی سازد و تغذیه را به تنعیم مبدل می فرماید و منجمه آن شان

عموم فیص است مثل انزال غیث و ابیات زرع و اسفال آن
 که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محسب و معاند و مکلف و غیر مکلف
 در آن اشراک پیدا رند و دریای رحمت او همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي
وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن و منجمه آن شان وسعت
 است که در نفس کامله انسانی و وسعت حوصله نمونه ایست از ان
 بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کامله بشریه در مرتبه قصوی از
 مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور منته و
 معاملات مختلفه و کار خانجات متعدد ده دل تنگ و پر اکند خاطر
 نمی شوند بیک هر هر امور توجهی میندول میبازند و هر یک معالجه را
 بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کار خانه را بحدیکه شایان اوست
 میدادند و بعدی افراطی کنند که در یک کار خانه بهر یکی همت خود غریق
 شده کار خانه دیگر را برباد دهند یا اهل آن کار خانه را چندان قوت تسلط
 دهند که اهل کار خانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده
 خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تغریط می دهند که آن

کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادرندست پوشیده در زاویه
خیول و تعطیل نه نشینند و همچنین در ملاقات مع الناس وسعت
عظیمة میدارند که بهر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات
و الامزجه و استغائر الحاجات و الاغراض وضعی پیش می آید که شبان
اوست و معاملتی بر روی کار می آرند که پیمانه استعداد آن شخص
پر شود و در ذسن چنان نشیند که اختصاص که مرا با ایشان بهر سیده
کسی را از دیگران اگر چه اعلی و ارفع با اعتبار خدمت و مرمت از من
باشند حاصل نشد باشد با لجه مغز اینر کلام را در یافت کرده
معنی وسعت جوهله را خوب تصور باید کرد و بعد از آن باید فهمید که قدر که فرق
در مابین کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کامله است بهمون قدر فرق
در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اگر است و هر یک
معنی وسعت الهیه را خوب فهمید باشد هر قدر یک بزرگوار خانات
در کارند و معاملات کو ماکون مطلع خواهد شد بهمون قدر انبساط
و وسعت الهیه در ذسن او قرار خواهد یافت و در نتیجه اش نشان مدهم
اعتنا بعد اوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران

نعمت آن جواد مطلق در مشابقت آن منعم حقیقی و مضاد است
 او امر آن مالک تحقیقی و مقابله شرایع و تحقیق را بنیاد چه معنی می نماید
 نگار می بریزد و آن جواد مطلق در دوازده جو دو در ابر روی آن اشقیاء
 مسند و دومی سازد و از کف و لایت و کفالت خود و اخراج نمی نماید
 بلکه اگر بطریق نادب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید
 البته هزاران طریق برایشان نعم متساویه افاضتی فرماید بالجمله مواخذه
 او در داد و نیاز و اگر احیاناً بمشابه نادب پدر مشفق پسر عاق خود
 راست که اگر چه آن پدر مشفق به مقتضای حکومت خود
 کوشائی پسر عاق خود را پیش میگیرد و اما در عین آن سرزنش
 و تادیب نیز خواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را بر باد
 نمی دهد اگر چه نفس این نادب هم از قسم لطف و تربیت است
 لیکن مقصود درین مقام آنست که این تادیب را بوجهی
 نمی کند که آن پسر عاق محض بر باد شود بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش
 به احوال ویرانگری می کند که اگر آن کافر نعمت راه خلاصی
 خود از این مواخذه محض نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید

البته راه بجات ازان نهلمکه بر وسوید اکر دودا اصل این همه شبون
 علو ذاتی است که پرتو ه ازان بر نفوس کایه می افتد و بعالم هست میسیم
 میگرد و چه هر کسی که در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده است این
 امور خسیسه دنیه را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن
 امور تشویشی در دل او راه یابد یا نگرانی در معاملات او دست دهد
 و لهذا بسبب وسوسه از ذال و در دل سلاطین عالی هست
 عضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن کسر این از ذال را مثل عمار
 خس و غاشاک نمی مانند و قابل انتقام نمی دانند بالجمله این علو ذاتی
 الهی را باعتبار انشراح آن شبون مرتبه الصد و باعتبار ظهور
 آثار این شبون بمقتضای قانون کمت در عالم امکان بالو هیست
 میسیمی می سازیم پس الو هیست را مثل درختی تصور باید کرد و علو
 ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شبون مذکور را
 بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکان بمنزله ثمره پس
 طالب راه نبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمیست لازم است که مراقبه
 الو هیست پیش گیرد و مقصود از مراقبه الو هیست محض ظهور معنی

الوہیت نیست بزرگ متعبد و آنست کہ این کمال را تصور کردہ
 طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد کہ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ
 اشارتی است باین دہر گاہ کہ معاملہ از معاملات مذکورہ اورا پیش آید مثلاً
 و بابت فومی با دسالم شود یا معاملات مشتتہ بر دہجوم نہاید یا
 کسی از مخالفان با اوراہ مخالفت پیماید ہمیں منفی الوہیت را یاد کردہ
 بمقتضای آن شان الہی محض تشبیہانہ معاملہ نماید بالجملہ باید کہ حال
 او مثال حال شخصی باشد کہ وضع محبوب او در نشست و
 برخاست و زی و لباس و معاملہ مع الناس خیال و عقل او را مالا مال
 کرد و در تمام بدن او سرایت نمودہ است مثلاً و قینکہ نظم و کلام میکند
 یا ششی را اقدام می نماید همان لحجہ کفار و وضع و رفتار آن محبوب
 ازان مخلوہ کر میشود پس چنین اخلاق الہیہ در صلب نفس صاحب این
 مراقبہ سرمرمی زند و در تمام قوی او سرایت می نماید * نندہ * باید دانست
 کہ آثار مراقبات بسہ طریق ظہور میکند اول آنکہ چیرنکہ طالب حق
 مراقبہ آن میکند لوازم همان چیز در نفس او پیدا می آید چنانکہ شخصی
 کریم النفس غذای بلیف می خورد و مفلس کر سہ دیدہ سوال بران

خدا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه اذان عذابان منفس
 هم مبداء همچنین چون طالب حق دیده بصیرت خود را مروج بسفوط
 طلب و کمال خواستش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا
 الوهیت یا بر معاماتی از معاملات ربانیه که در میان آن کریم سائق و بندگان
 خاص او گذشته مثل غلت و محبوبیت میدوزد البته جزئی از لوازم
 آن شیون و آثار آن معامله و قدر استعدا و طالب و در مراتب
 نفس او که معصفا از زنگ نامرضیات عی با شمعکاس میگرد و مثلاً
 اگر مراقبه عظمت کرده است او را او جاهی در ملا اعلی بهم می رسد
 و قهری و کجاستی بر بعضی گناات حاصل می شود و اگر مراقبه الوهیت کرده
 او را وسعت و عماد و معامله شبیه بحسنه و بزرگه عفو و عظم بدست می آید
 و اگر مراقبه غایت کرده بر بعضی معاملات غایت مثل مکالمه و مسامحه
 بنوید امیکر و در طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملا اعلی
 و ملا سفلی و در و اح مقدسه و قلوب صلحای نی آدم و این امر و باب
 اول در شای ذکر ثمرات حب ایانی به تفصیل تمام مرقوم شد و در طریق
 ثالث نوافل عطایا است بمشابه آنکه مفاسی دیده خود را بر اطعمه لایذه

و فواکه بازده و البسه فاخره و دختره و متوقع حصول قدری از همون امور
 مذکوره کرده پس مالک آن استیای مذکوره قدری از ان اشیا
 هم باد عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود که از جنس
 آن استیای مذکوره نباشد باد از ان فرمود مثلاً آن مفلس دیده
 طمع خود را بر عذای دختره متوقع حصول قدری از ان شده بود مالک
 آن اقسام لقمه از ان عذایم باد عطا کرد و چیزی از نقد هم باد بخشید تا
 حواصی ضروری خود را باین نقد انجاح نماید و در بعضی احوال چنین
 اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن سی که دیده طمع خود را
 بران دختره بودنی دارد مثلاً عرض است و طمع حصول فواکه
 لذیذی دارد پس لابد مالک آن فواکه آن مفلس را با عطای
 چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاه یا قبا یا تسبیح خواهد کرد
 این عطایای غیر متوقعه الحصول را نوافل عطایای نامند همچنین چون
 طالب حق مراقبه شای از استیون حق یا معاملتی از معاملات اومی نماید
 البته نوافل عطایا فائز می گردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه باید و
 حصول آن و این نوافل عطایا منضبط در قاعده یا منطبق بر قانونی که عین

بشریه آن را در آن کجاست نمیواند شد چه تعیین عظمیه نافله بر مناسبت
 آن یا آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب
 است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی المتعل محمول شد و در آرد آن
 طالب راهبوت مراقبه عظمت را امر اولت نموده پس آثار آن
 مراتب شد یا نشد اما شدت ذکای ذیبن و قوت فطانت در علوم
 مرضیه حی بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت محمول
 است توفیق عبادات و پاکیزگی تقوی او را حاصل خواهد شد اگر چه این
 امور مذکوره بآثار مراقبه عظمت اصلاً مناسبت نمی دارد و به همین
 سبب اکثر طالبین راهی بانشغال و اعمال این طریق مراد است
 می نمایند و چون که آثار آن را کماحقه در خود نمی یابند صدای حرمان و
 گمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر می شود حال آنکه نمی فهمند که
 شاید که اندر کت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله
 که که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از
 جهت عدم مناسبت در میان آن اشغال و اعمال و در میان این امور عقول
 ایشان به حقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طالبان این

و اه که قصص مانسته اهل کمال می شنوند که فلان کس را بسبب
 فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل
 و اعمال بجای آورند اثری از آن کمال در خود نمی یابند در بادیه تعجب
 سرگردان میشوند گاهی اقدام بر مکتوب آن قصص می نمایند و گاهی
 در تصور شروط و امکانات عمل شک می آورند که شاید این عمل غیر آن
 عمل باشد که از آن کبریا صادر شده بود و علامه مبنی فهمند که این کمال
 از جنس نوافل عطا یافته است نه از قبیل آثار آن عمل و الله اعلم
 بالصواب و مولهادی الی طریق الرشاد * آفاده ۹ * چون مراقبه
 الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن پیش از پیش ظهور فرمود
 و مقام کمال و تکمیل با و مسلم شد و مرتبه سلافت بمن الله نصیبه
 او گردید بعد از آن بعضی الکلیین را مقامی رومی نماید که خلعت تحریر
 و تترتیر بر تقدیر بر او گناه و نازیبا است و این مقام مقام انکشاف
 و بحاله است که وَاصْبِرْ لِفَسْكَكَ مَعَ الْإِيمَانِ يُلَاعُونَ رِبِّهِمْ
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ و تترتیر است بسوی این معنی
 غامض مَرُوحَةُ الرِّيحِ این مرام به تترتیر و کلام متصور نیست * ع *

* لذت می شناسی به خدا ناپه چشی * لیکن تخیل آن هر چند که ناقص
 باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هرامر
 از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن می تواند شد مثلاً احساس
 انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانی
 محسوسه بآلات جسمانی ظاهره که مستقیم بحواس است حاصل میشود
 و همچنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که مثال آن عالم در قالب
 انسان است بدست می آید و ادراک اموریکه بین التجرد و التعلق
 است بقوت وایمه که بین العقل و الحواس است بدست می آید
 و همچنین ادراک گایات عقلیه و خبریات مجرد و بقوت عاقله که مماثل
 این امور در تجرد و بساطت است مستحق می شود و بر همین قیاس
 سائر لطائف انسانی مثل ادراک تجلی اعظم و حقائق ملاء اعلی
 باطنیه و سهر و ادراک وجود منبسط باطنیه خفی که لب لباب حقیقه بها
 جامعه انسانی است که اورا قایم می نامند پس از همین جا انتقال
 باید کرد که دریافت ذات بی کیف بی چون و بی چگونه و بی شبهه
 و بی نمون متعلی از تمامی تجایات حنا که از تجلی اعظم که اصل همه

تجایات است و بعد از همه تنزلات حتماً که از وجود منبسط که اشمل
تنزلات است و منزه از ممالیات جمیع موجودات در خارج صفتی از صفات
یعنی دریافت آئینیه ذات که ادراک محمول المطلق و متمتع البصود
فرار داده اند بفرموده سی آلهی نمان نخواهد شد چنانچه در حدیث

شریف إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْفَهُ نَبِيَّ ظِلْمَةٍ فَالْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورٍ وَفِيهِمْ

أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتِدَى رَجُلٌ أَحْطَأَ فَضَلَّ أَشَارَتِي ابْنِ مَسِيٍّ

رفته پسر همان نورده سی را در عقول سعد ادب و نظرت و دعت
نهاده اند پس آن قطره نور حی بر مشابیه نور بصیرت که در مجمع النور
مکنون است و چنانچه سبب البصار فی الحقیقت همان نور
است و نمای پردمای چشم بآنکه خود جرم چشم قوالب آن
و نمای او از ظاهر مثل نور چراغ و شمع و نور آفتاب و ماه تاب از
مویدات آن چرا که آن نور بصیری را در مجمع النور و دعت نمی نمایند
میرآینه آن شخص در زمره کوران معدومی شد و کور را از جرم
چشم و از انوار ظاهر هیچ منفعتی نه پس اگر چه عوام الناس
و ندای نظر چنان خیال میکنند که ما بواسطت چشم یا سبب نور

آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تامل ننهاد البته دریابید
 که آنکه ابصار فی الحقیقه بهمون نور بصیرست اما چون آن نور از راه
 چشم می بر آید بصیرت را به چشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار
 ظاهره مود بهمون نور بصیرست باینجهت این انوار را هم اسباب
 ابصار میتوان گفت حال آنکه خود ادراک این انوار بواسطت همان
 نور است چه جای ادراک امور دیگر بهیچیزین آنکه ادراک ذات بخت
 و سبب توجیه الی الله همان فطره نور قدسی است که در او اهل ظهور
 ارواح نضیه اهل سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح درجه
 لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف بالیه انسانی با انواع
 رنگارنگ و الوان گوناگون ظاهر فرموده مثل ظهور شعاع سیط
 آفتاب در شیشه های مختلفه الالوان و الاشکال و با انوار غیبیه
 مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و عمامای ذوالاثرام و اولیای
 عظام انبساط و انشراح یافته تا آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب
 حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود و بدک آن نور قدسی
 اذنان الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب

انبساط و انشراح آن کرده پس اگر چه با لگان راه دولایت
و طایبان راه نبوت و مبادی احوال چنان نخیال آرد که در آن کج
جل و علا با لطیفه کُتَب با بلطیفه کُتَب یا اسرار آن مآدا حاصل
شده یا بسبب نزول کتب مہادیہ و وجود انبیاء اولیاء را توجہ الی اللہ
و متدادہ اما اگر بحقیقت پی برند البتہ بداند کہ سبب حقیقی
توجہ الی اللہ همان نور قدمی است کہ در ازل الازال زمیمہ ایشان
شدہ و تمامی لطائف باطنہ را رونق بخشیدہ و حقیقت کتب و انبیا
بسبب همان نور در ذہن ایشان قرار گرفتہ اند اکسیرہ در
ازل الازال ازان نور محروم ماندہ مثل ابو جہل و اولہب و در حیاد
ایں انوار فامرہ عظیمہ و لطائف باطنہ انسانیہ نفعی نمیرساند و مثل
کہ در حاقی در عین روز روشن در نہوات و مہالک می افتد آری اینقدر
ہست کہ شعاعہای همان نور قدمی در رکت لطائف انسانیہ ظہور مینماید
و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راہ می باید و در ہر لطیفہ
نوعی از توجہ الی اللہ و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیہ و آثار می از آثار معارف
حضرت حق کہ مناسب ان لطیفہ است می بخشد و در لطیفہ دیگر نوعی

دیگر اذن امور مذکور بر روی کار می آرد و این لطیفه نورانی را به حجر بهت
 ملقب می نمایم پس حجر بهت را در بحر عقل مثل چراغی که در پرده
 شیشه های مختلفه الالوان افروخته باشد تصور باید کرد چون این مقدمه
 ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت
 شب نمایان میشود اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه
 آن کوالب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه که در

ناظر جلوه گر کرده اما چون آفتاب از افق ظاهر می نماید
 در نور بربط آفتاب منظم می شود و چادر می زنی که در
 بساط علویات و سفایات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که
 مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصیبه او منظم می شود
 و همگی فرع و اصل یک رنگ می گردد و همچنین چون کار نفس کامله با حجر
 بهت پی برده می افتد و تمامی البسه لطائف باطن خود را افرو میریزد
 یک شعاعی مقدس از حجر بهت سریر میزند و تمامی لطائف را
 بهر یک خود می سازد و تمام باطن آن ممالک انهنرا تا با حجر بهت سبک
 بر شاه آنگاه در تمام بدن شخص نور بصری میرایت کند و تمامی بدن

آن شخص بر کس صفت دیده و اگر در دوا این حال غیر آن حال
 است که سالک راه ولایت را در مبادی سلوک طاری می شود که
 قلب ایشان وسعت می گیرد و تمام بدن ایشان در آن کم میشود
 پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این حال در جنب اوسط
 حجر بهت حکم قطره به نسبت دریای احقر تم نمی دارد و به عنایت این
 حال آنست که تمام وجود سالک آله ادراک قلبی قافی گردد و مال آنحال
 آنست که تمام باطن آن صاحب کمال واسطه ادراک ذات تحت
 شود و شتان بینها قصه کوتاه شخصی که تمام وجودش قلب گردیده و در
 جنب شخصی که تمام باطنش حجر بهت شده چرتبه داشت تیات و یون
 شخصی که کل باین مقام میرسد اموریکه دیگر از اباحت که درست
 و قبض میکرد و در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمشابه
 آنکه شخصی مرادات علوم دقیقه میکند و همه کار و بار او تعلی قوت
 عاقله مبداء اموریکه باعث که درست جو اس غایره می شود مثل عدو
 پرده و بروی چشم یا پنبه در سودا خ کوشن و حج کوزه و رنگار و خلل نخواهد
 انداخت اینست آنچه از تصویر این مقام در حیطه تحریر و مذاق بشر

کنجایش می تواند کرد و اما نکته آن مقام فَوَرَّاءُ الْوَرَّاءِ ثُمَّ وَرَّاءُ
الْوَرَّاءِ * ناکده * الواح خواطر طالعین راه نبوت است به سبب
استیلائی حبس ایرانی و رسوخ فهای اراده از نفوس امانی مصفا و مسرعا
می کرد در بحبیه طلب هیچ امری جز خدای حضرت حق و ریخت هیچ
نعمتی از نعم گوین در بخد قلب ایشان استرانی گمرو التانی
بسوی ترفهات دنیا و عقبای از صمیم دل ایشان مهر بر نمیزند حتا که
یک بار اسم مبارک الله که بر نهان او جاری شده اگر بمقابله آن
آلای هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت سیر و منهای
گوین ترغیب نمایند هر آینه در حق او بمشابه سب و دشتم خواهد بود
انقصه صاحب این حال ثمة اعمال برای استرغای حضرت ذی
الجلال بجای آوردن وَالَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ
وَالْعِشْيَةِ يَرْيَهُنَّ وَنَ وَجْهَهُ * بیان شان دوست و چون ارباب
این طریق از مقام سر صحبت تجاوز می نمایند بمقدار عالج عالیه ترقی
می فرمایند و در مناهیب رفیعه قائم می گردند و دل ایشان در غیبتی
بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات گوین و طالب آنها گردانند

و این امر بطبیعت از مکر و ملت دارین و فرار از آنها عادت می شود
 و این باین وجه که بمقابله طاعات خود استعدای مرغوبی یا ازاله مکر و هوی
 نماند حاشا و کلا به این بزرگوار این اعمال خود را از آن خود نمی دانند
 حتا که بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای
 ماوشاه عالیجاه در طلب استرضای اودتی با تم و سرگردان مانده و
 در مناصب خدام سلطنت مثل سپهکری و جماعت داری و امثال
 آن انتقالات و تولات و زبده و باخر در مقام قبولیت در خدمندی
 سرطانی و کفالت و وکالت شاهی بایه باند یافته و بچینه خاص ملقب
 گردیده پس درین حال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت
 مولای او موجود و در مملکت او مستحق است حاصل شده و هر چرخ
 نفیس که در خزائن سارطانی است طلبش می تواند گردند باین وجه که
 آن چیز را بدل علاقه چیلکی خود و اند یا جزای ادای خدمات خود پندارد
 چه مثل این نائب در حق او عیبی است پس قبیح که خود را از مرتبه
 عالی فروتر آورده و در زمره اجیران معه و خواهد گردید بلکه باین وجه که مقتضای
 این علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جماعه آن طلب

مرغی بابت و تعوذ از کمزرات است استیلا عاز مولای سود مایه رب بس
 همچنین و قتی که از باب این کمال باصفاء اجتناب و مقبولیت و محبوبیت
 فائز میشوند و قدم را سنج در مقعد صدق نصیب ایشان می گردد و بلحق
 رفیع اعلی فائز می گردند و بنده خاص و عجد با اختصاص ملقب میشوند
 البته میلانی بسوی امور مرغوبه دارین نهار دخول آن امور و خزائن
 مولای خود و عدم انجام آنها از طلب امری از امور اگر چه پس رفیع و
 بدیع باشد سبب دشواری قدم عزت در مقام قبولیت و در دل
 ایشان حادث میشود و روحی که آن امور را بنا بر جرای اعمال خود
 طلب نمایند بلکه بوجهی که بقضای علاقه عبودیت رونق بکند و لهذا
 طایف حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب ازدیاد قرب میباشد
 زمره ث بعد * نظم * موسی اندر درخت آتش دید * ستر می شد آن
 درخت از نار * شهوت و حرص مرد صاحب دل * اینچنین دان
 و این چنین از کار * القصه چون از باب این کمال باین مقام و حال
 می رسند سبب اختلاف استعدادات جلیله فرقی میگردند و قومی
 بسبب کمال علی منتهی خود و شدت دشواری قدم عزت در مقام

قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین بر ادعای مناصب و مشکلات دارین
از امور خسیه دینه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب و فرا
ز مکروه و از الی مناصب و استحال مشکلات از عصبیه قصب ایشان
سرمه نیز نه بسبب هم مکر محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و
مرغوب بلکه بسبب گمان علو مناصب ایشان و در این امور
مذکوره و نه لحنی که پایه ایشان بس باشد است از آگاه با مثال این امور
در ثلث ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بان مناصب
اعلی است از آگاه فرجی دیگر ظلم نماید اگر چه او را پایه عرض حاجت
بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای
او واجب الاجابت و نفوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض
حاجات و استحال مشکلات و طلب مرغوبات و استمداد مکروهات
و تسبیح در شفقات بنابر استحکام علاقه عبودیت و اظهار حاجت
که شعار بندگی است و بنابر رحمت برای اهل اضطراب ذوالحاجات
جالاک و سرگرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فیهق ثانی می باشند
لهذا دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحال مشکلات

و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود لیکن بسبب کمال نادان
و غایت اعتقاد بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطه
ازلی سر امر استیاء و بواسطه امور زبان حال اکتفا کرد زبان
قال را در اکثر احوال بعل نمی آرند که حَسْبِيَ سُبْحَانِي عَلَمُهُ بِحَالِي
بیان شان امثال این اعمیان است و حق حل و علا البته دعای حالی ایشان
قبول می فرماید و عوایج فلبیه ایشان را انجام مینماید باینجه که متغیای
قلبی ایشان را و بنحو دلتا تفریب مردوی گار می آرد و ایشان را
بنگ سائر عظمای محافل قرب را مطلع میزد که ایجاد این امر محض
برای استرضای ایشان و تنفید اقتضای فلبی ایشان مستحق
گردیده و این امر باعث مزید اعتبار و موردت گمان افتخار ایشان
می گردد و ایشان را اقبالی بسبب ر فیه بسبب این معامله
و مسائل و اقرا ن خود بدست می آید * فائده * اگر چه تحصیل کم
فرقه از این فرق ثلثه بفرقتین اخرین من جمیع الوجود غلط محض و خطا
صریح است * ع * هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است * لیکن قوم
ثالث را بنظر از دیاد اعتبار و جاد در ملا اعلی مرتوم ثانی فضیلتی که هست

برای پیگیری از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را بنظر
 ظهور مقتضیات علاقه مجربیت و حصول مقام و سلامت فماین
 الارب و عاقه در وصول فیوض غیبیه جمهور ناس بسبب معنی
 ایشان در شفاعات بروم اول فضیلتی که هست برای پیگیری از عقلا
 پوشیده نیست و العلم غده اسه * خاتمه * در بیان پاره از وار دانت
 و معالمت که حضرت ایشان را در اشای سلاو که هر دو طریق پیش
 آمده اگر چه تقصر این کمالات به ایت آیات که این کتاب مستطاب
 بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و برهان ساطع است
 لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر ناسس قال را بر حال می
 شناسند در حال افعال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب
 اعتقاد می که در حق منکر کم آن کلام تقلید اجم و رسانیده اند می باشد
 حال آنکه اهل دانش را اعتقاد منکر کم بسبب کلام بهم رسیده اند
 این کتاب مستطاب را بر پاره از کلام که مبین ماحد مضامین او
 باشد بذیل کردن ضرور اعتقاد ما طران این مضامین را بسبب
 اطلاع بر ماحد آن که حضرت ایشان این مضامین را از کجا آمده

مکرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود پشخص باید دانست
 که حضرت ایشان از بد و فطرت بر کمالات طریق نبوت ^{۱۳۶}
 مجبوری بودند و آثار این طریق از وجدان جلالت مناجات لاسیما
 و نماز و تعظیم شرع شریف و وفور زنجبت و اتباع سنت و کمال
 نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت
 جبابه از معاصی و سیئات و در خرد سالی بر ایشان ظاهر و باهر بود
 انقضه آثار طهارت جبابه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار
 سعادت از لینه بر جبین مبارک ایشان مویده او و تالینکه مفتاح کنوز
 سعادات که ابواب حقایق هر دو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت
 باعانت آن گشاده گرد و حضرت ایشان را دست آمد و آن حصول
 ملازمت جناب هدایت ماب قدوده آر باب صدق و صفاییده اصحاب
 فنا و تقاسید العلماء و سند الاولیاء تحت اسم علی العالمین
 وارث الانبیاء و المرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ
 عبد العزیز متج الله المسلمین بطول نقایه و اعترافنا بالمسلمین
 بمحمد و علالیه است و حضرت ایشان را بجناب ایشان در طریق

نقشبندیه شریف بیعت حاصل شد و از زمین حصول بیعت و برکت
 مات آنجناب معاناتی بس شکر من در نمود که بسبب همان
 وقایع عجیب کمالات طریق نبوت که مجلا و در و فطرت مندرج بود به انحصار
 و شرح انجمید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجه جلوه گر کردید
 اول و انفصال آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب
 رسالت چهار اصوات الله و سلامه علیه در سام دیدند و آنجناب سه
 مرتبه دست مبارک خود حضرت ایشان را خوراندند و نه عینیکه یک یک
 خوراید دست مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و
 بعد از آنکه پیدار شدند در بقصر خود داری اذان روای حقّه ظاهر و باهر
 یافتند و بهمین واقعه ابتدای سواد که طریق نبوت حاصل شد بعد اذان
 روزی جناب ولایت باب علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیده
 انبیا فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما را خواست دیدند پس
 جناب علی مرتضی حضرت ایشان را دست مبارک خود و غسل دادند
 و بدن ایشان را خوب شست و شو کرد و نه مثل شست و شو کردن ابا
 مرادفان خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا اباسی بس فاخره بدست

بسیار که خود را پیش از این می شناسید پس بسبب همین واسطه ما دست
 طریق نبوت نهایت جلوه گر کرد و دیدار اجنبی ازلی که در ازل الاله
 مکنون بود بر منصفه ظهور رسید و غایت رحمانی و تربیت یزدانی ملا
 و اسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع متکثره
 پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشان را
 بدست قدرت خاص خود گرفته و چربی را از امور قدسی که بس
 رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا این چنین
 داده ام و چربی دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت
 ایشان اسند عامی بیعت نمود حضرت در آن ایام علی العموم
 احد بیعت نمی کردند بنا بر اعلیه قیاس آن شخص را هم قبول نفرمودند
 آن شخص پیش از پیش الحاح کرد و حضرت ایشان بان شخص
 فرمودند که بکه روز توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسب وقت
 خواهد شد همان عمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و
 استیذان بجناب حضرت حی متوجه شدند و عرض نمودند که بنده آن
 بندگان تو اسند عامی کند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که

و دین عالم دست سسی را می گیرد پاس دستگیری همیشه میکند
 و ساف را با اطلاق مخلوقات بیج نسی نیست پس در آن
 معامله چه منظور است از انطرف حکم ث که هر که بر دست تو بیعت
 خواهد کرد و کوهها باشند هر یک را کفایت خواهد کرد و القصه امثال
 این وقایع و استباه این معاملات صد بار پیش آمد تا اینکه کمالات
 طریق نبوت بدو عیسی خود رسید و الهام و کشف بموهم حکمت
 انجامید اینست طریق استزاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفاده
 کمالات راه دلالت پس اول باید دانست که در هر طریق از
 طریق اولیاء الهه مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات معین
 کرده اند و هر یکی از این امور و نقس طالب اثری احداث میکند و
 بسبب توار و ثمرات اشغال یک امری مستقر و نقس طالبی
 مآثر می شود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط پیدا
 دهد و این امر موجب علاقه آن طالب است به حضرت حق جل و علا آن
 امر و اتمام در نقس طالب موجود می ماند و در ابسوی این امر ملاحظه
 است یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منظر عظمیاء

میسرسد و الا در جوهر نفس او گامی می ماند و این امر را در عرف قوم
 نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانش
 مندی یا صنایع دیگر مثل موسیقی یا عادات یا حیاض می کند
 البته در نفس آن شخص بعد از یک امری مستغرق می شود
 از آنکه اصناعت می گویند و آن ملکه و اُسار در نفس آن شخص مستغرق
 می ماند خواه آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون
 این شخص بان ملکه التفات می کند و در ایروی کاری آرد آثار آن
 بر منصفه ظهور میسرسد و الا در پرده بگون محقق می ماند چون این مقدمه
 مهم است پس باید دانست که اگر چه ماده آسم برین قانون جاری
 شده که نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ماضیات و
 اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت
 بعضی نفوس گامه را اولانیت حاصل می شود و بعد از آن مبادی
 آن ملا عاده آسم بر همین قانون جاری شده است که منجاسمین
 کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست
 می آید اما بعضی نفوس گامه را بطریق خرق عادت اولانیه همان منصفه مبین

للطفه الاملاعی می بخشند و امر او را اصلاح قوم علم لدنی می خوانند و آن
 فنون او بی بدست ایشان نایابی آید بلکه احیاناً در تحصیل مبادی
 با سائده این فنون محتاج می شوند و مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکه احیاناً
 از مبادی عاری می مانند القصه حضرت ایشان است طرق تازه
 نفی فادریه و چشیده و نقش بندیه قبل از مبادی حاصل شده اما
 نسبت فادریه و نقش بندیه پس بیانش آنکه بسبب
 برکت بیعت و بین توجهات آنجناب هدایت ماب
 روح مقدس جناب حضرت عتوت الثقلین و جناب حضرت خواجه
 بهاد الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه
 فی الجمله ساذحنی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت ایشان
 مانده زیرا که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان
 بنامه بسوی خود میسر نموده و اینک بعد از قراض زمانه تنازع و وقوع
 مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان
 جلوه گزیدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان
 توجه قوی و تاثیر زور آوریدند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت

هر دو طرفه نصیب حضرت ایشان گردید و اما نسبت چشمیه پسن
 یانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت خوا
 جواگان خواجه قطب الاقطاب بخیارگاکي قدس سره العزیز شریف
 فرما شدند و بر مرقد مبارک ایشان مراقب نشستند و بین ایشان روح
 پر فطوح ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان
 توجیهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توبه ابدای حصول نیست
 چشمیه متحقق شد بعد مرور سی ازین واقعه روزی در مسجد اکبر آبادی
 واقعه بلده دهلی حرمها الله تعالی عن آفات الرمان و رجاعت از
 مستقیمه آن خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک
 عقبه بوسان آن محفل هدایت منزل مسکوت بود و همه حضار آن محفل
 سر بحیب مراقبه فروده بودند و حضرت ایشان بر همه مستقیمه آن
 توجیه فرمودند بعد انقضای آن مجلس ملائک مانس رکات الحروف
 متوجه شده فرمودند که امر دوزخی حل و علاه مشخص غنایت خود بلا توسط احدی
 اخذ آن نسبت چشمیه با ارزانی داشت من بعد آن در تاقین و تعلیم
 طریقه چشمیه بازوی هست کشاوند و تجدید اشنا لیکه این کتاب مستطاب

پیران محتوی گردیده فرمودند اینست طریقه استفادہ نسبت تله و
سفاده سائر نسبت بسبب نسیبت پذیر و شاذ کیه و امثال آن پس
باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بعیرت ارباب کمالی را ماکمل
بکمال ندسی میگرداند و بسبب کمال قدسی نور بعیرت ایشان حدت
و نری می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و امیکه دو حنا که ایشان
بهر چیز بکمال نقیصات کنند و قائل در و قائل آن خیرا که محققه فراخ را استعداد
خود در یابند پس گویند که جمیع نسبت ولایت در کمال سالک راه نبوت
مجملا مندرج می باشد و همین که ادبای القیاس بسوی چیزی متحقق شد
حقیقت آن چیز به تمامی شرح و بسط خود پیش روی بعیرت حاضر
که دیدند انی که مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است
بر ائمہ طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک
راه نبوت نور قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک
نسبت به صاحب نسبت کوته افضل و اعلی باشد می توان کرد
چنانکه در مجمع النور قوت باعمره نهاده اند که نسبت آن نور از آن
بهر مشرق بفرقه حدت و ضعف خود میکند اگر چه این

جسم اعلی و اقوی از نور بصری است و اما احد مبادی
النفس باید دانست که تعیین اشغال و افکار و مجاهدات و مراقبات
فی الحقیقت طفل تشریع است و کسیکه در مقام قرب الفرائض
تعم می شود اگر آن عزیز از قسم انبیاء می باشد لابد که صاحب شرف است
مجدده می شود و الاتعین از ضاع طرق موصله الی الله از جد ز طبیعت است
او فواره صفت می شود و در آن تعلیم و تعلم و کنایه شش نیست
* فائده * درین گمانی چند که مشتمل بر اشارت اجمالیه معالای
حضرت ایشان است فوائدیست بس جلایه و منافعیست نفس
عظیمه ازان جمله است آنچه در صد گلام مرقوم شد و ازان جمله تفسیر
به نعمت الله است که امثال امروا ما بنعمة ربك فحدث اذن صورت
می بندد و ازان جمله ایضا مافاین است که هر کسیکه طالب حق جل و
علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورده و او را به اجتهاد
بسوی مقام مطلب یابی خود می بیند و در ازان جمله تبیین جمله اهل
زمان است که ولایت را از مصلحت عظیمه شمرده و منحصر بر ادل
این است و آنست قائل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

والسلام على من ابعى الله اولاً و آخراً و ظاهراً

باطناً و صلى الله على خير خلقه محمد و آله و صحبه و سلم

الحمد لله تعالى که طبع کتاب مستطاب صراط المستقیم

نزداهم محرم سنه یک هزار و دوهصد و سی و

هشت هجری مقس. تصحیح بنده عبد الرحیم صفی

پوری و محمد علی رام پوری در دارالاماره لکهنه

مطبع شنج به ایت الله صورت اختتام

پنهان رفت ربنا آتنا من لدنك رحمة

و هیئ لنا من امرنا رشدا و صل

على سيدنا محمد و آله و

صحبه و سلم تسليماً

